

# رہسبران رھروان

در

تاریخ ادیان

جلد اول

تألیف :

جناب اسد اللہ فاضل مازندرانی



# رہسبرانِ رُہروان

در

تاریخ ادیان

جلد اول

تالیف :

جناب اسد اللہ فاضل ماہند رانی



## مقدمه ناشر

یکی از تالیفات مفید و ارزنده و آثار نفیسی که از فاضل مازندرانی بجا مانده کتاب "رهبران و رهروان" است که مؤلف محقق، با واقع بینی و وسعت نظر خاص خود آنرا در باره تاریخ و بیان اصول عقائد آئین های بزرگ جهان به رشته تحریر آورده است. تاریخ نگارش این کتاب یا بطور دقیق تر تاریخ خاتمه نگارش آن سال ۱۳۱۵ هجری شمسی است و در صفحه آخر نسخه اصلی کتاب که به خط مؤلف تحریر شده و مبنای انتشار فعلی آن قرار گرفته چنین مسطور است: "انتهی ۱۳۱۵ هجری شمسی در طهران"

فاضل مازندرانی در این کتاب بطور موجز و مختصر و بدون تفصیل بیهوده و در عین حال به نحو مستند و خارج از هر گونه تعصب و حب و بغض، شرائط زمانی و اجتماعی و کیفیت طلوع هر یک از ادیان بزرگ عالم را ذکر کرده و مبنای تاسیس و تشریح و اصول عقائد هر آئین را توضیح و تبیین کرده است و نیز متفرعات و شعب و بدع و زوائدی را که بعد از اعراض هر یک از ادیان شده نگاشته است. از آئین ها و ادیان قدیمی جوامع انسانی را آنها که آثاری بدست آمده و یا پیروانسی موجود است یعنی از ادیان قدیم مصری، هندی و چینی و آریایی شروع کرده و ادیان سامی یعنی یهود و مسیحیت و اسلام را تفصیل بیشتری داده و بالاخره با معرفی جامع

C.3

مؤلفه علی شریعتی

سال ۱۳۱۱ بدیع





## مقدمه ناشر

یکی از تالیفات مفید و ارزنده و آثار نفیسی که از فاضل  
مازندرانی بجا مانده کتاب "رهبران و رهروان" است  
که مؤلف محقق، با واقع بینی و وسعت نظر خاص خود آنرا  
در باره تاریخ و بیان اصول عقائد آئین های بزرگ جهان به  
رشته تحریر آورده است. تاریخ نگارش این کتاب یا بطور  
دقیق تر تاریخ خاتمه نگارش آن سال ۱۳۱۵ هجری شمسی  
است و در صفحه آخر نسخه اصلی کتاب که به خط مؤلف  
تحریر شده و مبنای انتشار فعلی آن قرار گرفته چنین مسطور  
است: "انتهی ۱۳۱۵ هجری شمسی در طهران"

فاضل مازندرانی در این کتاب بطور موجز و مختصر و بدون  
تفصیل بیهوده و در عین حال به نحو مستند و خارج از هر  
گونه تعصب و حب و بغض، شرائط زمانی و اجتماعی و کیفیت  
طلوع هر یک از ادیان بزرگ عالم را ذکر کرده و مبنای تاسیس  
و تشریح و اصول عقائد هر آئین را توضیح و تبیین کرده است  
و نیز متفرعات و شعب و بدع و زوایدی را که بعد از اعراض هر یک از  
ادیان شده نگاه داشته است. از آئین ها و ادیان قدیمی  
جوامع انسانی را آنها که آثاری بدست آمده و یا پیروانی  
موجود است یعنی از ادیان قدیم مصری، هندی و چینی  
و آریایی شروع کرده و ادیان سامی یعنی یهود و مسیحیت  
و اسلام را تفصیل بیشتری داده و بالاخره با معرفی جامع

C.3

مؤسسه علمی و فرهنگی امیری

سال ۱۳۱۱ بدیع

ولی مختصر دیانت جهانی بهائی کتاب رابه پایان رسانیده است . و چون حجم مطالب کتاب بهیتر از یک جلد معمولی است لذا از ابتدای کتاب تا آخر دوره دیانت بهبود در یک مجلد بصورت جلد اول و دیانت مسیح و اسلام و بهائی در مجلد دیگر و تحت عنوان جلد دوم کتاب منتشر می گردد .

از مطالب حکیمانه ای که مؤلف فاضل در ابتدای کتاب نگاشته و نیز از مطالعه سرگذشت شارعان ادیان که اساس اخلاق و عمل شایسته را در عالم انسانی بنیان نهادند و از این راه فداکاری عده ای از پیروان مخلص و جانفشان آنان که در راه استقرار مدنیّت الهیه معمول داشتند این نتایج به دست می آید که :

اولاً سعادت واقعی مردم و دوام و بقای جوامع انسانی همواره مرهون ظهور و مظاهر الهیه بوده و نفوذ معنوی بزرگان دین و اخلاق و اشاعه نسبی تعالیم آنان ، سعادت و سلامت جامعه بشری را تامین و تضمین کرده است .

ثانیاً از مطالعه منصفانه و دقیق تاریخ عقائد این حقیقت بدست می آید که مینا و اساس تشریح در کلیه ادیان الهیه وحدت محبت ، نوع دوستی و ایجاد نظم اجتماعی بوده از این جهت افتراق و اختلافی بین ادیان وجود ندارد .

ثالثاً تجدید و تعدد ادیان از طرفی به علت غلبه جنبه حیوانی و غفلت انسان از عوالم اخلاقی و روحانی و لزوم تاسیس ایمان

جدید و از طرف دیگر معلول شرائط و مقتضیات وهم وسعت و دقت و کمال در توحید و عرفان و معارف الهیه به نسبت فهم و استعداد دار جامعده بشری بوده است .

رابعاً از آنجا که صفت خود خواهی و ترجیح تمایلات شخصی بر وحدت کلمه و اتحاد جامعه در نهاد بشر همیشه وجود داشته و دارد در هر عصر و زمان برخلاف نیت اصلی شارع آئین اصلی دچار تشعب و تفرقه شده و نیز آداب و تشریفات و زوائدی بوسیله ریاست طلبان و خود خواهان به اصل آئین الهی افزوده شده و راه ساده و روشن اصلی را به طرق دشوار و متعدد منقسم ساخته اند .

بنابراین در بررسی و کشف حقیقت ادیان باید تعالیم اصلی دیانت را از آنچه

ریاست طلبان بنام دین ساخته و پرداخته  
و رایج ساخته اند باز شناخت و به درستی  
تشخیص داد. و با توجه به این خصیصه  
بشری و سابقه مذکور در ادیان سلف است  
که در آئین جهانی بهائی تمامی بهانه‌ها  
که برای ایجاد مذاهب و طرق مختلفه  
ممکن بوده است دستاویز قرار گیرد  
از میان برداشته شده و وسائل حفظ  
وحدت جامعه تحکیم یافته است و به  
علت تصریح و تحکیم عهد و میثاق الهی  
است که هوسها و اقدامات ریاست  
طلبانه و مجتهد مابانده بعضی  
از نفوس به نتیجه‌ای برای ایجاد  
تفرقه در این امر نرسید و این قبیل  
نفوس به مثابه فروغ یا بسه‌ای  
از اصل شجره الهیه ساقط شده و از

بین رفته اند.

و بالاخره نکاتی را که خوانندگان گرامی کتاب "رهبران  
و رهروان" در موقوع مطالعه باید در نظر داشته باشند زیلاً  
متذکر میشود:

- ۱- همانطور که گفته شد تاریخ تدوین کتاب سه سال  
۱۳۱۵ هجری شمسی است که با مطابقت با تاریخ امر بهائی  
مقارن اواسط دوره ولایت حضرت شوقی ربّانی ولی امرالله  
بوده است بنابراین وقایع تاریخ بهائی را مؤلف تاهیمان  
تاریخ مذکور، نگاشته و طبعاً متضمن توسعه و پیشرفت و  
گسترش عظیم این دیانت در بقیه ایام آن حضرت و همچنین  
در دوره استقرار بیت العدل اعظم تا زمان حاضر نمی باشد.
- ۲- باید توجه داشت آثار و تعداد پیروان هر یک از ادیان  
مذکور در متن کتاب و همچنین تعداد پیروان مقیم در مناطق  
و کشورهای مختلف جهان مربوط به تاریخ تدوین کتاب بوده  
و مسلم است که این ارقام در زمان حاضر تغییر یافته است.
- ۳- همچنین نام و وضع جغرافیائی بعضی از ممالک  
و مناطق جهان به همان صورت و تحت عنوان که در تاریخ  
تدوین کتاب متداول و معمول بود ابقا شد و به تقسیمات  
واسامی جدیدی که بعد از جنگ بین الملل دوم برای آنها به  
وجود آمده است تغییر نیافت.
- ۴- تعدادی تصاویر از شارعیین و مقدّسین ادیان سلف  
برای درج در مواضع مربوط به آنها به وسیله مؤلف در متن

## مقدمه

منظور از تدوین این کتاب خدمت بعالم علم و عمل است زیرا مطالعه دقیق ادیان موجب تنور و سعة افکار و زوال تعصب و اختلاف و سبب تعلق بایمان و اخلاق میگردد چه بسیار اوراد و ازهار لطیفه بدیمه در گلستان دینی موجود که پیروان ادیان دیگر از آن خبری ندارند و چه بدیع و زواید بیحاصلی در آئینی عارض و لاحق که تابعین بعلمت انس و توارث و بیم و مراعات شعوون و احوال آنها را نمی بینند و دم نمیزنند و ما برای اینکه خوانندگان از طول کلام طول نشوند ادیان موجوده معظمه را شرح داده از بسط سخن در ادیان بعیده که عمده آثار آنها از میان رفت و در عقایدی که بدان درجه از اهمیت در عالم بشر قرار نگرفتند صرف نظر کردیم و البته بحث و تدقیق و ورود بتفصیل و جرح و تعدیل در قسمتهای تنزایده ادیان مطابق با مقتضیات احوال نبود. هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد «لا کُلَّ مَا یُعَلَّمُ یُقَالُ وَلَا کُلَّ مَا یُقَالُ حَانَ وَقْتَهُ وَلَا کُلَّ مَا حَانَ وَقْتُهُ حَضَرَ أَهْلَهُ» و معذک بمقدار صلاحیت حال بنوعی که موجب تکدر خاطر بعضی از سطحیین و یا

کتاب گذاشته شده بود که چون این تصاویر خیالی بوده و منطبق با واقع نمی باشند از درج آنها صرف نظر گردید و فقط به درج و انتشار بعضی از عکسها و اسناد واقعی و قطعی - الصدور مربوط به دوره بهائی اکتفاء شد.

۵- برای آنکه متن چنین کتاب نفیسی هر چه زودتر در اختیار علاقمندان و طالبان قرار گیرد از افزودن حواشی و تعلیقات لازم و هم تطبیق وضع آمار و تفسیرات جغرافی با آمار و وضع زمان حاضر فعلاً خود داری شد و تهیه حواشی و اضافات و فهرست اعلام اشخاص و امکنه و اصطلاحات آن به چاپهای بعدی کتاب موکول گردید.

۶- نظریه اینکه ممکن است بعضی از دوستان تنها یک جلد از کتاب "رهبران و رهروان" را به دست آورده و مطالعه فرمایند لذا این مقدمه در ابتدای هر دو جلد کتاب درج میشود تا به نکات لازمه مذکوره توجه نمایند.

لجنه ملی مطالعه و تحقیق

متظاهرين نگردد تحقیق و تبیین بعمل آوریم و چون مقصودی جز حقیقت‌گوئی نبود امید است معذور دارنند و خاطی و عاصی نشمارند

## مفتاح نجات

اگر ساعاتی چند بهر نیل سعادت تفکرات وسیع و عمیق عمل آریم زیاتی نبرده بلکه بی شک بمنائمی مهم رسیم، مقیاسی که درجات حیات انسان را توان بآن سنجید علاوه مندی بسعادت است. انسان هر قدر علاقه مندتر بسعادت خود باشد زنده تر و هر قدر بی اعتنا تر بآن است بهمان درجه حیاتش ضعیف تر شمرده میشود. آنکه يك مقدار از دقائق حیاتش در این فکر صرف نشود انسانی جاهل و گمراه و عمرش خامر و تباه است و این را بییقین باید دانست که دست قدرت آفرینش در نهاد انسانی قوی و آلات و استعدادی مخصوص برای وصول باین مقصود کاملاً ایجاد و تهیه نمود و وسائل و اسباب در خور مشی اینطریق فراهم کرد مع هذا اگر انسان کاهلی ورزیده در سبب غفلت طبیعت مستغرق شود زهی حسرت و تدامت و خسران که جبران آن ممکن نخواهد شد.

اشخاص مستعد و قابل و ملل مترقی و کامل آنان بوده و هستند که در میدان تفکر برای بدست آوردن کلید سعادت صوریّه و معنویّه بیشتر کوشیده اهتمام و پیافشاری و جانفشانی کاملتری بجای آوردند.

کاروان رفت و تودر خواب و بیابان درپیش

وه که بس بی خبر از غلغل چندین جرسی

و مقصود از این سطور اشاره است که منظور ما از شرح مباحث آتیه و درهم شکستن سلاسل و اغلال موجبۀ تقاعد بلکه تقهقر بشر انتباه و انتهاز و سوق برای تجسس سعادت میباشد تا چون سرمایه های خلقیّه مندرس و ضایع شود و چرخهای وصول باین مقصد از کار افتد برای حرمان از وصول بسر منزل سعادت غریق حیرت و حسرت نگشته نهیب و لطمه «الآن قد ندمت و ما یمنع الندم» بینا گوش تقصیرکار نرسد.

ای که دستت میرسد کاری بکن

پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

## سعادت و شقاوت

در هر جنس از امور چه در حکمت و معرفت و چه در علم

و صنعت و چه در قدرت و ثروت و چه در خلق و سنجیت چه در ایمان و عقیدت مراتب کثیره است که وصول از هر رتبه دانیه برتبه عالییه سعادت و حرمان از آن شقاوت خوانده میشود و در همان حال که حرمان از مرتبه عالییه شقاوت است بقیاس برتبه ادنی سعادت میباشد چه سعادت و شقاوت در درجات نامتناهییه شدیده و ضعیفه از امور اضافیه است و طیران انسان در این فضای بی پای فقط بدین جناح حاصل میگردد که علم و ایقان و عقیدت و ایمان یابد که با هممت و فعالیت عشقیه از وصول به هیچ سعادت یأس و ناتوانی نیست و اگر هم عمر و اسباب برای وصول بسر منزل مقصدی عظیم کفایت ننماید بالاخره نوع انسان متعاقب و تدرج بدان خواهند رسید چگونه که عالم جماد و نبات و حیوان را با آن عظمت مهیییه طبیعییه برای تسهیل و تکمیل زندگانی و تنظیم آن در ظل قدرت خود تدبیر و تربیت نمودیم و چه قوانین و انتظامی فراهم و تدوین و اجراء کردیم و چه صنایع و ایجادات عجیبه مهیا ساختیم بهر مقامی میتوانیم رسید گرچه جسماً در مقابل طبیعت قوییه ضعیف و ناتوان مشاهده میشود ولی معنأً و روحاً بغایت نیرومند و توانا هستیم و این ایمان و اعتماد نخستین علت نیل بسعادت در نفوس سعیده

و فقدان آن موجب حرمان گردیده و دیگر صفات لازمه از اهتمام و استقامت و صبر و تحمل مشقت و تجسس و استعمال طرق و وسائل از هرجا و هرکس در درجات بعد میاشد.

## سعادت اجتماعی

چون انسان خلقتاً ناگزیر از زندگانی در اجتماع میباشد و خواه برضا و یا بکراه ناچار از اطاعت و خضوع نسبت با اصول و قوانین جاریه است در این حال اگر شرایط و اصول جاریه محیط موافق عدل و صلاح و موجب سعادت نباشد سعادت افراد چگونه تحقق پذیرد و با مشاهده اوضاع ناگوار زندگانی بنی نوع خویش چگونه ممکن است که مسرور گردد؟ شرایط و اصول روابط جامعه را حفظ کرده ااره مینماید و برصحت ابدان و ادراکات و عواطف و دیگر شعور و روابط حاکمیت مطلقه دارد در این حال اگر مخالف سعادت و تکامل گردد چگونه افراد و آحاد از زندگانی خویش بهره مند شوند؟ فی المثل هرگاه درصحت جریان و دوران دم بر اعضا وقفه و اختلال حاصل آید و قوانین صحیه عمومییه بدن از اعتدال و انتظام افتد و لولعلی سببیل

الفرض بعضی از اعضاء دچار امراض موضعی نباشند  
 ممکن نیست هیچیک از اعضاء بسماعت خود نائل گردد .  
 بنی آدم اعضاء یک پیکرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی بدر آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

وعلیهذا حیات سعیده و مسرت وجدانیه و ترقیات عالییه  
 هنگامی نصیب اشخاص میشود که در ظل شرایع و مبادی  
 کامله ، اداره شده ، زندگانی نمایند و از جانبی دیگر شرایع  
 و انتظامات عالییه نصیب اشخاصی است که بترقیات روحی  
 و اخلاقی و عقلی رسیدند و ببلوغ و کمال اضافی نائل گشتند  
 و این دو ، همیشه متالزم میباشند و ترقی و سعادت آحاد  
 در ظل سعادت جامعه است و سعادت جامعه بر اصول  
 و ارکان ترقیات و کمالات آحاد مبتنی میباشد و پدید آورنده  
 و نظم دهنده هر دو انسان است و همه این آثار از هیکل  
 انسانی طلوع و اشراق مینماید :

و داؤك فيك و ما تشعبر  
 و داؤك منك و ما تبصبر  
 اتزعم انك جرم صفيبر  
 و فيك انطوى العالم كبر  
 وانت الكتاب المبين الذی  
 با حرفه يظهر المضمبر

\*\*\*\*\*

## مهمترین علت حرمان و یگانه راه وصول

در این شکی نیست که موجبات حرمان انسان از ترقی  
 و وصول بسر منزل سعادت متعدد و رفع برخی از آنها  
 بیرون از حدود مقدرت حاضره شخصی میباشد چنانچه  
 بیماری و ناتوانی خلقی و میراثی و یافقدان بعضی از  
 حواس و آلات بدنی و نامساعدت اوضاع محیط و صعوبت  
 تهیه وسائل و مانند آن از وصول بمقصد باز میدارد  
 ولی با تحقق امثال موانع مذکوره نیز یأس و حرمان قطعی  
 نیست و توان بمقصد رسید ولیکن در مابین صفات و حالات  
 اموری یافت میشود که موجب حرمان قطعی است و آن یکی  
 غرور و خودپسندی و دیگر تعلق مفرط اعمیانه است  
 زیرا صفت اولی انسان را نسبت بخویشتن و آنچه از او است  
 معجب و فریفته و مشغول و از طلب و تجسس امری برتر  
 و بهتر محروم میسازد و چنان جامد و خامد میگردد که  
 گوئی از دو گوش اصم و از دو دیده اعمی است و ممکن  
 نیست حقیقتی را بشنود و ببیند و بمقامی ارجمندتر برسد  
 و صفت ثانیه انسان را نسبت باشیاء بالیه فانیه چنان دلبسته  
 و قانع میگردد که قدمی فراتر نخواهد گذاشت . پس باید

درس عبرت گرفته جامهٔ غرور از خود برکنند و برخاک طلب و استحصال و تعلّم و تلمذ نشسته بهرسو و از هر کس جويا و پويا شود و بايد دانست که از منازل افکار و عقايد مستحصلهٔ متجمعه تا بدروازهٔ حقيقت و سعادت مراحل و منازلی است که با قدمهای سريع تجسس توان بآنها رسيد و درگذشت تا بسر منزل حکمت و معرفت حقيقيه واصل گرديد و از خوی تعصب و ستيزه که زادهٔ ابوين مذکور است و انسان را ناتوان از تفکيک خوب و بد و مطلوب و مرتدّ میسازد چنانکه ناپسندهای افکار و اعمال خویش را هر چند بطور کلی و نوعاً معایب آنها میدانند با آنکه محاط و مستغرق در آن است نمی بینند و محاسن دیگران را ولو هر قدر بلند و ارجمند باشد مشاهده نمی نماید هر اسان و گریزان گردد . چه این خوی مهلك او را از آنچه طالب و جويا و درد درونش را دوا و شفا است و در همانجا که بنظر دشمنی مینگردد میدرخشد بعلمت بعضی از خیالات و نظرات که در او نشسته باز میدارد و بپارهٔ مسموعات و تلقینات که در او تأثیر کرده از اموری که باید استفاده کند میگریزد و ببرخی نفوذ و تأثیرات دیگر اموری را که باید بکنار گذارد تنگ در بفل گرفته از خود دور نمیسازد و کلام ناصح مشفق که باحوالش نگران و گریان است و بهرنجاتش میخروشد اعتنانگرده بلکه

در آزارش میکوشد و صم و بکم و عمس و فهم لا یعقلون .

## اهمیت مقام ادیان و شارعین

در مابین همهٔ توده های افکار و آثار مفیده که بمسرور اعصار و ادوار در نتیجهٔ بروزات فکریه و الهامات غیبیه از آحاد بشمار بشر برجا است ادیان و ادبیات دینیّه حائز مقامی بلند و رتبهٔ ارجمندند که عالم بشر را در مدتهاى تاریک گذشته بانوار هدایت رهبری و سعی در تزیین دانش و وضع آحمال و اثقال جهالات و خرافات نمودند و همت بر ازالهٔ کسری و اعوجاج افکار و اخلاق و اعمال و اقامهٔ طریق صحت و اعتدال نهادند و عالم اجتماع را نظم و نسق دادند و هرر کلمات عالیاتشان در متون کتب و الواح میدرخشد و بسا که آثارشان باقی ولی نام و احوال مؤثر مفقود و بسا که اسامی و احوال تقریباً موجود ولی آثار در دست نه و چه بسیار که آثار و مؤثر هر دو ناپدید می باشد ولی بنوع کلی اثر از میان نرفت بلکه آثار قبلیه مفاد و مآلا جز آثار بعدیه شده جاوید و پایدار گردیدند و انواری ضمن انوار اعظم دیگر درآمده بنام و طوری دیگر جلوه نمود و تمامت ادیان که حسب تفاوت و تنوع ظروف



واحوال و مقتضیات و موجبات هر يك بطوری و در ناحیه ای و در بین ملتی ظهور و نشو و تأثیر و نفوذ داشت و مبدشان را بالقطع والیقین نتوان دانست مابین بشر در ادوار و اطوار متمادیّه متداوله ایجاد ایمان و امید و معرفت و قوت و حرکت و مدنیت نموده با تأسیس و ترصیح ارکان و وظیفه شناسی و علاقه مندی بخوبی و انتهای از بدی و اعتقاد و محبت بمالمی اعلیٰ و نیز بیم و امید و مجازات و مکافات زمام نفس سرکش و تمایلات طبیعت را گرفته سوی نیکی سوق دادند و اخلاق مرضیه و سجایای محموده را تقویت نمودند و ایجاد حسن تفاهم بقدر امکان در محیط خود کردند و با قوه روحیه خلیقه نوایای مقدسه خود را با تحمل انواع ناملایمات از مردم متعصب متعددی اجراء ساختند و حاصل دستور و تعلیم و نظامشان حدّ اعلای ترقیات روحیه و مدنیّه دوره شان و مبداء و فاتحه ترقیات دوره دیگر بود و هر يك ملّو از نیروی روحانی و الهامات غیبی و قدرت تأثیر در افکار و تقلیب قلوب و احوال و قیادت و راهنمایی بودند و اکنون نیز واجد قوه تسلّی روحانی و محافظت از طفیان اهویه طبیعیّه و سوق بمدنیت معنویّه اخلاقیّه هستند .

## اموری چند سزاوار وقت در کلیه ادیان

نظر باینکه هر دینی در ملّت و فلسفه و فکرتی مخصوص و طبق ادبیات و اوضاع معینی تأسیس و نشو گردید و به موجب مقتضیات احوالی تشریح شد البته دیگر ملل که از آن غفرت و ادبیات خارج اند درك حقایق و دقائق آن بنوع کامل نتوانند. خصوصاً چون بمرور از منته کثیری از اشیاء و اوضاع معاصر از میان رفته. روابط اقوام و ملل دگرگون گشته حتی عده ای از اقوام تبدیل و اقسام وجه الارض تغییر یافت و اصطلاحات بنوعی دیگر شد. پی بردن با وضاع و مقتضیات و مصالح ایام سالفه ملل بغایت صعب میگردد و اگر بخواهند با دید حاضر خود در آن بینگرند هرگز حقیقت را نتوانند دید مگر آنکه شخص چند ان خود را روحاً بقهقری برده در توده آن ملّت وارد کرده بظروف و احوال خو نموده آشنا بعقاید و افکار و مصطلحات و اوضاع گردد تا تواند بمصالح و اسرار و رموز پی برد و حتی آنکه در عالم افکار عالیّه مؤسس و مؤلف وارد شده بجزئیات مقاصد و خیالات و رموز و بیاناتش واقف شود و از این جا ست که علل و اسباب تفاوت و تخالف ادیان در بسیاری از امور با اختلاف اسلوب

بیان و تعبیراتشان مانند اختلاف در فلسفه خلقت و توجه  
و تعدد و بینونت اسلوب در وضع مجازات و در روش تربیت  
و در معاملات و عبادات و غیرها بخوبی واضح و روشن است  
و بانظر وسیع و عمیق نتوان فقط وجهه راحق و حقیقت و نافع  
و موافق مصلحت گرفته وجهت دیگر را برخلاف آن بلکه  
ضلال شمرد و مفاد «و ما اشلکنا من قریة الا لها من ذرون  
ولکل وجهة هو مولى لها و لکل جعلنا منسکاً هم ناسیکوه» را در  
پس گوش گذاشت و لا سیما ادیان غربیه که از ملتی اجنبی  
بملتی دیگر رسید بیشتر مصالح و حکم و رموز آن مجهول  
میماند و علتی دیگر که موجب سد افکار از تماس با ادیان  
میشود تطور و ترقی علوم و مدنیّت میباشد زیرا برای پرورش  
یافتهگان در محیط تربیت و مدنیّت و معارف مخصوصه درک رموز  
ادیانی که در محیط مدنیّت سالفه بعید الزمانی تأسیس گردید  
ممکن نیست ولی با دو قوه شرح صدر و تحصیل اطلاعات  
عمیقه و مطالعات ادبیه و اجتماعیة بین الطل و بملاوة آنها  
تمادی ممارست در مطالعه کتب مقدسه ادیان تا اندازه‌ای  
توان بحقایق همه ادیان آگهی یافته از مفکره‌های روحانیّه و  
تعالیم مفیده شان بهره برد خصوصاً چون بهمت و کوشش  
شیفته گان علم و اکتشاف تمامت آن کتب بدرستی ترجمه  
و تفسیر گردید بهرود در آن کتب و استقراء نکات و قرائن و

و دقائق آنها مشکلات حلّ شده کلید فهم اسرار و رموز  
بدست میآید و از این نکته نباید غفلت داشت که گذشته از  
تفاوت و تفسیر مصطلحات و ادبیات بزرگان ادیان و عرفان  
در استعمال استعاره و کنایه و ابهام و سربسته گفتن معنادر  
و منقاد بودند و ملاحظه و تقیه در محیط ظلم و جور موجب  
میشد ولی با اینهمه گشودن صندوقچه های آن رموز و اسرار  
در این عصر علم و اکتشاف برای اشخاص وارد و مطلع وسیع  
النظر روحانی چندان مشکل نیست .

## ادیان بدست پیر و انشان فاسد و متغیر

### و منشعب می شوند

ادیان که مرجع عمومی و برای رفع حوائج ضروریّه و استفاد  
مادیّه و معنویّه بشریه از سالهای تمادی بپا میباشند  
با تخالف امانی و نوایا و تفاوت مدارک و قوی و توالی  
و انشعاب ضروریات مستحدثه بشری چگونه ممکن است بحال  
اصلی خود برقرار مانند بلکه ناچار بسط و سعه پیدا کرده  
از سادگی اولی خارج شده تطویل و تفصیل مییابند و تغییرات  
متعدده متخالفه حسب اختلاف افهام و اغراض برکتب شده  
احکام متغایره مزید میگردد و بهر تجلیل و ترفیع و حمد و  
ثناء از قبل پیروان توده‌ای از معجزات و مفخرات انبوه

میشود و لاعلاج برای تثبیت احکام و معارف و تفاسیر مزیده  
استناد بروایات نیز در میان میآید و کتب و اخبار و روایات  
و دفاتر معجزات و علوم لفظیه و عقلیه و ملکوتیه بطفیل امور  
مذکوره حدوث مییابد و مذاهب و شعب قدم بعرضه شهود  
میگذارد و مابینشان تشاجر و تنازع و تخاصم رخ میدهد  
وراههای متباعده از طریق واحد انشعاب میپذیرد و متذکر<sup>س</sup> جا  
از تعداد صلحاء و اتقیاء کاسته شده اصول اعتقادییه  
و اخلاقیه نامرعی مانده عمل بحدود و طاعات ملغی میشود  
و تظاهر و ریا و ریاست و خوشگذرانی و تحمیل بر دیگران  
بنام عقیدت رواج میگیرد و بازار تفسیق و تحقیر و تاخت و تاز  
و یغماگری بمعنوان مراعات ایمان و آئین شهرت گرفته برحسب  
اعتقاد جاهلانه یا محض برای امور مادیه وقوع یابد  
و رسوم و رزی و روشهای بدعتیه بر اصول بسیطه اصلییه  
غالب گردد و همان دینی که با دوستی و مساعدت و عفو  
و گذشت و اخلاص گران بها فیما بین برادران روحانی برقرار  
بود بالاخره بدشمنی و بی اعتنائی و تفاوت و تشاجر بلکه  
مقاومت و مقاتلت فیما بینشان مبدل شود و یکدیگر نسبت  
خروج از آن دین داده ناپاک شمرده از معاشرت و مزاجت  
اجتناب و احتراز جسته بی رحمانه زنند و کشند و چندان  
مسائل و مباحث متنوعه و غالباً عدیم الفائد<sup>ه</sup> بوجود آمده

ثقل عظیم افزوده بنوعی که قامت نحیف ساده آن آئین  
در زیر بار خم گشته تحمل و اطاعت نامقدور گردد .  
البته از اصل آن مرکز نیرومند جز اندکی ظاهر و عیان و مؤثر  
نخواهد بود و قوت مبدل بضعف و وحدت بکثرت و اجتماع  
بافتراق و آشتی بدرشتی و صلاح بفساد و تقوی بشهوت و آز  
و نیکی ببدی تبدیل گردد و همان دین که در آغاز طلوعش  
مانند سرچشمه پاک و گوارا و مرکز قوای الهیه و مرتبط بعالم  
نهان بود مستور و آلوده و ناگوار با خیالات واهییه  
و جهالات و اغراض شخصییه ماند و این امور کم یا بیش بشدت  
یا بضعف در همه ادیان اتفاق افتاد و هدفشان را از میان  
برده همه را معوق و مهمل گذارد . چند آنکه طبیعی  
ادیان و لازم لاینفک بنظر میرسد ، و اگر دانایان مقتدر  
روحانی عاری از اغراض مادیه و هوسیه در آن میمان  
بعرضه میآمدند و نظر بمستقبل ناروا انداخته از آغاز جلوگیری  
میکردند و حوادث مذکور را در بد و بروزش خفه مه ساختند  
کار باینجا نمیکشید که در انجام از علاج باز مانند و زمره  
عقلاء نیز در آن ورطه گرفتار مانده با جهال قرین خسران  
گشته بهلاک افتند و اکنون نیز اگر ارباب علوم با اصحاب  
ادیان که بی غرض و صالح باشند بصرف تقوی و ایمان  
و خیرخواهی و جانفشانی متفق شده بهر علاج کوشند

هرگ بنوع گلی موقت بمقصود نشوند لا اقل از فجایع  
و مفاسد کاسته صلاحی آشکار گردد

## قدمت و فطرت محاسن اخلاق در عالم بشر و عموم و شمول آن در کل ادیان

چنانچه اهل دانش و پژوهش بتحقیق رسانده اند  
بشر را دست قدرت و ایجاد اخلاقی آفریده سرشتش را  
باتمایل باخلاق نیک عجين کرد و از آغاز منجذب باعمال  
پسندیده و محترز از کردار نکوهیده بود و حالت اخلاقی  
فطری انسان فراهم آمده از سه صفت و قوت میاشد .  
نخست احساس خوب و بد دوم اندیشه و شناخت خوب و بد  
سوم عمل و رفتار طبق آن . و در هر مرحله از مراحل  
اعمال اخلاقی تحقق سه حالت مذکور مشهود و عیان است  
چنانکه اگر کسی را بسوء رفتار کودکی جاهل و یا گستاخی  
غافل آتش خشم و غضب برافروزد و خواهد حجب ملاحظه  
احترام و آزر بسوزد و در عین حال آب شکیبائی و بردباری  
آتش را بیفسرد و بمغفو و صفح معامله کرده از رفتار ناستوده  
درگذرد . در چنین حال ناچار سه صفت تحقق گرفت:  
اولاً التفات در حالت بد و خوب متقابل که یکی ایذاء و انتقام

و دیگر مغفو و بخشایش است . ثانیاً شناخت بدی صفت اول  
و خوبی صفت دوم ثالثاً عمل باین طریق و بمباراة اخیری  
سراپرده خلق و فضیلت بر اعمده سه گانه قائم و برپا است  
احساس و اندیشه و اراده و هیچ عمل اخلاقی بنوع  
مذکور از این سه عنصر خالی نیست و گاهی در برخی اعمال  
عدالتی قوه اراده دچار مقاومت شدیده هوی و هوس میگردد  
و وصول باعلی رتبه اخلاقی هنگامی دست دهد که برای انجام  
عمل نیک احتیاج بمجاهده نفس و مبارزه هوی نماید بلکه  
انجام کار نیک ملکه و طبیعت گردد چنانکه شخص کریم بدون  
مبارزه با نفس بزد و دهش نماید و مال و حتی جان نثار  
کند و این اعلی شادمانی او است و بکمال مطلوب اخلاقی  
میرسد ولی شخص لثیم باید جدّ عظیم بکار برد و برخورد  
سخت گیرد تا مالی اندک و حقیر از کف بیرون دهد  
و از اینرو مستحق فضل و اجر عظیم میاشد . و از عناصر ثلاثه  
مذکوره عنصر اول یعنی احساس يك امتیاز قطعی سرمدی  
فیما بین بد و خوب و احساس موظفیت ابدی که آنچه خوب  
است باید بجای آورد و آنچه بد است دور ریخت عنصری  
بسیط و روح اولی واحد و عامی است که در همه کس و همه جا  
از کودک گرفته تا بالغ و عالی رتبه وجود دارد . و این نداء  
قلبی که بهر انجام عمل صواب بکوش گرچه آسمان بر زمین افتد

بگوش سرهمه میرسد و این خود يك آیتی بزرگ برای جهان  
 ناپیدامیباشد. و عنصر دوم یعنی فکر و معرفت بد و خوب  
 که بالهدیهٔ اساس و شرط و مقدمهٔ عمل یا امتناع است چه  
 تا بد از خوب تفکیک و شناخته نشود مبادرت و یا منافرت  
 تحقق نیابد و تکلیف و وظیفه انجام نگیرد تعلق بتعلیم  
 و تربیت دارد و حسب تفاوت آن متغایر و متخالف میشود  
 ولذا اموری را قوم و ملتی خوب میانگارد و دیگری بد می شمارد  
 و هنگامی که عملی را بعضی مفروض می شمارند جمع دیگر گناه  
 و حرام واجب الاحتراز می خوانند و این قسمت اخلاقی است  
 که ناگزیر از تعلیم صحیح و کامل می باشد و ترقی عالم  
 فضائل منوط بتعالیمی اقوی و اعلی و اصلح در تفکیک بد  
 و خوب و معرفتی اکمل راجع بتکالیف و وظائف است .

در قسمت سوم اخلاقی یعنی عمل طبق شناخت بدی  
 و خوبی قرنهای در بشر تجربه شد که بسیاری بمعرفت میرسند  
 ولی در عمل می لغزند و این دلیل است که قوت اراده در بشر  
 غالباً بمقدار کافی برای عمل موجود نیست و آثار رهنمایان  
 و رهبران این اراده را تقویت کند و عمل را بعرضهٔ وجود آورد  
 و از قدیم و عقیدهٔ متخالف مابین اساطین فکر و نظر بسود  
 گروهی عقیده داشتند که در اصول اخلاقی تغییر و ترقی نشده  
 و کلیات و جزئیات اخلاق تماماً در اعصار قدیمه بخوبی معلوم

و منظور بود و امثال این تعالیم که بدیگران نیکی کن  
 از میل خود بخاطر دیگران بگذر ، همسایه ات را چون خودت  
 دوست دار ، از تناول اشیاء ناسودمند و زیان آور خود را  
 بازدار ، بدیگری نپسند آنچه بر خود نمیسندی ، برتر از  
 خودت را محترم دار ، از دشمنان عفو کن و در گذر و غیره ها  
 از اصول اخلاقی در هزاران سال قبل حجاب و خفائی  
 نداشت و با همه کتب و شرایع و آثار متابعه ذره بر آنچه  
 بود افزون نگشت. و جمعی معتقد شدند که اصول اخلاقی  
 هرگز اساسی ثابت و لن یتغییر نداشت و تحدید و تنظیم  
 نیافت بلکه در تغییر و ترقی بود و بسا از گناهان و جنایات  
 که در کشوری و عصری گناهی بزرگ شمرده گشت و در کشوری  
 دیگر و روزگاری دیگر در شمار گناهان معدود نیامد  
 چنانکه در اسپارت برای عمل دزدی پاداش و مزد میگرفتند  
 و در بعضی ممالک اعدام کودکان و سالخورده گان معمول و رایج  
 بود و فیما بین بعضی اقوام شدت و قساوت مقامی ممدوح  
 و پسندیده داشت و حتی در این عصر نیز تفاوت و تغایر  
 اصول اخلاقی فیما بین ملل و اقوام احتیاج بتفصیل ندارد .  
 و میتوان فیما بین دو دستهٔ مذکور بدین طریق محاکمه و  
 قضاوت کرد و پنداشت که نقطه نظرشان متعدد و اصطلاح  
 معروف نزاع لفظی است چه فرقهٔ اولی را نظر بمعنصر اول

و فرقه دوم را نظر بعنصر ثانی مییاشد، و دو نکته دیگر را نیز باید در نظر داشته فراموش نکرد :

اول آنکه باوجود ابدی و غیرقابل تغییر بودن عنصر اول یعنی احساس خوبی و بدی امکان دارد در بعضی اعصار و اقوام قوی تر و بیشتر و در برخی دیگر ضعیف تر و کمتر باشد و از این رو در عنصر اول تفاوت و قابلیت تغییر از حیث درجات و ثبات و ابدیت در اصلش معتقد باشیم ثانی آنکه تمامت صفات اخلاقی مانند حلقه های زنجیر بیکدیگر مرتبط و از همدیگر متولد و متوارث اند و لسی د و سلسله اند و متصاعداً منتهی بدو اصل اخلاقی میشوند یکی اصل عدل و داد یا بمباراة اخری حق گوئی و حق گذاری و دیگر اصل رأفت و محبت و این دو بمنزله ابوبین عالم اخلاق میباشند و هر سلسله مشتمل بر واحساسی مخصوص بخود دارد و در کُل ملل و اقوام از پست ترین نژادها تا بلندترین آنها هر دو مشعر اخلاقی موجود و مشهود است و دستوره های عادل باشید بمال کس دست دراز نکنید راست گوئید و امانت نمائید بوعد و عهد وفا جوئید و امثال ذلك راجع بنوع اول و احکام مهربانی کنید ، خوبی کنید ، بفقر احسان نمائید ، مهمان نواز باشید ، پاداش احسان را از خاطر نبرید و امثال ذلك راجع بنوع

دوم دارند و مسا اتفاق میافتد که در هنگام انجام عملی این دو مشعر در شخص عامل متصادم بیکدیگر و متنازع میشوند چنانچه دادگری نوعی میخواهد و مهر پروری نوعی دیگر حتی آنکه راستی و حق گذاری و صراحت انجام کردار یا گفتاری میطلبد ولی شفقت و دلنوازی نفی آنرا میجوید یا بالعکس ، و در این مواقع که قضاوت صحیح باید و شاید مسا میشود که شخص متردد و متحیر وی اراده میماند و شاید تقریباً بسیاری از موارد تحیر و تردد در عمل از اینرو باشد و لذا باید بتدریج ترقیات اخلاقیه حاصل شده دستوراتی را بدست آوریم که در این موارد کدام طریق از عمل ارجح و اولی است و بیابیم که چگونه توان بر راستی عمل کرد بی آنکه مهر و شفقت فدا شود و یا بالعکس ، و در آن هنگام عالم بشر ترقی و تعالی اخلاقی بسزا خواهد داشت و د و سلسله و عائله فضايل و اخلاق از دو مشعر اصلی مذکور را باین طریق توان تفکیک و دسته بندی کرد . امانت صداقت تقوی عفت شوق بشغل و عمل ثبات و استقامت صبر انصاف و غیره از عائله عدالت . همدردی ، مهمان نوازی ، مسودت خویشی و فامیلی ، دلجوئی ، عیادت مریض ، مؤانست مساعدت مساوات و غیرها از عائله رأفت اند که در نژادهای باستانی موجود بود و در دیانت و عقیدت اقوام قدیمه از قبیله

ساکنین جزائر اقیانوس و غیرهم که بعلمت عدم مخالطه با اجانب بحالت بساطت اخلاقیه بدویمه باقی هستند و نیز سکنه اصلیه افریقا این دو اصل اخلاقی را بفایت بساطت دارا هستند و در سلسله راستی، اطاعت رفقا و خویشاوند و وفا بمواعید و امانت در معاملات و در دایره محبت مهربانی بمحتاجین و مهمان نوازی و دوستی خانوادگی را بنوعی بسیار قدیم دارند و این صفات در اقوام لاحقیه ظل تربیت برومقصد و قوی گردید و در یکی از قدیم ترین دین و کتاب روحانی یعنی ادبیات اخلاقی آئین باستان مصر که نهایت صفا و زیبائی و درخشندگی داشت هیچیک از فضائل اخلاقی ترك و اهمال نشد و تقوی و تقدس و تسلط بر نفس در قول و عمل و عفت و حمایت از ضعیفاء و تفقّد زیرستان و احترام اکابر و رعایت حقوق و برّ و احسان و غیرها در ادق و ابسط تفصیل با بیان فصیح توضیح گردید و غالباً در نقوش قهبر که خصال و احوال موتی و تاریخ ولادت و وفاتشان ثبت است مسطور مییاشد و برای ارائه نمونه از آنها، نقش قبر یکی از بزرگان کشور از لسان حالش باین ترجمه است : من نه بکودکی آسیب رساندم نه به بیوه ای آزار و سختی کردم نه با چوپانی بدرفتاری نمودم در ایام من در اینجا سائل بکفی نبود و احدی از

گرسنگی نمود در سنین قحط اراضی مملکت را شخم کردم و باها آنچه سدّ جوع نمایند رساندم و به بیوه نوعی مساعدت کردم که بهر خود شوهر گرفت و نیز در نقش قبری اعتراف واقرار روح میت پس از عبور از هفت عقبه و حضور نزد خدا ( اسپریس ) و تحت محاسبه و حکم چهل و دو قاضی شدید ترجمه چنین است من دزدی نکردم مقدمه های مذبح را سرقت ننمودم ماهیهای مقدّس استخر معبد را صید نکردم بگله و رمه مقدّس دست نزدم دعاها را مبدل و درهم و در کتاب افساد نکردم صبحگاهان در راندن کشتی زیان بسنگ های رودخانه وارد نیاوردم با تقسیم بندی آب رودخانه در بلد مخالفت و ممانعت نکردم و با آبیاری کانال و کاریزها معارضه ننمودم بکسی ضرر نزدم با احدی بشدت و قساوت معامله نکردم موجب زحمت کسی نشدم بیکار و تنبل نبودم مست نمیشدم حکم بغیر عدالت نمیدادم اسراری را فاش نکردم احدی را مجروح نکردم کسی را بخوف نینداختم افترا با احدی نزدم حسد درهم شکننده راه بقلبم نیافت سخن زشتی نسبت بپادشاه و نسبت بپدرم نگفتم بدروغ شکایت از کسی نکردم رضیمی را از شیر محروم نساختم جنایت خجلت آوری را مرتکب نشدم و از هیچ بنده ای نزد آقا پیش سمایت ننمودم نزد خدایان پیشکش و

تقدّمه بردم بگرسنه غذا و به تشنه آب و ببرهنه لباس دادم  
و نیز بر مقبره دیگر است :

من امتیازی مابین بیگانه و خویش نگذاشتم — در  
ضعیفان و شوهر بیوه زنان و ملجاء یتیمان و پشتیبانان  
بی مادران و حارس فقیران و منتقم از ظالمان بودم .  
و بر مقبره دیگر است :

من حافظ و نگهبان ذلیلان و کف عطا و ریزش بینوایان  
و نان بهرگرسنگان و فقیران و دست باز برای ضعیفان بودم  
و نیز من علم و معرفت مہیای خدمت جاهلان بودم  
و نیز من عادل و راست و درست و بی کینه بودم خدا  
را در قلبم جای دادم و اراده او را بسرعت پی میبردم و من  
بشهری در آمدم که اهلش ببقا ابدی رفتند و خوبی کردم و  
خطائی ننمودم و جنایتی بعمل نیاوردم و هیچ عملی  
شیطانی مرتکب نشدم و باین سرورم که همیشه حق میگفتم  
و هیچ شخص حقیر تندی ننمودم و بکسی که بخدایان احتراماً  
میگذاشت آزار نرساندم و باخلاص و نیات خیر والدینم  
محبتم بآنان باد همیشه لبم برای تکلم راست و درست  
مہیا بود نه برای سخنان دشمنی انگیز و من آنچه  
میشنیدم همان که برایم گفته شد برای دیگری میگفتم .  
و در محلی دیگر است :

من در نقل هیچ قصه آنرا از اصلش تغییر و تبدیل نداشتم  
و آنچه درست است رفتار میکردم و از نادرست اعراض و  
احتراز میجوستم و نان بهرگرسنگان و آب برای تشنگان  
و البسه برای برهنه گان و کمک بمحتاجان میشدم و آنچه  
من کردم همان بود که خدای بزرگ بمن کرد مسرت برای  
والدین و اخوان و رفیقان و خوشی قلب برای کل هموطنان  
بودم در خانه را برای مسافرین باز کرده ما محتاج حاضر  
مینمودم و مداومت بگفتار صدق و احتراز از سخن مفسده  
انگیز و اجتناب از تغییر در آداب عادتیم شمرده میشد  
و با عنایت خدای بمن کارها کردم و طول عمر در روی  
زمین بمن داد و زندگانی با مسرت و کثرت اولاد بمن عطا  
کرد . پتاهوتپ (۱) کتاب دینی مصر باستان از قدیمترین  
کتاب مقدس روی زمین است و چندین قرن قبل از آنکه  
حضرت موسی متولد شود نوشته شد و معاصر با اهرام  
میباشد و در وضعییت و لهجه شباهتی بسیار به پندنامه های  
قصار حکمتی بزرگان دارد و احترام و رعایت ابوبین و اکابر  
و خصوصاً احترام مادر را در ضمن اوامر و تکالیف مفروضه از  
خدا تأکید شدید نمود و احسان و صلح خواهی و قناعت  
و سخاوت و خضوع و عفت و صدق و عدالت را اوامر اکیده داد



و در رشته معاصی و خطایا درشتی و تندى و ستیزگى  
و سرکشی و جنگجویى و تکبر و خودپسندى و غرور و بى‌عصمتى  
و افراط در امور را نکوهش و منع شدید نمود و از جانب خدا  
منهى داشت . و ترجمه برخى از جمل چنین است :

اگر کسی در حال عجب و خودپسندى و تکبر با مایه و  
سودمند و خیررسان هم باشد همان که با و قدرت و تأثیر  
دارد از او بازگیرد و وی را خوار و ذلیل گرداند اگر تو  
مرد خردمندی پسر تو را در محبت خدا پرورش و تربیت ده  
شاد است مردی که نان خود خورد با قلب حنون خاضعانه  
بتمامت کلمات مسطور در کتاب مقدس دعا کن و در توصیه  
بمراعات پاس آداب و احترام نسبت بمادران این عبارات  
ساده مؤثر است : تو بکتاب گذارده بودی و در روزهای که  
حروف تعلیم داده میشدی مادر بموعده میآمد و از طعام  
و شراب خانه برای معلم میآورد و تو الحال مردی شدى وزن  
گرفتی و خانه داری اما اعمال پر رنج مادر را فراموش مکن  
و آنهمه توجهات و اهتماماتش را که محض صحت و سلامت  
تو بمعمل آورد از خاطر مبر و بترس از آنکه دستهایش را سوی  
خدا برافزاد و خدا دعاهایش را مستجاب نماید .

و نیز آئین باستان ایران و ادبیات زردشتی روش اخلاق  
ارجمندی بود و تأکید در پاکی اندیشه و گفتار و کردار

همی نمود و تشجیع بمقاومت با شیاطین و هواهای نفسانیه  
و ازاله بدیها و پلیدیها کرد و تأکیدات اکیده در اخلاق  
از سلسله راستی و حقیقت و صفات فاضله داشت .

هیروودت در حق ایرانیان باستان چنین نوشت که اولاً  
دروغ و کزى و ناراستی را مضرترین امور بشرافت میدانند  
و ثانیاً وام کردن را ناستوده می‌شمارند چه مدیون ناچار  
است بارها دروغ گوید .

و نیز آئین بودائی طریق اخلاقی نیرومندی بود و جنبه  
اخلاقیش بغایت قوت و شدت میباشد و هدفش این است که  
آدمی بالاخره از راه پیروی آئین اخلاق تواند تمامت  
گناهان و مصائب و معایب را از روی زمین براندازد .

دهامآپادا (۱) کتاب قدیم بودائی هم شباهت  
بکلمات قصار مشاهیر دارد و مشتمل بر امثال این مضامین  
است : سعی و جدّ راه بقا است و عطالت و تنهلی راه فنا  
مردم جدی و کوشا نمیسیرند و کسان بى فکر و بى است و خیز  
خود مرده اند مرد خردمند با غیرت و جدیت و با مراقبت  
و ممارست و ضبط نفس تواند جزیره بهر خود بنا نماید که  
هیچ سیلی آنرا فرا نگیرد و همت و کوشش را مانند پر بهاترین  
جواهر محافظت کند و افکار را که نامشهود و فرارند و بهر

سو که میل کنند روند محارست نماید فکر نیک و پاک  
مراقبت شده مسرت بخش است سفها پیرو خود پسندی و عجب  
شوند و مردم حساس از دانش و حکمت تبعیت کنند شب  
برای کسی دراز است که بیدار باشد و فرسخ برای خسته  
طولانی است و زندگانی برای جاهل احمق طویل است که  
شریعت حقیقیه را نمیشناسد رونده ای که با افضل از خود  
ویا مانند خود همراه نیاید همان به که تنهائی خود را محکم  
نگهدارد نادانی که بنادانی خود ملتفت است هر چه باشد  
هشیارش باید گفت اما نادانی که خود را هشیار میپندارد  
اورا قطعاً بی خرد و احمق باید دانست آنکه نسبت  
بسالخوردگان بتحییت و احترام رفتار کند چهار چیزش افزون شود  
عمر توانائی پسندیدگی خوشحالی  
اما آنکه صد سال به بی ادبی و گستاخی بی انضباتی عمر نماید  
عمر یکسال با اندیشه و پرهیزکاری از آن بهتر است .  
نه هر کس را که موهایش کم رنگ شد توان پیرخواند بلکه  
ممکن است هنوز بمنفوان شباب نرسیده پیرخوانده شود  
هر که با حقیقت و فضیلت و محبت و انضباط و اعتدال و تنزه  
از ناپاکی و متصف بخردمندی است پیر نامیده میشود  
صحت بزرگترین نعمت خداست قناعت بهترین ثروت  
و غنا و امانت ارجمندترین اقربا و نیرونا بلندترین و خوشتر

شوی اولی آنکه با خوشحالی زندگانی کنیم و با آنانکه  
بما خشم دارند خشم نیاریم و ما بین دشمنان آزاد از کینه  
زیست نمائیم با محویت و خضوع کامل توان خدا را یافت  
نباید بسادگی و سهل انگاری گمان کرد که شیطان بشب نزر  
من نیاید زیرا چنانکه دیک بسقوط قطرات باران پرمیشود  
احمق از شیطان پرمیگردد ولو آنرا کم کم جمع نماید آنکه  
در دستش زخمی نیست میشود دست بسمی زند و سم بکسی  
که در دست جراحی ندارد تأثیر نمیکند و شیطان هم  
برای کسی که مرتکبش نباشد نیست و فی المثل همینکه کسی  
شخص بی آزار مقدس سلیم القلبی را مگدر نماید بدانگونه  
که غبار بوزش باد برخیزد شیطان بدنبال آن احمق افتد  
نفسانیت را خود نفس معبود است و جز او که تواند معبود با؟  
باغلبه بر نفس خدا را توان یافت چنانکه بعضی یافتند  
خود را برخیزان و ناتوان مباش و قانون اخلاقی ستوده و  
فضیلت را بگیر که فضیلت در سعادت این جهان و جهان  
دیگر باقی و آسایش بخش است اگر یک خطه از شریعت را  
بشنوی و خاضع و تسلیم شوی بهتر از آن است که چند  
دفتر مؤلف از جمل غیر حساس و ناموثر و نامفید خوانسی  
مردی (۱) که بر نفس خود غالب و فاتح شود بزرگتر فاتح است  
(۱) عنان باز بیچان نفس از حرام بمردی زرستم گذشتند و سام  
(سعدی)

نسبت بگسنی که هزار بار در میدان بر هزارتن غالب و فاتح گردد حتی قوای بالا و ملاء اعلی بر آنانکه احساساتشان مانند اسبان بزیران راکب خوب شکسته و رام و خاضع شدند و آزاد از عجب و حرص بمشتملیات گشتند و اندیشه ها و سخنهایشان ملایم گردید و بواسطه معرفت حقیقه با آزادی درآمدند رشک میبرند .

و دین عظیم برهمنائی نیز دستورهائی عالی اخلاقی دارد و باین مضامین مسطور است :

هر که در نفس خود روح اعلای حاضر در موجودات را بیابد نسبت بتمام وجود ملایم و بالاخره در جوهر الهی داخل شود برهنه باید از افتخارات دنیوییه چنان بر حذر باشد که از ستم احتراز میجویند و مایل و مترقب عدم اکرام و اعزاز از خلق باشد چنانکه مایل بشراب میشوند هر چه صدق و مستر خیز است بگویند و از حقیقت تلخ و نیز از دروغ خوش آیند بپرهیزد و تکرار و ورد نام خدا صد بار بهتر از قربانی است اگر تنها گوید بهتر است و اگر از عمق روح گوید از همه بهتر است . و مانند همین تعالیم اخلاقی در دیگر ادیان چینی عبری و مسیحی و اسلام و غیرها موجود میباشد که مقداری در ضمن بیان جوهر آنها مسطور میگردد .

یکی از اسبابی که ادیان بآن وسیله جامعه انسانی و عالم

اخلاق را اداره نمودند و نفسانیت را تا مقداری مقهور ساختند ابشار بیاداش و انذار از عقاب آینده است که همیشه قسمتی مهم از تعالیم را در آن خصوص بظهور رساندند و این از قدیمترین ادیان یعنی دین مصری کاملا واضح و مشهود است چنانکه مصریان باستان تفصیلات راجع ببعثت از موت و تصفیه روح و محاکمه الهی و مجازات در نظر مجسم داشتند و برهمنائی و بودائی و مخصوصا زردشتی و مسیحیت و اسلام نیز همین اساس را با قطع نظر از نوع کیفیت و جزئیات آن تأسیس نمودند و در مابین آنها فقط آئین عبری چند موضعی بیش در این امور دم نزد و با آنکه حضرت موسی آن دین را در مصر که مهد تأسیس مجازات اخلاقیه و فکر اخرویّه بود عزم تأسیس نمود لاجل مقتضیات و مصالح عصر مکافات و مجازات همین نشأه را غالباً توضیح و تقریر فرمود .

دیگر از وسائل آنکه مؤسسین ادیان عظمت و شرافت خوبی را نشان داده عالیترین غریزه را در انسان برانگیختند و احساسات اخلاقیه را تقدیس و ترفیع نمودند .

دیگر از وسائل آنکه خدا را نزدیک و حاضر در همه جا و مشاهد در آشکار و نهان نشان دادند و احساس حضور دائمی انسان در چنان محضر الهی موجد بهترین حمایت

و تشحید طبیعت روحانی است .  
 دیگر از وسائل تأثیرات نافذه موجوده در کلمات  
 آن فلاسفه روحانی و مریبان الهی است که مانند آتش  
 خاشاک هوسات رامیسوزاند و مانند چشمه خطاها را میشوید  
 دیگر از وسائل اشتیاق و انجذاب شدید باعمال حسنه  
 و خصال حمیده که از مشاهده و مطالعه حیات مقدس آن ذوات  
 کریمه عظیمه حادث میگردد و فی الحقیقه نسبت بچنان قوی  
 و تأثیرات مذکوره حاصله از آن ارواح مقدسه که همیشه حی  
 وقائم میباشند تمامت کتب و تألیفات اخلاقیه خشک و کم اثر  
 محسوب میگردد و این قوی و ارواح موجب تشحید و تقویم  
 احساسات روحانیه ملل و فضائل اخلاقیه شان شده عصر  
 بعد عصر تصفیه و ترقیه یافته عالم و آدم را اصلاح و احسن  
 ساخته و خواهد ساخت .

## پدایش جهان نیستی

در اینکه عالم وجود چگونه پدید آمد و اصل و مصدر  
 آن چه بود و چگونه باینحال رسید ؟ همیشه افکار بشر  
 جولان نموده اولوالا نظار بحث و تحقیق کردند و در هزاران  
 سال توجه انسان بآن معطوف و مشغول شد و در کتب و

صحف مذکور و مسطور گردید و از چینیان و هندیان و مصریان  
 و آشوریان و عبریان و ایرانیان و یونانیان و رومانیان  
 حتی از بومیان قدیم ممالک امریکا از مکزیکها و گواتمالائیها  
 و از ساکنین جزائر اوقیانوس و کتاب مقدس نژاد تثوتونسی  
 و غیرهم افکار و آثاری برجای گذاشتند که مسطورات متنوع  
 التقریر آنها کاملاً تحت دقت و رسیدگی اهل تحقیق قرار  
 گرفت و تمامت افکار ممکن التصور و طرق مختلفه و فلسفه های  
 متنوع بشری را در باره آغاز عالم در سوادی چند معدود  
 و محدود داشت .

نخست آنکه وحدت نامتناهی حقیقی است و آن هستی  
 مطلق خود موجود سرمدی میباشد و کثرات اموری فرضیه اند  
 وجود اندر کمال خویش ساری است تعیینهای امور اعتباری  
 است .

ما عدم هائیم هستیها نما تو وجود مطلق و هستی ما  
 و بنا بر این کثرت و متناهیاتسی نیست تا در ارتباط و ترتیب  
 آنها بحث کنیم .

دوم آنکه عالم را ابتدائی نه بلکه پیوسته کمافی الحال  
 بود .

سوم آنکه بطریق خلقت از نیستی محض بعرصه آمد .  
 چهارم آنکه بطریق صدور پدیدگشت .

پنجم آنکه بسیر و ترقی تدریجی عظیم و عمیم موجود و کامل

شود .

اما فکر اول عقیدت زمره متصوفین است و برای کثرات تحقق ظهوری قائل اند و اگر مراد این فکر لذید تخیلی را چنین تفسیر کنیم که وجودات فنا و زوال پذیر نسبت بوجود مطلق سرمدی هست خوانده نمیشود باز ناچار و بالاخره بهمان فکر پنجم منحل خواهد شد .

و اما فکر دوم که عالم همیشه باینضوال بود هرگز قائل و معتقدی نداشت و تغییر و تبدیل عالم معلوم بلکه مشهود بود و هر یک از ملل و اقوام در اعصار گذشته طریق لا ثقی را برای آغاز عالم بیان کردند و مجرائی را برای ترقی تدریجی یا خلقت توضیح دادند و همه آن طرق و فلسفه های متنوع در این مشترک اند که عالم را در آغازش فاقد این تکمیل و نسق بلکه راقی در خط سیر آن شناختند و هر یک بروشی مخصوص تقریر مبدی و اصل اول کرده بنظم جریان ترقی و تکامل پرداختند و این بس شگفت و شگرف است که با وجود آنهمه بعد و تقابل فیما بین نقاط و اقوام و اعصار چنین اتفاق و عمومیت اعتقاد را آشکار ساختند .

در سفر تکوین تورات باین مضمون مسطور است که :

زمین بی صورت و شکل و خالی و ظلمات پر عمق هستی بود .

و در قرآن است " ان السّموات والارض كانتا رتقا ففتقناهما و جعلنا من الماء کلّ شیء حی " .

و "هسید" (۱) دانشمند شهیر یونانی گفت که در آغاز وجود هیولایی بود و اریستونانس نوشت که هیولای مظلّم و شب میزیستند و در آغاز "آربوس" مظلّم و "تاتاروس" بودند لکن آن زمان نه زمین نه هوا و نه آسمان بود و قبل از گل در دایره نامحدود آربوس شب سیه بال یک بیضه جوجه در نیاورده آورد .

و در باب یازدهم کتاب دهم " ریگ وید " (۲) است :  
 " آنوقت در آنجا نه هیچ نبود و نه چیزی بود نه عالم نه آسمان نه چیزی محیط و نه چیزی محاط بود نه آب نه ممتات نه حیات بود فقط یک چیز تنها بود که بآرامی بطبیعت تنفس مینمود عالم انداخته در ظلمات لجه آبهای غیر قابل التّمیزی بود " .

و در شرایع " مانو " (۳) است :

" عالم در ظلمات غیر ممکن الدّرك و ممتنع التّوصیفی بود چنانکه گوئی مستغرق در خواب بود " .

فینیکیان میگفتند : " آغاز عالم کائنات یک ظلمت یا یک هوای غلیظ بی کران یا یک هیولای کدر و سیاه بود " .

(1) Hesiod

(2) Rig-Veda

(3) Manu

اسکاندیناویها همچنین معتقد بودند که اشیا از ظلمات و ماده بی نوری آغاز شدند و همین تعلیم هیولی در افسانه های پولونی و امریکائیان اصلی یافت میشود و همین اتفاق غیرقابل التردد بشری که عالم از ماده بی تشخص و صورت مجهول الکنهی بروز کرد و بتأثیر وتدبیر و تقدیر عقلیه عالیّه فائقه مجهول الکنهی صورت و شکل گرفت الی الیوم طریق ترقی پیمود و منتهی بمکشفات و حقایق مستنبطه علوم عصریه و الهامات فائقه این دور گردید و علم طبقات الارض بسنگها و برگها و گیاهها توجه کرده بما نشان داد که چگونه کائنات حاضر از حوادث و انقلابات و تحولات مهیبه اعصار و ادوار اولیه زمین بیرون آمده بنمو و پرومندی خود رسیدند و بالاخره قانون سیرو حرکت ترقی تدریجی عالم هستی واضح گردید و اما تقریر خلقت غالباً در کتب عبریان و آثار زردشتیان و صدها سال بعد از آنها در آثار مسیحیان و مسلمانان میباشد که عقیدت کردند ذات مجرد علیم و قدیم باراده و غرض حکیمانه و قدرت بالفه خود از کتم عدم بیافرید و آیا مستقیماً و مباشرتاً انجام داد و یا بمباشرات وجودات فاعله دیگری که دون او هستند بعمل آورد ، تفاوت ظاهریه مسطورات آثار بنی اسرائیل و اسلام از طرفی و مسطورات آثار زردشتیان از جانبی دیگر

میشاد و در اثر اکتشاف و استخراج و توضیح صفائح گلین آشوریها از زیر خاک که بر آنها قصص خلقت و عصیان آدم و طوفان و نیز برج بابل نوشته است و مشابهت تامه با قصص مسطوره در کتب مقدسه بنی اسرائیل دارد و صفائح مستخرجه در بین النهرین که يك قسمت موزه انگلیسی را تشکیل داد و مسطورات آنها بخط میخی میباشد و قصه خلقت را باین عبارات رسانید که آنچه خدای بزرگ ساخت زیبا بود خدا ستارگان را در دوازده ماه در آسمان ترتیب داد که سالها را اداره نمایند و ماه را گذاشت که در شب تا دم فجر روشنی دهد معلوم و روشن گردید که تقریر خلقت عقیده و آئین آشوریان در صدها سال قبل از تکوین آئین بنی اسرائیل بود ولی فلاسفه مادی غرب که یکی از مهمترین آنها هربرت اسپنسر (۱) انگلیزی بود در تألیفات خود حملات علمیه سخت بر این تقریر نمودند که این تشبیه کارخانه نامتناهی سرمدی هستی بکارخانه صنعتی بشری که در آثار افلاطون و رجال معاصرش دیده میشود بما نمیتواند نشان بدهد که این مواد اصلیه مدار عالم وجود قبل از خلقت در کدام کان و جایگاهی بودند و کتب مؤسسه این تقریر هم زکری از آن نکردند و چگونه تصور توان نمود

(1) Herbet Spencer

اشیاء از نیستی که بودی حتی تخیلی ندارد و لفظی بیش نیست بهستی که نقیض آن است گراید و اگر مراد عقیده<sup>ت</sup> تقریر خلقت چنین تفسیر شود که وجود غیر ثابت حادث التغییر<sup>ت</sup> عالم کون در رتبه وجود قدیم سرمدی "کان لم یکن" و تحت تأثیرات و ارادات آن قدرت مطلقه است و تطبیق با قانون ترقی تدریجی شود در این صورت مورد ایرادی نخواهد بود<sup>ت</sup> و اما تقریر یا فلسفه و طریقه صدور در کتاب "دید" در باره آغاز هستی چنین مسطور است :

در ابتدا هیچ چیز نبود نه وجود نه عدم وجود نه هوا نه جو نه موت نه بقا نه روز نه شب فقط آن حیات و تنفس و خده در عالم افکار خود مستغرق و جز او وجود نداشت عالم در آن ابتدا طفوف در ظلمات و آب خالی از حرکت بود و کلّ اشیا مجتمع و ممتاز بیکدیگر در آن بودند و وجود در فسحت آن خلاء آسوده و غنوده بود و بالاخره عالم صلی<sup>صلی</sup> بتوانائی و کمالیت عبودیتش حاصل و ناتج گردید و اولی<sup>صلی</sup> که صدور و حصول یافت میل و خواهش بود که در روح خود تشکیل گرفت و "گنوستیک" های افلاطونی قرن اول مسیحیت نیز بهمین تقریر و طریقه معتقد بودند و آنان که قبل از مسیح فضای آسیای صغیر و سوریه و مصر را احاطه داشتند با روح فلسفه اشراقیه خود سعی در توفیق معتقدات و ملل

مینمودند و پس از طلوع مسیحیت در آن جامعه درآمدند و برای توفیق آن با دیگر ادیان کوشیدند و مبداء الهی معتقد خود یعنی حقیقت غیر متناهیة مجهول الکنه منزّه از هر نقیصه و ممتنع از وصول ادراکات را کانون وجودی تمام اشیا شناخته همه را ناتج و صادر و آمده از آن جوهر غیر قابل قسمت بواسطه یک سلسله صدورات میدانستند و تعلیم صدور و تقطر عالم از وسقوبات متتابعه را راه حل مسئله غامضه قدیمه صدور کثرات متناهیة از وحدت نامتناهی میگرفتند و یکی از این گنوستیک های مسیحی قرن سوم که خود را بتفکر در کیفیت پیدایش عالم هستی مشغول و مستغرق کرده بودند "بسلیدیس" چنین تعلیم میداد که از علّة الملل و وجو<sup>ت</sup> "لئیس که اسم و لا رسم" هفت چیز ناتج گردید : عقل، کلمه، درایت، حکمت، قوت، بر و صلح و از این هفت ۳۶۵ آسمانها صادر شدند و بواسطه هفت ملائکه آسمان ادنی عالم در تحت نظر پیهوه خدای ابراهیم و یعقوب که مدیر مینامند ساخته شد .

و دیگر والنّین (۱) که تقریباً در سال ۱۶۰ میلادی وفات کرد یک طریقی صدوری متینی داشت و از این تعالیم در مسیحیت بتدریج نفوذ و تأثیر تام پیدا کرد و فلسفه صدر را هم با قطع نظر از اسالیب متنوعه اش با اینکه مستلزم تعلق و قیام صادره مصدر

بنوع قیام صفت بموصوف می‌باشد توان بفلسفه ترقی تدریجی آورد تا روح همه طرق تقریر یکی شود چه فی المثل ساقه نبات را میشود صادر وقائم بذر هم اعتبار نمود و اما تقریر یافلسفه و طریقه ترقی تدریجی عالم وجود از مبدا<sup>۱</sup> مجهول الکنه قدیم بعلاوه آنکه طبق علم طبقات الارض و نبات و حیوان شناسی و غیرها مورد ثبوت قطعی است حتی اقوام اصلیه باستانی که در مواقف طفولیت عالم انسانی هستند نظر بمشاهده بذر و بیضه و امثالهما بدان معتقد بودند چه که بذر راتحت تأثیر خاک و هوا بواسطه تغییرات ثابتة مستمره مشاهده نمودند که بدرخت و ریشه تطور و تحوّل جسته گل و میوه و بذر تازه حاصل کردند و این نمو قانون طبیعی را بواسطه بعضی اصول و قوای حیاتیّه مستور و کامن در باطن ثبوت و ظهور آوردند و همین قانون ساری در تمام اشیا<sup>۲</sup> زحیات در عالم نبات و حیوان و پیدایش جهان بنوع ترقی یک اعتقاد عادی بشری گردید و از اینرو در بسیاری از مواضع کتب و صحف قدیمه عنوان بیضه یا بذر را به اصل اساس عالم ارتباط دادند و ماده اولیه اصلیه مجهول الکنه را بعنوان ابر یا ظلمت یا آب غلیظ یا هیولی و غیرها تعبیر کردند و در آثار قبلیه علم التکوین چنین بود که زمان نخستین اصل اشیا<sup>۳</sup> است و از آن هیولی و اثیر پدید ارگشت و از آنها بیضه

اصلی که از آن اشیا<sup>۴</sup> حاصل گردید و بعلاوه تقریرها و نظریه های مذکور فلسفه های عصرهای اخیر اروپائی نیز پیدا شد خصوص فکرهای آلمانی از رسکارترس اسپینوزا<sup>(۱)</sup> و لیبنیتز<sup>(۲)</sup> گرفته تا کانت<sup>(۳)</sup> شیلینک<sup>(۴)</sup> و هگیل<sup>(۵)</sup> شروع از خدا یا بعبارة<sup>۵</sup> آخری از مطلق کرده این فلسفه عالم هستی را بدست گرفته که خدا مد بخارج نمود و همین امتداد منظره عالم وجود گشت و خود را بقدم ترقی داده تا حاصل گردید و هستی نشر و بسط خدا میباشد و سعی نمودند که راهی به نسبت محدود با نامحدود پیدا نمایند و با اینهمه انظار و افکار موجوده چند هزار ساله هنوز معرفت مبدا<sup>۶</sup> و کیفیت پیدایش عالم هستی و نشأة دیگر مهمترین موضوع نظری و فلسفی برقرار است و مخاطب این بیت اند :

بعقل نازی حکیم تاکی      بفکرت این ره نمیشود طی

بکنه زاتش خرد برد پی      اگر رسد خس بقصر دریا

ولی تنبه تام بترقیات تدریجی هستی و حرکت جوهریه عالم وجود و بالاخص کشفیات راجع بعلم الحیات این اعصار چنان قوت مقاومت نشدنی باین فکر داد که اینهمه نظامات

(1) Descartes Spinoza (2) Leibnitz

(3) Kant (4) Schelling (5) Hegel



مشمع در حیات کائنات زره بینی و آنهمه غرائز عجیبه حیوانات با مناسبات لا تحصای هر قسمت از اعضاء بقسمت دیگر و مناسبات هر عضو بوظیفه خود و مناسبات هر فرد از اعضاء بمجموعه آن چگونه با توده های اتم های بی حس و درك و قوای نابینا در اعصار و ادوار لا تحصی صورت توان گرفت و نیز اینهمه با نوامیس و انتظامات دقیق قویمه زمه و در جریان این امور نیز ناچار از جریان در تحت عقلیه و حکمت غیر ممکن الوصول و احاطه میباشند و اگر فرضاً يك فرضیه غلط اندازی فرض شود که عالم کون با تتابع مدید اتفاقات سعادت غایاتی بکار افتاد همینکه مشاهده میشود تمام این چرخهای ناممدود از آغاز بلا آغاز جریانش تا انتهای بی پایانش بادقت و حکمتهای بالغه همی بسوی هدف و خلف بالاتری پیماید ناچار اعتراف بمعلم و حکمت و قدرت قویه مکنونه در عالم هستی باید نمود و از اینروست که متفکرین در علوم قرون حاضره تصادف را نامقبول شمرده ترك گفتند و باین حجت و استدلال از علل غائیه در طبیعت سرتسلیم فرود آوردند .

\*\*\*\*\*

\*\*

## بقای روح انسانی بعد از خلع بدن

مسئله بقا<sup>۱</sup> روح انسانی مانند مسئله ماورا<sup>۲</sup> الطبیعه از معتقدات عمومی<sup>۳</sup> بین الملیه بشری است و انسان با اینکه محدود بد و طرف بیکران مجهول یعنی گذشته و ازلیت مجهول الابد<sup>۴</sup> و آینده و ابدیت غیر معلوم الا تنها<sup>۵</sup> میباشد و با اینکه از کره زمین بموالم ظاهره و خفیه<sup>۶</sup> محیطه با آن طریق صعب العبور است و با اینکه در طول مدت تاریخ دنیا از آنهمه شاهیر حکماء و انبیاء و سلاطین و غیرهم که از این جهان رفتند یکی برنگشت و ادنی خبری از آنان نرسید که کجا رفتند و چه شدند<sup>۷</sup> مفذک<sup>۸</sup> گله در هر عصر و در هر جا که زیست اعتقاد ثابت بزندگان<sup>۹</sup> در عالمی بعد با او بوده و هست و این اعتقاد نه مخصوص<sup>۱۰</sup> نژادی و آئینی و نه مأخوذ از قومی و نه از طریق منطقی و استدلال بود بلکه وجدانی و قلبی و یقین جازم همه بنی آدم شد؛ چنانچه بنی الاحمر آمریکا این اعتقاد و ایمان را داشتند و غالباً آفتاب را خانه آینده میگفتند و مکزیک<sup>۱۱</sup>ها ببهشت معتقد بودند و محتضر مشرف بموت چنین میگفتند: "بیدار شو فجر طالع گشت روشنی نزدیک شد مرغان بنغمه پرداختند".

یونانیان پیش از آنکه بواسطه ابیکوروس اختلالی در عقیده شان رخ دهد اعتقادی محکم ببقا ارواح مفارقه از ابدان داشتند. و مانند زردشتیان گهنبارها میگرفتند و معتقد بودند که روح در کشتی کوچکی از رودخانه بگذرد و بعضی عقیده داشتند که روح باید از رودخانه عمیق سریع الجریانی برپلی از درخت باریک تاتوان پوسیده بگذرد و گروهی از نهر بوسیله کشتی کوچک سنگی و برخی بوسیله پلی از مار مهیب عبور کنند و رومانیان ببقا ارواح اعتقاد محکم داشتند و از عمل بیرون کردن مرده ها از خانه بواسطه روشنائی معلوم است که از ارواح بیم و اندیشه داشتند. و مسیحیان نیز در مدت قرون اولی معتقد بودند که از یک نهر افسانه ای باید عبور کنند و مسلمانان گویند که از پلی باریکتر از مو و برنده تراز شمشیر باید گذرند و البته در مابین اقوام قدیمه که پیش از ساختمان پلها و کشتیهای این دور بودند عبور از آبهای بزرگ سخت بود و فقط در کتب زردشتیان برای عبور روانها پلی بسیار شگفت و عظیم آوردند و اینهمه جز تشبیهی بیش نیست. و نیز اقوام قدیمه اولیه از ارواح درگذشته میترسیدند و اندیشه میکردند که روانهای اموات زیان به بازماندگان رساند، چنانچه بعضی برای بیرون بردن میت از خانه دیوار خانه را میشکافتند و با سرعت مایمکن میسازند

و نیز اقوام اصلیه زندگانی ارواح مفارقه را در همین عالم و بهمین کیفیات و پیرامون ما میدانستند و برخی از اقوام بعدیه آنها را در عالمی دیگر برخی در شمال و جنوب و برخی در بهشت و جهنم و بعضی آنها را در تحت این عالم پنداشتند. هندیهای شمالی امریکا و نیز اسکیموها بوقوع عوالم زندگی خود تصور کنند و اهالی کامچاتکا معتقد بیک شهر تحت الارض شبیه بهمین عالم ولی بهتر از آن هستند. اهالی پرو معتقد بقیامت جسدند و بدو عالم در آیند یکی مقام اعمال شاقه در تحت الارض برای گناهکاران دیگر بهشت مسرت در بالا برای نیکان.

مکزیکوئی ها معتقد بعوالم بسیاری مانند این عالم اند و بمرده بهترین لباسش را پوشانده شناسنامه بردستش میدهند و اشیاء ثمینش را نیز باوی میگذارند و بعضی اقوام دیگر بسه عالم معتقد شدند؛ عالمی برای آسایش در بالای اینمالم و دیگر عالم زیرین برای شدائد سوم همین عالم و انتقال برای پاداش و تطهیر روح دانستند و گفته اند انتقال را سه مقصد است یکی آنکه در نفس خاصیت گل وجود جمع شود دیگر آنکه معرفت گل اشیاء را تحصیل نماید دیگر آنکه قدرت و غلبه بر بدی یابد. و عقیده مصریان و هندیان و موضوع تناسخ در هند و آنچه در مصر و برخی دیگر از ممالک بر احجاب

واخساب قبور راجع باعمال اموات مینوشتند و تفصیل قضاوت و حکم گذرانی بر ارواح در محکمه ازیریس (۱) با چهل و دو حکمران شدید و سنجش قلب در ترازو و حکم زوواز ازیریس که روح بخانه سعادت درآید معروف است و فقط در آثار بنی اسرائیل در اینخصوص اندکی موجود میباشد و نه فقط ادیان اصلیّه قدیمه بلکه ادیان بعدیه نیز این عقیده فطریّه بشری را بر افروختند و انسان خود را همیشه متفکر حسّاس و مرید و بیدار مشاهده کرد و هیچ جهتی بنظرش نمیرسید که همینکه بدنش منحلّ شود مقطوع از حیات گردد بخود همیگوید که حیات نمی میرد بدن ازومیرد و حیات درجائی دیگر مداومت مییابد و انسان بهمین طریق خلق شد ولی معذک در مابین بشر جمعی از متفلسفین بودند که در مقابل این اعتقاد عمومی علم مخالفت برافراختند و برای نفی آن اعتقاد بقضایائی مسلم و معلوم نزد خودشان اقامه حجّت نمودند لاسیّما در این اعصار عدّه از اولی الافکار در علوم متنوعه این اعتقاد را مخالف قضایای محقّقه علم طبیعی اعلان کردند و اساس معتقداتشان این است که حیات و ممات کائنات جز بترکیب و تحلیل عناصر و اتم ها نیست و بغیر از بدن و قوایش حقیقت و ذاتیّت مستقلّه دیگری در انسان

وجود ندارد و چنانکه وظیفه قلب این است که خون را در عروق منتشر کند و وظیفه ریه گرفتن اکسیژن و بالطّبع بوظیفه عاملند وظیفه مغز و سیستم اعصابی آنکه دو قوه خاصّه انسانی یعنی حس را که جز تأثر نیست و نیز اراده را لاینفک تجدید نماید و این عمل بعضوی دیگر جز مغز صورت نمیگیرد و از اینرو زندگی بدون آن ممتنع و محال است .

و از آنسو در مقابل این نهضت علمیّه طبیعیّه مخالف با اعتقاد عمومی بشری در عصر حاضر نهضتی دیگر بنام روحیین با اسلوهی جدید طلوع نمود که دارای صدها هزار بلکه طیونها جمعیت است و درست در نقطه مخالف این نهضت مادیّه قرار گرفت و ایمان راجع بروح را توسعه و تجدید و ترفیع نمود و آنان معتقد بروابطی فیما بین خود و ارواح مفارقه از ابدان شدند و مدّعی اند که با ارواح مفارقه چنان مکالمه مینمایند که ارواح موجوده در ابدان را ملاقات مینمایند و مانند این مخابره و مکالمه کم یابیش در کتب مقدسه نیز مذکور است و گرچه این نهضت هم راجع بوضعیت و کیفیت عالم بعد اکتشافی نیاورد ولی ادله قطعیه هم بر امتناع آن نیست و شاید علت و حکمت این قضیه که تاکنون کمابیشی پرده از روی طبیعت و وضعیت آن عالم برداشته نشد بملاوه آنکه برای هیچ رتبه سافله در وجود مشاهده

مرتبه عالیّه میسر نیست این باشد که چون مستغرق وظائف حیاتیّه این عالم و اتباع از آن هستیم در خصوص عالمی که بالطبع بآنجا میرویم فکر نکنیم چه ممکن است افکار را از آنچه الحال باید بجای آریم خیلی دور نماید .

و شاید اینچنین باشد که انسان آفریده و ساخته شده که بحیات آینده اعتقاد داشته باشد لکن ساخته نشد که در خصوص آن خیلی بداند و فی الحقیقه در موضوع بقاء روح دل و ذوق محقق تر و سریع الانتقال ترند و از جمله طرق درک و مشعر بقاء روح ذوق فعالیت و شخصیت روح و دیگر التفات بکانون عقل و حکمت است زیرا نتوان تصور کرد که شخصیت و عقلیت انسانی را با آنهمه علویت و فعالیت که در جهان هستی داد ناگهان نابود سازد و این فطرت بقاء را که دست قدرتش در کمون وی و دیمه گذاشت هباء و ناچیز گرداند . و اگر انسان که فی الحقیقه سر عالم خلقت است چنین نیست گردد حیات عالم يك تناقض و بی معنی شمرده میشود و آنانکه میگویند فکر بدون حرکت مولکولها و حس بدون وقوع در تحت اثر خارج نمیشود باید بدانند که این حالت تا موقعی است که روح دچار بدن میباشد و چون از آن خلاص شود چنین نیست و بالجمله چنانچه عالم ماده مرگب از مواد بسیطه و آنها شاید مرگب از مواد ابسط

هستند عالم قوی نیز باحوالی شبیه آن باشد و حیات ملازم وجود و سرتاسر عالم هستی حی و زنده و قوه و روح و حیات و تمامت صفات و کمالات در سرتاسر عالم نامتناهی نهان و عیان هستی بطور شدت و ضعف و ظهور و خفا و بروز و کمون موجود و نیز کل درجات وجود باقی و اساساً برای بقاء هستند و فنا در عالم هستی نیست بلکه تغییر شکل میباشد که بنظر ساده فنا میآید و هرکائنی از کائنات از عوالم غیر متناهیّه آمده و عوالم لا تحصی میروند و همیشه در کمون و ظهورند چنانچه روح انسانی در عوالم کثیره کمون بوده و بسیر و ترقی باین عالم ظهور و بروز یافت

## خلاصه و عصاره احوال نژاد اصلی چین و آئینش و

## کنفوسیوس و لائوتسی اوضاع چین و تمدنش

چنانچه باحثین و متفحصین ممالک و اقوام وادیان و آثار بتحقیق رسانده و نگاشته اند مساحت چین یا زده میلیون و نیم کیلومتر مربع و بزرگتر از تمام قطعه اروپاست و دارای پانصد و پنجاه میلیون سکنه تقریباً ثلث جمعیت بشر و چین خاص مسکونه خود چینیان بقدر نصف وسعت اروپا و حاوی سیصد و شصت میلیون سکنه و منقسم بر هیجده ایالت که

بعضی از آنها بتنهائی از بعض ممالك بزرگ اروپا بیشتر سکنه دارد . این مملکت ثابت و لم یتغیر اگر گوئیم از کل ممالك موجوده عالم اقدم است شاید کم گفتیم . هرودوت ابوالتاریخ که در مصر قریب ۵۰۰ قبل میلاد مسیح سیاحت کرد قبوری را مطالعه نموده ملوک مؤسسین آنها را بدست آورد که بقدریکه زمان او از ما دور است زمان آنان از او دور بود و آن سلاطین با همه قدمشان بعد از مؤسس سلطنت چین در عالم آمدند : ظروف چینی مشتمل بر خطوط ملی که در قبور قدیمه پیدا شد و در جنس و صورت و شکل محققاً با ظروفی که امروز در چین ساخته میشود فرقی ندارند<sup>۱</sup> مطلقاً را چنین معلوم گردید که یادگار عصر آن سلاطین است که معاصر حضرت موسی بلکه قبل از او بودند و از عقاید افسانه و قصص است که مبداء خود را قریب ۹۶ ملیون سال قبل از این گرفتند و آغاز بپادشاه «هوان تون» مالک مقتدر آسمان و زمین و انسان و تمام کائنات خواندند و گفتند ادواری بعد از او گذشت که موجودین باشکال عجیبه مرگب از صور انسانی و حیوانیه مختلف بودند و اساساً چینیان خدایان بسیاری معتقد بوده قوای مظاهر طبیعت از خدای آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و ابرها و بادهارا میپرستیدند و از هم بزرگتر شانک تی خدای آسمان و پس از آن خدای آفتاب بودند

آنگاه دیگر اجرام سماوی و عناصر زمینی به ترتیب قرار داشتند و برای «شانگ تی» قربانی میکردند و نماز و نیاز خود را با فروختن آتش در قلعه های کوه با و میرسانیدند و خداوند مطلب آنان را از آنچه کاهن در دود قرار داده بود بسویش فرستاده میگرفت و هیچ قربانی به پایه قربانی معبود عزیز نیابت نمیرسید که شامل انواع خوردنیها و پوشیدنیها و عطرها و البسه زیبا بود و پول های کاغذی را برایش میسوزاندند .

و دیگر از الهه عظامشان بنام هاتن بود و بطور کلی ارواح را نمایندگان قوای طبیعت گرفته می پرستیدند و ارواح نیاکان و پهلوانان راستایش میکردند و این رایج ترین عبادت برای آنها بود و ارواح نیاکان از نقطه نظر حق شناسی بردیگران تقدم داشت و بنوع کلی خیر و شر با میزان رضا و عدم رضای نیاکان سنجیده میگشت و بسا که فردی از خانواده را شامل روح نیا و برجای او گرفته این اعمال را نسبت به او انجام میدادند و اصول انتظام عالم و امور جهان را از خدای آسمان میدانستند و در عین حال مبداء المبادی و قوه اصلیه بنام تاو (۱) معروف است و استفراق زیاد در فلسفه ماوراء الطبیعه نکرده بیشتر توجه بامور و آداب کشوری و خانواده میشد و جهان پیدایش را زائیده از دو عنصر

بین و یانگ معتقد بودند که اولی عنصر سکون و نیـز آسایش و آرامش و خوشی زندگی و دوم عنصر حرکت و سختی و بدبختی است که عبارت اخرای از همان دو عنصر خوبی و بدی و یا روشنی و تاریکی در بعضی ادیان دیگر است .

وگفتند بالاخره پس از دهور و احقاب آنگاه دختر آله وسی در کنار رودخانه از روح بزرگ تأثیر یافت و قوس و قزح پیدا شده باو احاطه کرد و بعد از دوازده سال حامله شد و پادشاه «فوهی»<sup>(۱)</sup> فیلسوف عظیم قدیم آن کشور را تقریباً در پنجاه سال قبل از این بزاده که اساس اصلی ادبی چین و کتابهای مقدس کینگ ها و تدوین آئین آن مملکت را نهاد و بر وحدانیت مبداء دالت و اشارت کرد و نیـز خیوط معقودۀ بمقد کثیره را که بهر تفهیم و تفهم بکار میرفت نسخ و خط چینی را وضع کرد و مدنیت و دیانت و سیاست چین تماماً باو منسوب است و بعد از او فرزندش پادشاه «یین»<sup>تی</sup> زراعت و فلاح و نمک و نظم کشور کشف و تأسیس و تکمیل نمود و علی هذا توان گفت که تجدید تاریخ روشن چین شاید از پنجاه سال قبل از این شروع شد و سالها قبل از آن درخفا و رموز همان حالت عصرهای اول تاریخ دیگر ملل و ممالک اقدم را داشت و لغت آن مملکت از سی قرن الی الیوم بهمین حالت

(1) Fuh-He

امروزه باقی است و آثار عظیمه و انکشافات و اختراعات جسیمه آن کشور محیر العقول از آن جمله آورده اند در سال ۲۴۰۰ قبل از میلاد کسوفی در چین رصد شد و روابط نجومی از ۲۶۹۷<sup>ق</sup> در آن مملکت شروع گردید و کشف معادن و استفاده از آنها و همچنین استفاده از کرم ابریشم توسط لوئی تو زوجۀ هوانگ تی پادشاه آن کشور انجام گرفت .

اختراع گاو آهن و استفاده از باروت و زغال سنگ را از چینیان قدیم میدانند و در حدود دو بیست سال قبل از میلاد پل های عظیمی در آن مملکت ساخته شد که نمونه هنر و صنعت آنجا باید دانست و بعضی از این پلها معلق بودند .

و نوشته اند چانگ لیانگ سپهسالار سرسلسله هان برای ساختن راهی بیش از صد هزار عطمه و کارگر بکار واداشت و پل های عظیمی بساخت و نیز از آن جمله دیوار عظیمی بود که شمال مملکت را محدود میکرد و یک هزار و چهارصد میل تقریباً در طول و هشت متر ارتفاع و نیز هشت الی ۵ متر ضخمن و شانزده در و بروج عظیمه کثیره داشت و بعضی چینیـن نوشتند آلاتش بقدری بود که میتوانستند با آنها دیواری محیط بکره زمین با ارتفاع دو متر و شصت و شش سانتی متر بسازند و این بسال ۲۶۴ قبل میلاد مسیح در دوره امپراطوری «شین هوانگساتی» شروع و بده سال انجام شد و برای محافظه از

هجوم اقوام سرکشی ساختند که پانصد سال بعد از آن برای هجوم بر آن مملکت جدیت معتنا بها نمودند و سپس بصوب غرب رفتند تا در حدود اروپا سر بر آوردند و در همدام امپراطوری روم کوشیدند و بنام «هون» در تاریخ معروف اند و نیز در آن ایام باستان که مملکت چین مألوف بحفر کانال بود هنوز ممالک دیگر از امثال این امور خبرنداشت و آن کانال عظیم مانند دیوار مذکور بی مثل وی مانند در جهان در طول ششصد میل و عرض از دو بیست پا تا هزار پا بود و از مجموع انهار کثیره آب در آنجا مجتمع میگشت و دو ساحلش را بایک نوع سنگ صلب محکم و رصین ساختند و نیز یکی از اعمال <sup>ضریح</sup> دنیا چاه آرتیژن است که عمیق ترین آنها یکی در فرانسه بمعمق ۱۳۰۰ پا و دیگری در امریکا بمعمق ۴۰۰۰ پا است لکن چاهی که در چین بهر بدست آوردن آب از یک مدت قدیم بود بمعمق ۱۰۰۰ پا است و بعداً همان سبک چینی چون ساده تر و با صرفه تراست محلّ توجه در اروپا قرار گرفت و نیز برج شامخ نانکین در نوزده سال تمام شد که قاعده اش ۲۰ پا و ساخته از آجر با روپوش آجر چینی و دارای نه طبقه بلند و در داخل مشتمل بر پله های سهل و مرتب بسیار تا قلّه برج است و نیز در قرن نهم مسیحی آبله کوهی میدانستند و در همان قرن صنعت چاپ اختراع نمودند و

هم مسکوک برنجی آن کشور از ۳۰۵۰ سال قبل از این باقی است و تاکنون تغییری در آن وقوع نیافت و نیز قطب نمایی دریائی و باروت و هم صنعت طبع از آن مملکت بواسطه حکایاتی که مبلغین مسیحی بعد از مراجعت از آسیا حکایت کردند در اروپا شناخته و ساخته گشت و آنان هنگامی که در کشتیهای چینی سواحل امپراطوری آسمانی چین را طی میکردند و جمعبه کوچکی را دیدند که حاوی سوزن مغناطیس بود و بلفظ چینی «تینگ نان تچن»<sup>(۱)</sup> نامیده شد یعنی سوزنی که جنوب را نشان میدهد و همچنین یک ماشین بلیه انگیزی را دیدند که سپاهیان آنرا بکار میبردند و بلفظ چینی «هویائو»<sup>(۲)</sup> یعنی تفنگ آتشین خوانده میشد و در آن خاکه قابل اشتعالی میریختند و صدائی چون رعد میداد و سنگ و قطعات آهن را با یک قوت مقاومت نشدنی پرتاب مینمود ولی از کتابخانه آنان بیش از توپهایشان متأثر و متحیر گشتند چه کتابهایی دیدند بغایت ظریف و لطیف که بسهولت بوسیله آلات ساخته از چوب بر کاغذهای نرم ابریشمی طبع مییافت و غرق حیرت و بهت گردیدند و نخستین کتاب تدریسی چین در سال ۹۵۸ م یعنی ۵۰۰ سال قبل از اختراع گوتنبرگ بطبع رسید.

دیگر از صنایع و اختصاصات قدیم چین ظروف ظریف و منسوجات ابریشمین و رنگ آمیزی مخصوص که از درختان میگرفتند و نقاشیهای لطیف و امثال ذلك که آن مملکت را شاید قدیم التمدن ترین ممالک عالم تعریف مینمایند و ابن بطوطه سیاح شهیر عرب در متجاوز از ششصد سال قبل که آن کشور را سیاحت کرد چنین آورد: در استحکام صنعت نقاشی هیچیک از ملل روم و غیره بپایه چینیان نمیرسند و آنان را در آن صنعت اقتداری عظیم است و از عجایب امور که در آنجا دیدم آنکه بر شهری نگذشتم و عود نکردم الا آنکه صورت خود و همهرانم را منقوش بر دیوارها و بر کاغذهای گسترده در بازارها دیدم و چون بشهر پادشاه درآمده و ببنازار صورتگران گذشتم و با یارانم بکاخ شاهی وارد شدیم و شامگاه که از قصر سلطانی برمیگشتم و ببازار مذکور مرور کردم صورتهای خود و یاران را بر کاغذی دیدم که بر دیوار چسبانده و هر یک بصورت خود نگریستیم و ادنی شیئی خالی از شباهت نبود و از اینرو چون تازه واردی در آن کشور مرتکب عملی شود و فرار کند صورتش را ببلاد میفرستند و از او جستجو مینمایند و نیز اهالی چین با زر و سیم معامله نمیکند و آنچه از زر و سیم در کشورشان است گداخته قطعه ها میسازند بلکه بیع و شرائشان با تگه های از کاغذ است که هر یک بقدر کف دست

و به مهر پادشاهی رسیده است و هر بیست و پنج قطعه را «شیت» مینامند که بقدر دینار مسکوک ما محسوب میشود و همینکه آن کاغذها دریده شود و یا فرسوده گردد بجائی مانند سگه خانه ما برده عوض تازه میگیرند و اجرت و قیمتی مطالبه نمیشود چه مأمورین آنکار از دولت موظف اند و بهر یک از این امور تنی از بزرگان امراء مأموریت دارند. انتهی

و باید پر قیمت ترین از همه آنها آئین و ادبیات کونفوسیوس را دانست که آئین رسمی و دولتی چین و اکثر و اهم میاشد.

## کنفوسیوس و کتب و کلماتش

نام اصلی بر افزاننده و نظم و کمال دهنده و بزرگترین معلم و مربی آئین و امت چین «کونک فو تس» (۱) و «کنک» نام خانوادگی و «فوتس» بمعنی مولای مقدس است و بتعبیری دیگر «کنگ هو» نام شخصی و «تسی» بمعنی معلم چنانکه «لا و نام شخصی» (و «تسی» بمعنی معلم بترکیب شهرت «لا و تسی» گردید و عنقریب نگاشته میگردد ولی مبلغین چین شناس مسیحی



یسوعی لاتینی کرده کنفوسیوس<sup>(۱)</sup> خواندند و بهمین طریق شایع گردید . این مرئی عظیم که الی الیوم قریب ۲۴۰۰ سال مملکت چین در ظل تعلیمات او است در آن کشور بسال ۵۵۱ قبل میلاد مسیح متولد شد و روز ولادتش شاید از همان روزهایی است که سیروس کبیر بتخت شاهی نشست و بنابراین کنفوسیوس معاصر سیروس ایرانی و فیثاغورث یونانی بود و در عصر او یهود از اسیری بابل باراضی مقدسه برگشتند و نیز سپاه سیروس مملکت یونان را مهاجمه نمود و اجدادش از سیاستمداران چین و پدرش یکی از فرمانفرمایان بزرگ مشهور بود و در سه سالگی وی وفات نمود و او در حضن تربیت مادرش که زنی بزرگ بود تربیت یافت و در سنین صغر در ترقیات علمیه و پی بردن بحقایق اشیاء و استعداد فطری و بینائی ضمیر احوالی محیرالعقول از او بروز نمود چنانچه در پانزده سالگی مطالعه کتب مقدسه آئین قدیم چین را بپایان رساند و در هفده سالگی بخدمت و شغل مملکتی مشغول شد که تا بیست و چهار سالگی بدان اشتغال داشت و در نوزده سالگی ازدواج نمود و پسری بوجود آورد که قبل از وفاتش درگذشت و از او پسری برجای ماند که

«منسیوس»<sup>(۲)</sup> شهیر یگانه خلف و ثانی اثنین کنفوسیوس شد

و کنفوسیون برای آنکه بتواند آزادانه در تحصیلات و تکمیلات مقاصد خویش پیش رود همان زن خود را چندی بمزد از فوت فرزند طلاق گفت و شغل را نیز برکنار نهاد و مدتی از خلق عزلت جسته در تصفیه و تهیه افکار و تعالیم پرداخت و همینکه دوره آن بپایان رسید از مقام اختفاء باجتماع درآمد و در سن سی سالگی بمنوان معلم و مرئی اخلاقی شروع بتعلیم و تربیت نمود و بعلمت نفوذش در شهزادگان بمسافرت و معاشرت با مردم باصلاح سوء رفتار جامعه پرداخت و چون در آن عصر قسمتهای کثیره از مملکت چین در تصرف شهزادگان بود که هر یک در قلمرو خود سلطنت و بایکدیگر معاهدات و مقرراتی داشتند نخست در آن اقسام سفر کرده اطلاعات واسعه یافته آنانرا بتأسیسات و اصلاحاتی خرد مندانه موجب صلح و آرامش کشور ترغیب و هدایت کرد و باتوده مردم نیز معاشر شده در نشر فضائل و مصالح اجتماعی کوشید و سه سال گذشت و سه هزارتن اصحاب گرد آورد که ده تن از آنان در معرفت و حکمت اصلیه اش بر شد رسیدند و بنام ده مرد حکیم چین شهره گشتند و سفر کرده بهدایت ملوک همجوار نیز پرداخت تا در سن متجاوز از پنجاه سالگی حسب خواهش دولت بقسمت وطنی خود برگشت و صدر اعظم شده شئون مملکت را ببهترین

وجهی اداره کرد و گفته اند پس از مرگ مادرش دست از کار کشیده بگوشه گیری و مطالعه و تفکر پرداخت و در اینموقع از طرف امپراطور تینگ هونگ قدر دانی شده وزیر کارهای عمومی و بعداً وزیر دادگستری گردید و دستورهایی خود را بمسود عمل گذاشت و بر ثروت و مسرت ملت بیفزود و حکومت بنا عقایدش موافقت نمود و او محبوب و معتمد و پدراهاالسی گردید ولی طولی نکشید روش حکومت دگرگون گشت و مخالفت و ضدیت پیدا شد لذا مقام و کار را گذاشته باز بنای مسافرت نهاد و شاگردان دورش گرد آمده حسب دستورش پی هدایت و تعلیم مأمور اطراف گشتند و بهر هدایت شهزادگان سعی بلیغ کرد و با آنکه عالی مقامان بسیار بحسد برانگیخته شدند و حتی در قسمت شمالی چین خواست بوظیفه و شغل دولتی بپردازد نگذاشتند و با وسعت و رفعت نیت و علو همت و با اصحاب باعزم و اعتمادش اعمال خود را ادامه داد تا در سن هفتاد سالگی بسمی اصحابش بایالت وطنی مراجعت نمود و با همه اقدام که بهر استقرار و استمرار در مقام و شغل خود پیش نمود ممانعت شد و لذا عده ای از بهترین اصحاب را دور خود جمع کرده شروع بنوشتن آثار خود نمود که اکنون کتب مقدسه چینیان است و از مابین سه هزار نفر اصحابش پانصد نفر صاحب مقامات رسمیه قرار گرفتند و هفتاد و دو نفر

در عقیدت و ایمان بروش او عمیق و مستقیم بودند و ده تن در نوع معرفت و خرد و فکر و خصلت و سحیت، قربیت تا مه باو داشتند و از آن جمله «هوای» (۱) نام نزدیکتر باو بود که بدین مضامین مکرراً در حق وی گفت: من همیشه او را در حرکت و ترقی یافتم هرگز او را در طریق معرفت ساکن و واقف ندیدم حکیمترین اصحابم یک مقصد دارد و دو چیز میدانند و لسی هوای یک مقصد دارد و ده چیز میدانند .

یکی دیگر از اصحاب منتخب ده گانه اش «تسزی لوه» (۲) منجذب و ساعی بود . دیگر «تسزی کونگ» (۳) مهربان و رقیق القلب که پس از وفات وی بنائی در جنب مقبره اش ساخت و در آنجا اقامت کرد و همانجا دفن شد و از مابین همه مناقب کثیره روحیه کونفوسیوس جلالت و شخصیت بارزه و دیگر صفت نیرومندی خلقی در هر کار و دوام و استقامت در آن و صبر و شکیبائی و دلیری در خطرات و نیز تواضع در عین عظمت بفایت معروف میباشد . و الاخره در هفتاد سالگی مطابق ۴۷۸ قبل میلاد مسیح وفات نمود و کتب مقدسه چینی که مبتنی بر اصل توحید و حاوی دستورها و تعالیم مدنی و اخلاقیه و تربیتی است . نخست چهار کتاب «کینگ» میباشد که کونفوسیوس اصلاح و خلاصه و تنظیم از تعالیم و کتب مقدسه

(1) Hwuy (2) Tszee-Loo (3) Tszee-Kung

اقدام چین نمود و تعالیمی را نیز خود دستور و نصیحت داد و بعد از او جمع و تدوین کردند و معنی تحت اللفظ «کینگ» بلفت چینی بود بافته پشمین است که تار را در محلش نگاه دارد : اول بیه کینگ (۱) «تحقیقات» دوم «شوو کینگ» (۲) تاریخ «سوم کینگ» (۳) «سرودها» چهارم «لی کینگ» (۴) «شراعی» و این چهار کتاب چنانچه ذکر شد جوهر و اصلاح تمامت آثار قدیمه چین میباشد . دیگر از کتب برآورده بعد از کونفوسیوس «جون تسو» بمعنی بهار و یائیز حاوی اخبار سنویه از ۷۲۰ سال قبل از میلاد مسیح تا ۴۸۰ سال و نیز چهار کتاب دیگر بنام «لون یو» (۵) نطقهای شفاهی کونفوسیوس و «تاهییو» بمعنی «تعلم عظیم» نوشته «تسانگ سین» از اصحاب کونفوسیوس و چونک نایک» بمعنی «تعلیم شخص حقیر» منسوب به کونگ کئیسه پسرزاده کونفوسیوس و کتاب منسیوس و تعالیم مندرجه کتب کونفوسیوس تماماً در فضائل اخلاق و آداب و حسن سلوک انام بایکدیگر و وظائف لازمه اولاد نسبت بوالدین و سلطان نسبت برعیت و بالعکس و اعضاء خانواده بایکدیگر و امثال ذلك وبالجملة حقوق متبادله ملکی و انتظامات ادبی و اخلاقی و دادگری تام و کامل در مملکت تقریباً مانند

(1) Yih-King (2) Shoo-King (3) She-King

(4) Le-King (5) Lun-Yü

گلستان و بوستان سعدی میباشد و حاوی ذکر و توجهاتی بخدا نیز هست که بعنوان آسمان مذکور میباشد .  
در راجع بنشأه بعد از موت و کیفیات آن بچند اشاره اجمالی اکتفا نمود . و برای رفع عبادت مجسمات الهه عائلاتی معموله در چین اقدام و اصراری نکرد و وجهه این آئین فقط وجهه ادبی و اخلاقی و اصلاح و تعدیل زندگانی عائله و کشوری میباشد و اطاعت خاقان و حکومت در صرف اول از فرا<sup>ض</sup> مقرر گشت و توان گفت آئین کونفوسیوس نوعی از نظام حکمت عطیه تهذیب الاخلاق و تدبیر المنزل و سیاست المدن میباشد و حکمت نظریه را به آزادی گذاشت و بنظر وی که حسب عقیده چینیان عقل گل است دنیا مجموعه ای است که تحت وظائف و اخلاق اداره میشود و مورد ملاحظه و اهمیت فقط خانواده و مملکت است و تکامل انسان را فقط در انجام وظائف نسبت به پادشاه و آتیه و خدا میداند و دین به نظر او فقط رابطه مقدس بین افراد بشر و گذشته میباشد .  
احترام به امور قدیم و نفوس گذشته ، ترتیب او را نشان و شعاری به سزاست و در کلمات او رموز و اسرار وجود ندارد و نبذه ای از سخنان عالیشان قصارش بدین ترجمه است :  
من از پانزده سالگی بطلب حکمت و خردمندی شدم و درسی سالگی مفزوم ملو از اتباع آن گردیدم و در چهل سالگی

اصول و قواعد قاطعه را واضحاً دیدم و درینجاه سالگی قوانین و احکام فائضه آسمانی را دانستم و درشمت سالگی آنچه شنیدم بخوبی و آسانی فهمیدم و دانستم و درهفتاد سالگی دیگر خواست دل و میلان باطنم قانون و شریعت را قضا و اجرا میکرد. اگر هنگام صبح درخصوص راه راست بشنوم و در هنگام شام بمیرم میتوانم سرور باشم این "اشاره بخود" مردی است که خالصانه در طلب حکمت و معرفت خوراکش را بگلی فراموش کرد و از شادمانی که در تحصیل آن یافت تمام احساسات زحمت و تعبش از بین رفت و چنان وجدانش مستغرق گردید که بی خبر از آن است که بسن پیری رسید. با برنجی خشن بهر غذا و آبی بهر آشامیدن و یازوی تا کرده زیر سر توان بهسرت زیست ولی ثروت و جاه بی فضیلت بنظرم مانند ابر گذران است. بهر این افسوس نخور که چرا تورا نمیشناسند بلکه بهر این افسوس خور که چرا تو آنان را نمیشناسی. عدالت و انصاف در امور شبیه بستاره شمالی مرکز ساکن است و همه سیاره گان دور او میگردند جوهر معرفت و علم آن است که آنرا بهر عمل و کار داشته باشی نه آنرا داشته باشی که اعتراف بجهل خود کنی. عبادت چنان کن که گویا خدا حاضر است اگر فکرم نزد عبادتم نیست چنان خواهد بود که گویا هیچ عبادت نکردم.

سابقاً چهار کلمات کسان را که میشنیدم اعتماد باحوالشان پیدا میکردم ولی اکنون کلماتشان را میشنوم و مواظب اعمالشان میشوم. زنده بودن انسان منوط بفضیلت اوست اگر یک مرد بد زنده باشد باید گفت خوش طالع میاشد. از برفی که بر پشت بام خانه همسایه است شکایت مکن در صورتیکه پیشگاه خانه خودت کثیف و پر برف است. بعضی بدون تصور و شناخت اقدام بعمل میکنند ولی من باید مدتی گوش بدهم و بهترین طریق را انتخاب کنم.

و نوبتی یکی از بزرگان دولت خواست ازدواج ناموافقی کند و کونفوسیوس ممانعت نمود بعضی بر او خرده گرفتند و او چنین گفت: من از این شادمانم که اگر یک گناهی بکنم جمعی مراقب اند.

و نیز از سخنان اوست: من نمیخواهم بشنوم که مرا هم درجه مقدّسان و نیکان قرار دهند، تمام آنچه در حق من توان گفت این است که کیفیت زمامداری و پیشوائی پاکان را آموختم و بکسان درس دادم و خستگی نیاوردم. مرد نیک ایمن و مطمئن است و مرد بد همیشه در بی مهراس. مرد خوب ناظر باصل است و آنرا برمیگزیند و تمام امور دیگر از آن تراوش میکند و آن تقوای فرزندانه است و ثمره اش محبت برادرانه. ممکن است کلمات زیبا و وجه خاضع

ولی فضیلت حقیقیه اندک باشد . درستی و صمیمیت اعلی الامورند . وقتی که تجاوز از حدّ خود میکنی از رجوع و تقهقر مقرر . گذشته را بخوان آینده را خواهی دانست من روزانه خودم را در سه حالت امتحان میکنم : در اعمالم با مردم که راستم یا نه ، در معاشرت با رفقا که درستم یا نه و آیا آنکه ممثل مولای خود در قیادت و زمامداری مردم هستم یا نه ؟ . سر لشکر سپاهی بزرگ ممکن است شکست بخورد اما شما نمیتوانید مغز باعزم فلاحی را درهم شکنید . اگر من مشغول به بنا کردن کوهی باشم و در روزی که آخرین زنبیل خاک بالای سرم باشد از کار بایستم خسران کردم اما اگر فقط یک زنبیل بروی زمین باشد و جلو میروم فی الحقیقه مشغولم ، کوه بنا میکنم .

## بعد از کونفوسیوس جریان آئینش در چین

اهالی چین پس از وفات کونفوسیوس متدرجاً از سوء سلو<sup>شان</sup> با وی پشیمان شدند و برخورد غضبناک گشتند و بتدارک برخاستند و معابد برایش برپا کردند و مانند یکی از نیاکان معظم او را پرستیدند و در حقیقت معابد کونفوسیوس مانند مکاتب مهمی گردید و مانند مراسم عبادت «شانگ تی» خدای

بزرگ و ربّ النوعی شد و قربانیهای باو اختصاص یافت و امر و تربیت شدگان هم او را به پایه خدائی میدارند و احترامات و امتیازات فائده در حق اخلاقش مقرر داشتند و اکنون دو دمانش که متجاوز از چهل هزارند با شرافت مهمه خانوارگی زندگانی مینمایند و شاید بعد از بنی اسرائیل آنرا قدیمترین خانواده های وجه الارض باید شمرد و آثارش و اخلاق و اعمالش در سرتاسر مملکت واسعة چین مقبول و ملاک تربیت جامعه قرار گرفت و ادوار آئینش را باین طریق توان منظم نمود :

اول از ولادتش تا وفات «منسیوس» مذکور یعنی از ۵۵۱ قبل میلاد مسیح تا ۳۳۱ و عصر ترقی . دوم از عصر «چوتسزی» (۱) ۱۰۳۴ بعد میلاد تا عصر «چوتسزی» (۲) ۲۰۰ بعد میلاد که فیلسوف رسمی چینیان و یکی از مردان حقیقی نژاد انسانی بود و نوشته هایش غالباً تفسیر برکینگ ها و چهار کتاب است و آنها را امرشد که طیونها چینیان در حفظ بگیرند تا آنکه بهر خدمت عمومی بجنبش آیند و توان گفت که فلسفه چینی بواسطه چوتسزی تأسیس گردید و از این قرار میباشد :

مبدأ المبادی و جوهر الجواهر مقدّس از جسمانیّت که اساس و تدبیر و تربیت عالم خلقت بید قدرت او ست بنام

«تاء کیه» یا «تاو»<sup>(۱)</sup> (اصل الاصول) و بنام «تیسین» (آسمان) و بنام «شانگتی» (حاکم علی الاطلاق) در کلمات کونفوسیوس تعبیر شد. و در مناجات بآن حقیقت مکنونه مقدسه ناملموس لایدرک و مافوق و ماوراء اشیا محسوسه خطابات نمود خصوصاً در «شی کینگ» الوهیت را اعلی الوجود و حاضر در کمال ممکنه و ناظر بر کل اشیا " لا یعزب عن علمه من شیء " وصف کرده گفت: او میخواهد بشر بایکدیگر بصلح و اتحاد و برادری معاشرت و زندگانی نمایند و او نه فقط امر بعمل راست میکند بلکه امر به نیت و آرزوی راست مینماید. و اینکه باید مراقب رفتار خود باشیم و قیام بر یک سلوک متین و رفیعی نمائیم که مانند قصری باشد و فضیلت در آن سکنی گیرد و ماباید آنرا محافظه کنیم چه ممکن است عیب یک بریلیان را بپاک کردن با دقت زائل نمود ولی اگر در کلمات عیبی نمایان باشد راهی برای محو کردن آن نیست. تواضع یگانه اساس کمال فضائل است. اعتراف بعدم اقتدار خود راه مهیا شدن برای تعلیم دیگران است. چه از آن لمحہ که انسان از خود پر و مملو از عجب بی مغز منتفخ نباشد هر خوبی را که در صبح بیاموزد در شام بموقع عمل خواهد گذاشت. آسمان در ته قلوب ما بدانگونه موجود و حاضر است که روشنی در غرغه

تاریک، باید ماخویش را مشابه او نمائیم تا مانند او آلت موسیقی بیک آهنگ و بیک درجه هم آواز شویم و باید خود را با او متصل نمائیم مانند دلولوحی که بنظر یکی میآیند و باید در هر آنی که دستش برای عطا باز است بمطای او برسیم. هواهای نامشروع ما ابواب قلوب ما را در مقابل او بست.

در این فلسفه است که تمام عالم وجود چه حی یا غیر حی از اصل الاصول مذکور جاری از عالم سرمد پدید آمدند که در یک راه و در راهی بواسطه مد و جزر یا بمباراة اخیری بواسطه نبض فعال غیر منقطع و نبض ساکن فعالیت و عمل نمود و اول مانند اصل مذکر در لغت چین یانگ یا یونگ<sup>(۱)</sup> و دوم مانند اصل مؤنث یین یا یین<sup>(۲)</sup> و در راه مذکور جوهر مثبت و منفی گلشتی خوانده میشود و همینکه وجهه مدی فعال باقصی محدودیتش رسید عمل ساکن و قوی گردید و از این امواج تمامت وجودات مادیّه زمانیه تاصل یافتند. و بهمین طریق مستمر خواهد بود و ماده و روح دو نتیجه متقابل همین اند و یکی متمایل بتنوع و دیگری مایل باتحاد است و تنوع در عین اتحاد یک قانون عمومی و دائم وجود میباشد و انسان ثمره ای از ترقی نهائی این عمل است

وطبع انسان که مانند يك ثمرهٔ اعلى میباشد کاملاً مقامش محمود است و متکون و فراهم از پنج عنصر است : احسان ، برّ ، موافقت ، حکمت و صمیمیت که باطن انسان را مؤسس و محدود ساختند (۱) ولی همینکه در تماس با عالم خارج آمد دیو بنزاع قیام مینماید و چون فرمان طبع خود را متابعت نماید عملش خوب و نتیجه مطلوب میشود و چون بنوع افراط در تأثیر عالم خارج واقع شود اعمالش دیوی شده خصام بمیان میآید و شخص مقدّس آن کس است که در هر دو مقام نظر باطنی و فطری اصیل داشته باشد و آنکس که بی تکلف اطاعت فطرت اصلیّه نماید همهٔ افکارش کاملاً عقلی و اعمالش کاملاً پسندیده و کلماتش درست است و کونفوسیوس خاتم و آخر آن نفوس مقدّسه بود و تعالیم کینگ که بی تردید از قدیمترین ثمرات الهامیّهٔ قلبیّهٔ بشر است بعد از کونفوسیوس تقریباً فراموش شد و منسیوس تنقیح و ترویج نمود و اصول تعالیم همان است که بود فقط بر آنها توضیحات و تفسیراتی بیفزود و برای تثبیت آخرین اعمال و نتایج حیات خود اصحاب

(۱) از افسانه های باستانی چینی است که یو ازدهای نه سر را کشت و از خورش جهان را ساخت و آنکه پانک پدر آسمان بین مادر زمین است و از ایشان پنج عنصر متولد شد و از آنها جهان پدید گشت .

را نزد خویش خواند و آن کتب را متوجّه الی السماء تقدیس کرد و محفظه ای ساخته آنها را جای داده خدای را بهر آنکه نعمت حیات و صحّت توانائی بخشید تا آنکه این عهد انجام گرفت با تواضع تمام نماز و شکر بجای آورد .

یکی از امتیازات این کتب مقدّسه و ادبیات دینی چینی این است که کلامی مکروه و مخالف آداب در آنها دیده نمیشود و وسطری در آن نیست که در مجمع عائلهٔ مؤدب نتوان بلند خواند و امتیاز گفتارهای کونفوسیوس چنانکه گفته شد اینکه راجع بماوراء الطبیعه و حیات انسانی در نشأهٔ دیگر و بنوع کلی راجع بفلسفهٔ نظری الهی مختصر و بنوع جامع زکری کرد و باصل مقصود خود که تهذیب اخلاق و اصلاح بشر و بنوع کلی فلسفهٔ عقلی است پرداخت و اخلاق کریمه و فضائل و آداب اجتماعی را نفوذ و سلطهٔ عجیبی داد و چینیان مقام وی را اعظم و افخم از رتبهٔ موبی و رهنما و پیشوا گرفته بلکه ستایش و پرستش میکنند و توان گفت که نفوذش در فکر و قلب ملیونها بشر بزرگتر و بیشتر از کثیری از مؤسّسین و قانددین ادیان میباشد . احترام پدر و مادر و محبّت و علاقهٔ شدیدۀ عائله و تملّق باوامر و تأسیسات دولت و احترام علم و دانش و حقارت جهل را در چین نافذ و برقرار کرد که اصل و شالودهٔ تمام تعلیماتش گردید و روش و اسلوب دقیق

عملی وی مورد اعتبار و احترام دانشمندان جهان است و شالوده ای را که برای معرفت و تربیت و اداره حکومت بنا چنان تأثیر و نفوذ محکم ساخت موجب بهت و حیرت متعمقین گشت، و منظور کونفوسیوس این بود که پاک ترین ریشه های دینی و اخلاقی را در طبیعت بشر غرس نماید و در این عمل نجاح یافت و مبداء و مآل این آئین محبت عاقله و اداء وظیفه میباشد. بملوک تعلیم داد که با رعایا مانند اولاد خود سلوک نمایند و بر رعایا دستور داد که بملوک مانند آباء خود احترام کنند و همه را مجذوب و مجبور به پیروی نمود بحدی که توان این عبارت گفت که کونفوسیوس معلم بزرگ احترام و ادب بود تعظیم بخدا احترام آباء تجلیل و توقیر در گذشتگان تکریم و تمجید مردم بزرگ و ستایش اسلاف و اعصار گذشته و آنکه همه یکدیگر را مانند برادر اعتبار نمایند و مملکت و رسوم را چنان بستایند که گوئی ابویشان است و رئیس کشور را چنان اطاعت و نیایش نمایند که گویا مرکز نفوذ و قدرت است اساس تعلیمات او میباشد. و چین بلکه دنیا زده دار دروس احترام گذشتگان و تعظیم و تجلیل مقام علم و معرفت و صلح و تقوای خالصانه است که او تعلیم و توصیه نمود والی کنون در مملکت پهناور چین قانون کونفوسیوس قانون رسمی ملی و آئین او آئین

مملکتی بود و او حامی دولت و دولت حامی او شمرده میشد و کتابهایش همه ساله بدست جمعیتی که برای نشر آن تأسیس یافت مجانا منتشر میگشت و در روز میلادش که مطابق ۲۷ اوت است عید ملی قرار گرفت و بدین مسقط الرأس میروند و برای نمازگزاران در برابر محراب يك مأور عالیرتبه بنماینده از طرف دولت و حکومت حاضر میشود و یکمزار و ششصد و شصت معبد عظیم که دیوارهای سرخ رنگ آنها از مسافتی دور میدرخشد و در آن معابد و متعلق بانها صافح کثیره متنوعه آراسته بنام کونفوسیوس و منسیوس و رجال بارز آن آئین محض یاد بود موجود میباشد بهر تذکار او برپا است و در دو عید مقدس سالیانه بهار و پاییز بیادگارش در پیشگاه کتیبه مذکورش انواع هدایای اطعمه و اشربه میریزند و مأمورین و اعضاء محلی حکومت بلباس تمام رسمی با حضور جمعیت احتفال کرده در حال آوای زیر و بم موسیقی بخور نموده خود را بپای کتیبه بسجده میاندازند و رقص و وجد و اهتزاز پر انجذاب و تأثر که صرف محض اداء تقدیر و تشکر و احترام است بعمل میآید و در مذبح هفتاد هزار قربانی حیوانی و سوخت بیست و هفت هزار قطعه ابریشمی انجام مییابد و در این آئین خدام معبد و رؤساء روحانی و ادعیه مقرر نیست و عبادت جز همین موقع مذکور از سال نمیکند ولی در هر خانه



جای مقدسی مانند رفّ مشتمل بر رسم یادگاری اسلاف است که مدا م بخور میسوزد و در همراه د و بارظروف مشتمل خوراک تقدیم میشود و هر سال در وقت معینی از بهار با تشریفات مخصوص بزیارت قبور اسلاف میروند و بالجمله از امتیازات چینیان تشریفات حدّا کثرا احترام و ستایش سحرآسا<sup>ی</sup> خدایان و قربانیها بواسطهٔ مأمورین برای خدایان بحسب مقامات آنها و آنکه در هر خانه پدر خانواده مأمورانجام آداب و مراسم مذهبی روزانه برای آباء و اسلاف است و تصهیم خود را در مقابل معابد مخصوص خانواده میگیرند و در هر خانه اسماء موتی بر لوحه شائی منقوش است و چنان است که گوید در آن خانه حضور دارند. در چین خانواده اولین اتحادیه است و چوبهای کوچک کندر که در معابد ساده خانوادگی رود میشود علامت بزرگی ارواح محسوب میباشد و مقبره های عظیم آن کشور علامت احترام زندگان به اجداد خود میباشد. و به نوع کلی شعاردینی چینیان طریقه و سلوک و لوازم تهذیب و تربیت اخلاقی است و بر محور آشتی و ملایمت و حذر از درشتی و غضب و فشار میباشد و در تدین چینی هیچ شور و غلیان و به خشم آمدن و اظهار غیرت و تمصّب و فشار وجود ندارد و در مظاهر ملی تربیتی و هنری و غیره چین از آنها دیده نمیشود و با طلسم و جاد و و دعائیسروکار

بشارت نسبت به آتیه نقل کرد ند که طلوع مقدّس حقیقی را باید بمغرب توجه داشت و مجمع جمعیت پیروان کونفوسیوس و بودا را چهارصد و بیست طیون نوشتند .

### کیفیت آئین لائوتسی در چین

لائوتسو (۱) یا لاتسه مؤسس آئین توحیدی تائوئی (آپرستش خدای منزّه و مجرد مطلق کامل و جامع بنام "تاء" که پیروانش معتقدند توام بامعجزات در ۶۰۴ قبل از میلاد در چین تولد یافت و پس از رشد از اعضاء عالیرتبه دربار "چنژ" شد و هنگامی که این سلسله منقرض گشت بتبّت رفت. گویند سوارگاو شده مرزهای امپراطوری چین را طی نمود "وین هی" نام مأمور گمرک از او خواست که حقیقت را با و بیاموزد لذا چند روز نزد آن جویای نامتناهی توقف کرد و رساله معروف خود را برای او انشاء نمود و بعد سوار مرکب خود شده از آنجا گذشت و دیگر کسی او را ندید و اساساً لائوتسی مدتی طولانی درکنج عزلت بسربرد و چون شروع بتعلیمات نمود غالباً مقاصد خود را در قالب امثال بیان کرد و بخدای واحد اشارت و دلالت نمود و نظرش صرفاً محصور در زندگی روحی

بود و بمعقیده او انسان باید خود را با "تاو" قانون عمومی ابدی تطبیق نماید و خویش را از هر هوی و هوس پاك سازد و با آن قانون عظیم هستی به پیوند چه با تمرینات و ریاضت توان بین روح و جسم هم آهنگی ایجاد نمود و به تقدیس و پاکیزگی رسید و او تعلیم داد که بدی را باید بخوبی معامله و جزا دهیم و در هر صورت کار خوب کنیم اما کنفوسیوس گفت بدی را باید به عدل مقابله کنیم و احسان را به احسان معامله نمائیم (۱) و بنا بر آنچه ذکر شد واضح است که امرش فلسفه و طریقه روحانیّه صرفه و تعلیمش آن بود که هوسات نفسانیّه از باطن و سرّ ذات روح قلع و قمع شده روح مقام سکون و اطمینان کامل یابد و این را یگانه طریق برای نجات و سعادت بشرمعین کرد و فلسفه اش ایمان و ایقان بخشش بهندسه و تقدیرات ازلیّه و مخالف اعتراضات بر خلقت میباشد فضائل خلقی را نعمت الهیه و ثواب برای نفس میخواند و در سخنانش راجع با مردم نیّه و اجتماعیّه و تربیتیّه تعالیبی نیست

(۱) Confucianism with its allied worship of ancestors is credited with 256000000 adherents. it is the state religion of china whose Emperor decreed the deification of its illustrious founder in 1906 and the bulk its followers belong to that country located  
Tao - ise GREAT RELIGIONS OF THE WORLD

و او مدت بیست و هشت سال معاصر کنفوسیوس بود و از فلسفه و طریقت وی دانشمندی بزرگ برخاستند و تأثیری بزرگ و عمیق در چین از او برقرار گردید چنانکه الیوم هنوز شماره زیادی خانقاه تا او نیست ها در آن مملکت دیده میشوند و پیروانش در چین بسیار و در درجه دوم اند و بسا که در مسائل روحیه پیرو لائوتسی و در امور مدنیّه و اجتماعیّه تابع کنفوسیوس میباشند و در موضعی از کتابش بنام تاو ته کینگ در وصف تاو چنین مسطور است :

ما با او توجه میکنیم ولی نمی بینیم گوش فرامیداریم اما نمی شنویم او نمیشود محدود باشد . بی نام تأثیر و ایجا کرد . جوهرش قبل از تکون عالم بود . بی شکل و بی تغییر و تنها سرچشمه افزایش و آرایش ده هستی و در سیلان و جریان مستمر وجود در گذار و بعید اما متصل و در دست و قانون و مدیر اشیا است .

و نیز در وصف تاو و مال انسان چنین ذکر است :

وحده و آرام ولكن فعال و فقط رفتار و کردار ستوده ما را باورساند .

ولی اصحاب و اخلافتش بعد از او نمازها و دعاهائی در طلب غفران و ترقی ارواح انسان در جهان دیگر وضع کردند که الی الحال در مواقع مخصوصه میخوانند و نیز پرستش الهه

متعددّه مخصوصاً سه خدای بزرگ مینمایند و معتقد ارواح شریزه و تأثیرات آنها در عالم بشرند و بعالم بعد از مرگ و مجازات و مکافات اکیداً علاقه دارند و در خصوص اسباب و وسائل زندگانی چنان اند که گویا در اینجهان نیستند و بعضی از نویسندگان نوشتند که کونفوسیوس چون ویرا ملاقات کرد در حقیقت چنین گفت : من میدانم پرنده چگونه پرواز مینماید و ماهیان چگونه شنا مینمایند و چارپایان چگونه میروند و پرنده را میشود با تیر زد و ماهی ممکن است بدام افتد و زنبور میشود در تار عنکبوت گرفتار گردد اما يك اژدهائی است که نمیتوانم بگویم چگونه بر هوا آمده با آسمان بلند شد . امروز من اژدها را دیدم .

اما آئین ها و عقاید بیگانه که بکشور پهناور چین رفتند و خصوصاً بودائیّت و اسلام که با شماره معتنابه در آنجا استقرار یافتند بهر يك در جایش اشاره میگردد .

\*\*\*\*\*

## خلاصه ای از احوال هند و آئین آن کشور آریائی وضع اقدام آن کشور

کشور پهناور هند با سلسله جبال هیمالیا ، در تنگ ترین کوههای روی زمین در شمالش و اوقیانوس هند در جنوبش و با رود عظیم مقدّس گنگ یا کونگا که از آن جبال تا اوقیانوس متجاوز از هزار و سیصد میل جاری است و در بعضی از مواضع که رودهای کثیر دیگر بآن ملحق میگردد به عمق هفتاد پا و بعضی سیزده میل میشود . بنویس که علماء گیاه شناسان هند بر به تحقیق رساندند مثبت بیش از هشت هزار نوع گیاه و چهار صد و پنجاه و شش نوع درخت میباشد و از قدیم الایام در باریترین قسمت دنیا و سرزمین اسرار و مطوّ از شروت طبیعیّه و فلسفه دقیقه و عجائب علوم و اعمال روحیه شناخته شد و توجه سلاطین و جهانگیران رابسوی خود جلب نمود چنانکه سپاه سمیرامیس و داریوش و اسکندر و خلفاء اموی اسلامی ( ۲۷۱۱ م ) و سلطان محمود ( ۸۷۰ م ) و تیمور لنگ ( ۱۵۰۵ م ) و نادر شاه افشار ( ۱۸۲۰ م ) و پرتغالیان ( ۱۴۹۸ م ) و هلندیان ( ۱۷۰۰ ) و بالاخره انگلستان ( ۱۶۰۰ ) در آن ورود نمودند و فاتحین عظام مذکور از ملکه آشور

گرفته تا کمپانی تجارتي انگلیز و دولتش از آن مملکت شاسعه بقدر مقدور تمتع بردند ولی آن مملکت باز گوئی دست نخورده و تعجب خیز و معمائی که بود باقی است و بدانگونه که سپاهیان اسکندر بیان نمودند سرزمین معابدی غارمانند محصور از صخره برجا ماند و هنوز همانطور سرزمین یکی از قدیمترین ادیان عالم و مجرای کنگ مقدس و محل معابد و عبادات و ریاضات مشهور و موطن و مرکز فیل و کرگدن و میمون و انواع آهوان و درندگان و گزندگان و دیگر حیوانات عجیبه و زراعات وافرۀ برنج و نیل و نیشکر و موز و انبسه و نارگیل و درخت معروف شاخه های آویخته که هر یک از آنها در زمین ریشه دوانده اشجار فراوان شوند و قباب خضراء و جنگل واسعه تشکیل دهند که تاسه هزار درخت نیز از یک درخت گفتند و اشجار عجیبه دیگر و تمر هندی و غیرها و جنگلهای واسعه و چوب خیزران و انبارها از لفل و مانند آن و خرمنها لثالی و نباتات معطره و انواع طیور جمیله از طاوس و طوطی و امثال آنها و مافوق کل ذلك سرزمین فلسفه های مافوق الطبیعه بغایت عمیق و دقیق و عملیات خیرت افزای عالم انسانی میباشد .

و اما تحقیق کیفیت پیدایش ملت و آئین اصلی و ایام اولیسه و تاریخشان نهایت اشکال دارد چه کتب مقدسه

و ادبیاتشان مشتمل بر تاریخ نیست و درست نقطه مقابل مصر قدیم شهر که نهایت اهمیت بواقعات داده اغلب ساحت روزانه را برصفاح قیمتی مملکتی و بر سنگها و ستونها و ضرائح رسم مینمودند و سالهای دراز باقی ماند تا موقع قرائت و اطلاع از آن فرا رسید واقع است و هندوها برای استفراق در توجه بروح هستی و باطن عالم وجود بهمان درجه واقعات را بی اهمیت گرفته به ثبت و حفظ آنها اندک اعتنا ننمودند و توان گفت هیچ ملتی مانند آنها ————  
 عدیم التاریخ نیستند و فقط در تاریخ هرودوت نام چاندر گوپتا (۱) معاصر اسکندر مذکور است که بنام ساندرا گوپتوس خوانده شد و در سال ۳۱۵ قبل میلاد مسیح بسلطنت رسید و بنوع اجمال ملت و مدنیّت و عقیدت آن کشور پیش از چهار هزار سال قبل از این که ورود قوم آریان در آنجا شد محقق میباشد ولی اطلاع کافی از آن نیست و همین قدر توان گفت که از سکنه نژاد اصلی گندم گون نسبتاً نامتمدن هند آنانی که از قتل و اسیر اقوام خونریز مهاجم فاتح آریان در آمدند و زیر اطاعت آنان هم نرفتند و کم کم بجنگل ها و کوهها و بیابانها پناه بردند و برجامانند و آریان آنان را بنام سیاه پوست و داسیو (۲) (بمعنی تحت اللفظ بی بینی یا

کوچک بینی ) و بی زبان و بی خدا تحقیراً خوانند و آنها را معمولاً اقوام جنگل و دره مینامند و بنامهای اقوامی متعدّد مانند سانتال ، اورائون و غیرهما نام میبرند و شاید بابعضی اقوام دیگر از جنس تورانی توأم اند قریب هشت ملیون در اماکن متباعده آن کشور پهناور بهممان عقیدت اصلیه روح پرستی و جن ترسی و دعا و سحر و قربانیهای گوناگون و حتی قربانی انسان که غالباً جوانانی را بدست آورده یا خریده و پرورده در مواقع متعدده از سال برای خوشنودی ارواح قسیه که معتقد بودند بنوعی فجیع خون میریختند و پرستشهای مختلف حتی پرستش مار هم میکردند برجا ماندند و اما نژاد آریان یا هند و بومی و وسیع شده سرتاسر آن کشور را گرفتند و ملیت و مدنیّت و عقیدت ایجاد کردند و آئین برهمنی برقرار داشتند و اصلاً لغت سنسکریت از آنان برخاست که از آن ده شعبه از زبان پیدا شده در اقسام وسیعه آن کشور متداول میباشند و از مجموع سکنه هند که کمتر از سیصد ملیون بشمار آوردند کمتر از دو بیست و ده ملیون را برهمنی نوشتند و در قرون بسیار متأخر شاخه بودائی از آن آئین سر برکشید و بعداً دین اسلام هم با شعب متعدّدش در میان آنان برقرار گردید که اکنون شاید متجاوز از نود و چهار ملیون اند و اکنون بجز آئین

زردشتی و مسیحیت و غیرهما برهمنی بودائی و اسلام سه آئین بزرگ در آنجا بشمار میآیند و دیگر ادیان و عقاید آنقدر قوی نیستند و آنچه الیوم در باره هند ورد زبانهاست باین خلاصه میباشد : چهار ملیون کیلومتر مربع زمین که نصف اروپا یا نه برابر فرانسه است و سیصد و پنجاه ملیون نفوس و دو بیست زبان متفاوت و ده آئین و عده هندوان دو بیست و شصت ملیون و عده مسلمین پنجاه ملیون و عده سیخها در هندوستان پنج ملیون و طبقه نجسها که هندوان پاریا مینامند بشماره شصت ملیون . نجسها طبقه پنجم هندوان میباشند که از آغاز شغل زباله روی و کناسی و سوزانیدن اموات داشتند و منفور بوده جدا میزیستند ولی تا این عصر تغییر کلی در احوال حاصل شد و چهار طبقه دیگر هندوان : اول برهمنان که روحانیون اند دوم سپاهیان سوم سوداگران چهارم برزگران و خدایان هند و که مجسمه آنها در معابد دیده میشود بنام برهما ، سیوا ، ویشنو ، لاکشمی ، پروتی ، سرسوتی ، کریشنا ، کانش و غیرهما و طبقه ای هم اروآسیائی که متولد از مرد سربازان انگلیسی و زن هند و از نجسها هستند و دیگر زردشتیان معروف و مشهور میباشند .

برقرار ساختند و شهری بنام متهرا بنا داشتند که کرشنا (۱) مری عظیم محبوب و معبودشان در آنجا از ابونیش واسدیو و دیوکسی نام بمرصه ظهور آمد و آغاز ایام خود را در میان جنگلهای جبال بلند هیمالیا گذرانده نزد مرتاضان و دانایان روحانی بسر برد تا بمیان مردم آمده اساس امر و تعالیمش را برقرار کرد و با دسته‌ای از اصحاب خود از جایی بجایی همی سفر و سیر کرد و آن مردم متدرجاً از وضع و حالست اولیه مذکوره بیرون آمده بفلاح و عمران پرداختند و اولین سرود وید هنگامی سروده شد که بر ساحل کنگ فرود آمده قدیمترین شهر را بنامودند و بنابراین شعبه هند در ایام حضرت موسی و یاجندی قبل از آن برقرار گردید که حسب عقیدتشان تجسد خدای بزرگ یعنی برهما از آسمان بزمین آمده تعلیم داد و متدرجاً ایام بعد گذشت تا چنانچه گویند ویا صه (۲) نام مردی از عالی مقامان تقریباً سه هزار و چند سال قبل از این یعنی چند مدت قبل از داود آن سرودها و مقولات را بچهار کتاب جمع آوری کرد که هندوان بلفت سنسکریت وید (۳) مینامند و قوای عظیمه که در آن عصر اول اعتقاد داشته میپرستیدند ایندرا (۴) و ارونا اگنی (۵) ساویتری (۶) سوما (۷) یاما (۸) بود اول قوه

(1) Krishna (2) Vyasa (3) Veda Sandkrit (4) Indra

(5) Varva (6) savitri (7) soma (8) Yama

## هند و آریان و تمدن و عقیدت در هند

عقیده وید (۱) موجود و حاضر الی کنون در آن کشور و نیز لفت سنسکریت نتیجه ورود و غلبه نژاد آریان بدان مملکت میباشد و عقیده سابقه نیز در عقیده لاحقه پیامخت چه از علم تطبیق الالسن بخوبی معلوم است که نژاد هند و زبان سنسکریت یکی از شعب قوم آریان و لفتشان میباشد که پیش از پنجهزار سال در قسمت واسعه خراسان قدیم و در جانب مشرق بحر خزر و غیرها میزیستند و فیما بین خود عقیدت و سیاست و لفت و آداب مخصوصه داشتند و تا <sup>سپس</sup> تمدنی نمودند و در آغاز کار به تمتع از چارپایان معاش میگزید و گرچه ستایش آسمان و زمین و آفتاب و ماه و آب و باد بجای میآوردند ولی علاماتی در آل براین موجود است که اساساً اعتقاد الهی توحیدی فیما بینشان بود و پرستشها که بصورت تعدد الهه است عارض و طاری میباشد و در قریب چهار هزار سال قبل از این شعبه مذکور از آن جدا شده در اراضی زرخیز پهناور فیما بین دو رود جمنا و کنگ و کنار رود سند سکونت اختیار و بنام هند و خوانده شدند و آباد

(1) Vedas

جو محیط دوّم قوه دریا، نور یا بعبارۀ آخری آسمان سوم جوهر آتش چهارم روح آفتاب پنجم روح ماه ششم مایه مرگ و تمامت طبایع کلیه و قوای مادیّه عظیمه ستوده شدند و صور و مجسمات داشتند و پرستش میشدند چنانچه زمین و آسمان و آتش و هوا و غیرها هر یک روح و قوه و جوهری داشته برای هر یک روزی عید و عبادتی مخصوص بود. وزیدن نسائم را عملی باطنی، هوا طوفان و امواج را از سر دریا و نمو هر درخت و گیاهی را از روحش و پرواز هر نوع از طیور را از اصولشان میگفتند و حتی مراکز قوای ماهیان دریا و منابع روز و شب و فجر و شهور و فصول و خوراک و شراب و غیرها آداب پرستشی مخصوص داشتند و ماده گاوارا ستایش کرده ببول و سرگینش تیمن و تبرک میجستند و مابین آنهمه آیندورا و اگنی را اکبر و اعظم میشمردند ولی اکابر روحانیان شان تمامی قوا و طباع را شعب دانسته منتهی یحقیقتی اعلی و اقصی گفتند که وحدت ذاتیه نهان در کُل باو تحقق پذیرفت و او را قدیم و مطلق و حاضر در کُل و اصل اصول و موجب و سبب همه گرفته پرابرهما یعنی غیب الفیوب و نیز برهما (۱) و رام و آتمه یعنی روح نامیدند و در برهما چنین مسطور است که برهما باشکستگی خاطر عالم هستی را

در مدت شانزده هزار سال ایجاد نمود و اکنون گویند که خدای نامتناهی و جوهر سرمدی لا یدرک و مصدر عالم هستی سه بار ظهور و تجسد نمود و از اینرو سه خدای بزرگ تحقق یافت. ظهور و تجسد نخست برهما ( لفظ برهما در سنسکرت بمعنی نماز است ) خدای دانشمندان و فیلسوفان که زمام آفریدن بدست دارد و تجسد و ظهور دوّم ویشنو (۱) خدای حیات میباشد که مکرر در این جهان بصور گوناگون ظاهر شد و کرشنا یکی از تجلیات او است و زمام حفظ ترکیب عالم وجود را بدست گرفته و تجسد و ظهور سوم سِیوا (۲) که مباشر اهلاک و خدای موت و تلاشی موجودات است و هر سه بعظمت ستوده میشوند و برای اشاره بتجسد ثلاثه آنها را در یک صورت متلاصق متمثل کرده و میگویند پرابرهما در ازل برهما را از ذات غیب خود بظهور و صدور رساند و در برهما خالق شده بوسیله اش خلقت را ایجاد نمود و بعد از آن ویشنو را که حافظ است و بعد از آن سیوا را که تخریب و تجدید کننده است در خود بظهور آورد و خدایان مذکور که تجلیات الوهیت و بمنزله قوا و صفات متنوعه اش میباشند در ازمنه مختلفه بصور گوناگون نمایان شد ویشنو زمانی انسان و ماهی و هنگامی آدم و شیر و وقتی بصورت

انسانی قصیر القامه ظاهرگشت (۱) و در کتاب مقدس مسطور

(۱) آنچه الحال در میان هندوان متشرع شایع است آن است که ایشان بوجود حقیقی که عالم قائم باو است قائل اند اما ذات مقدس او را از ایصال آثار بمخلوقات منزّه و متمسک<sup>س</sup> شناسند و خلایق را بنهج مسطور در بند اغلال اعمال و سلا<sup>س</sup> افعال دانند ..... برهما به نیروی عبادت و قوت طاعت و توانائی ریاضت و کردار نیک خویش عالم را پدید آورد چنانکه بید که کتاب سماوی است بعقیده اهل هند بدین معنی ناطق است یعنی هر مرتبه از مراتب ملکی مهون عمل صالح و خلقی حمیده است و چون نفس ناطقه با جواهر ملکوتی همگوه<sup>ر</sup> است تواند بطکات ملکی مالک یکی از این مناصب رفیعه گردد و تاملتی مستد معین کامروا و ارجمند باشد ..... و در قسم اول کتاب بهاگوت که از تواریخ معتبر هندوان است مسطور میباشد که موجود حقیقی وجودی است بحدت واحد بی ضد و ند که در السنه مختلفه درخور اعتقادات عباد اسمائی دارد و طریق وصول بحضرت او مشروط بقمع غضب و قلع شهوت و عزل حواس است و آن ذات مقدس موسوم به ناراین درحینی که عالمو عالمیان در آب فرو شده بودند ..... از ناف این شخص اعظم گلی که در السنه مشهور به گول است ظهور کرد و از آن گول برهما پدیدگشت و هم از اعضای این موجود اکبر جمیع مخلوقات بعرضه بروز شتافتند .

در بعضی کتب دیگر است که وجود مطلق بحدت نرانجین یعنی حضرت بیرنگ شخصی را آفریده برهما نام نهاد و او را وسیله آفرینش ساخت و همچنین این ذات معلی بنفس بشن جلوه کرد تا اوتار گرفت و باعث محافظت آنچه برهما آفریده

است که عالمی روحانی به برهما و ویشنو و سیوا هر یک

بقیه پاورقی صفحه ۹۰

در مرتبه بشنیت گشت پس مهادیورا برانگیخت تا آنچه برهما آفریده هنگامیکه حکمت ازلی جهان را از آشکارا بباطن بردن اقتضا کند برافکند ..... برهما مردی است پیر با چهارسر ناراین یعنی "بشن" چکر که یکنوع حربه است در دست دارد و همیشه او اوتار میگیرد و اوتار یعنی ظهور و تعین که نام "اوده" است و ده هم در آخرد ورکلجک برای کشتن معاندین دینی بظهور برهمنی بنام "کلنگی" اوتار مفسد عالم را در کشد و غلبه بر بلجان یعنی مسلمان و پیهود و نصاری نماید ..... و تاهزار برهما معلوم است که بظهور آمدند و این برهمنی هزارویکم برود و در آنوقت دوازده خورشید درخشان شوند و جهان و جهانیان بسوزند و مردم گیتسی بزیر آب در روند و برهمنی دیگر ظهور کند و از سرنو جهانی پدید آورد و همیشه بدینضوال بگذرد ....

و در قسمت دوم بهاگوت آمده . میدع تعالی در بدایت پرکرت یعنی طبیعت را خلعت هستی در بر کرده ..... از چهارده بهون یعنی چهارده خلقت هفت مرتبه به اعالی بدن حق و هفت دیگر به اسافل بدن حق متعلق اند .... و مجموع این چهارده مرتبه بتفصیل با سه مرتبه که باجمال است عبارت است از شخص اعظم که حق تعالی عبارت از اوست از حق سپها یعنی زمان هستی یافت و از طبیعت و زمان پرکرت که عبارت از سمای بوده است پدید آمد و از پرکرت مهت که عبارت از ماده است و از مهت سه آهنکار یعنی خودی وجود یافت که ساتک قوه عقلی و راجس جذب ملایم شهوت و تاس دفع منافی غضب و از راجس حواس پدید آمد و از ساتک ارباب طبایع و خواص موجود شدند و از تاس مشوما



توجه و التجا کرده بنام ایخدای بحق خواند و از هر سه

بقیه پا و رقی (۹) و مسموعات و مذوقات هستی پذیرفت و از این پنج آسمان و هوا و آتش و آب و خاک ظاهرگشت و از سه طبیعت مذکور بشن و برهما و مهیش که سه فرشته<sup>ی</sup> معظم اند بعرصه آمدند و از بهر خالقیت برهما هشت برهما دیگر مرقوم قلم هستی گشتند و مراتب روحانی و جسمانی و علوی و سفلی و جمادی و نباتی و حیوانی شدند و مهیش یعنی مهادیو که سوار بر گاو و مار برگردن است.....

خدای اجل و اول همه خدایان را در لسان ایشان برنجن گویند و اعتقاد ایشان درباره برنجن آن است که اول تنها بود و با او کسی نبود و در ناف او کولی باشد یعنی شجره نیلوفر که هزار برگ دارد و از این شجره برهما پیدا شد برهما شخصی است چهارشخصی از چهار سو و یکی از آن چهار مهارت<sup>ی</sup> هشت دست و کولی در نافش دارای پانصد برگ و بعضی از ایشان همین مهادیو را خدای اصلی شناسند که بر گاو سوار است و برگردنش ماری میباشد و چرم فیل پوشیده بر بدن خاکستر مالیده و لا جرم گاو را اشرف تمام مخلوقات زمین میشناسند و خاکستر مالیدن بر جمیع برهمنان و بزرگان دینی سنت شده چنانچه عورت پوشیده و تمام بدن برهنه بخاکستر از سرگین مالیده است و برخی مهادیو را خدای اصلی و روحی میدانند و گویند سورج یعنی آفتاب و چندر یعنی ماه و اگن یعنی آتش چشمان او میباشد و باد و هوا نفس او و ورعد سخن او.

( دبستان المذاهب )

جواب شنید که ای عالم روحانی کمترین فرقی ما بین ماسسه نیست يك خدا است که بر حسب اعمال آفریدن و نگهداشتن و از هم ریختن سه نوع جلوه کرد و لکن در حقیقت یکی است و هر یکی از آن سه را پرستند چنان است که همه را وفی الحقیقه خدای واحد اعلی را پرستش نمایند ولی معذک تو هندوان بنوع اختلاف هر شعبه<sup>ی</sup> یکی از آنها الهه رابعبات برگزیدند و حتی پرستش برهما متدرجاً کم شد و اکثریت سیوا یا ویشنورا میپرستند و تمثال برهما فیما بین هندوان با چهار رو و چهار دست است بدستی کتاب مقدس و بدست دیگر قاشقی و بدست سوم سبحة و بدست چهارم ظرفی پر آب دارد و تمثال ویشنو نیز چهار دست دارد که بدستی بوقی از صدف و بدست دیگر حلقه ای که چگون میگردد آتشی بیرون میآید که کسی را قوت مقاومت آن نیست و بدست سوم چماقی و در دست چهارم شکوفه میباشد و تمثال سیوا نیز با چهار دست است بدست اول چوکان و بدست دوم ریسمانی که گنهکاران را ببندد و بدست دیگرش چیزی نیست ولی چشمی دیگر در پیشانی و گردن بند از رووس بشری بگردن و چنین استفاد میگردد که هندوان در اعصار اولیه برهما را وحده میدانستند و میپرستیدند و این نوع از تثلیث و تعدد بواسطه بزرگان دین بعداً تقرر یافت

و اساساً خدا در فلسفه هند و بنوع وحدة الوجود حقیقت لا یدرک بی منتھائی است که تطورات و تنزلات و ظهورات لایتناهی کرده و میکند و در تنوعات انفسیه و طبیعیه مختلفه ظهور و تجلی نموده و الوهیتش در هر رتبه مورد ثنا و ستایش قرار میگیرد و در سرودهای مشهوره واردنا «این درا اگنی» و دیگر خدایان همه بمقام اعلی موصوف گشتند و در نشیدهای کثیره کل الہہ بلقب اعلی و مطلق خوانده شدند و بنوع اوضح راجع بتوحید مذکور مسطور است و مزایلتی که در ادیان سامی بین خلق و خالق اعتقاد شد در این آئین نقطه مقابلش میباشد و جوهر الجواهر در عالم هستی و عین هستی نه خارج و جدای از آن ملاحظه و عبادت میشود و لذا هر ذمی وجود خصوصاً هر ذی حیات معلومی در نظرشان محترم است و تمام معابد مخروطی الشكل مرتفع بر بلندیا و کوهها که در آنها بستایش و نشید میپردازند بنام سلوییا موسوم است و پییا نام خداست و مقام اعتقاد و توحیدشان باین درجه میباشد که وجود الوهیت را روح و حقیقت عالم هستی و عالم را جلوه و شهود و نمایش اومیدانند و ارواح بتلاشی ابدان راجع باصل خود میگردند و این صریح عبارت ویید است :

” همان يك خدا میباشد که گاهی بشکل زارع شده بنز

زمین زراعت میکند و نیز آب شده آنرا سیراب مینماید و گله گشته همه را سیر میسازد قوت و ضعف از او است و سس و نیز آتش سر خداست و مهر و ماه چشمان او و هوا دم او و وید کلام او و مخلوقات عقلیه او در زمین پای او است و جان تمام خلایق او است و همه او است..... و با وجود اینهمه امور باز او نهایت قدوس و بزرگ است..... جان و خدا و برهما اصل است و يك است .

و در باب کیفیت پیدایش عالم شهود و آفرینش در کتبش<sup>ن</sup> چنین مسطور است که :

خدای را دو حال است نرگن و سرگن ، نرگن ذات بحت غیب مقدس از وصف و نعت میباشد و گن بمعنی صفت و نرگن بمعنی عدیم الصفة و در این حال و رتبه جز خدا چیزی نه و وجود را شبیه بحالت خواب توان گفت و عالم هستی در عدم و خفا میباشد و سرگن عالم ذات مسع الصفات است و اداره وجود در این حال و مرتبه میباشد که در خدا قوه اسجاد و در برهما قوه غضب بجنبش میآید و صفات سه گانه که ست ، برج ، تم میخوانند یعنی صداقت محبت غضب از او بروز و ظهور مییابد و عالم پیدا میشود ولی اصل وجود لایتناهی و بنام پراژاپاتی (۱) و پیوسته دراز دیاد میباشد .

## نام این آئین و شمه‌ای از انواع فلسفه آن

این آئین قدیم عظیم که نزدیک دو بیست ملیون پیرو صمیمی رسمی دارد و عمرش بیش از چهار هزار سال می‌باشد از آغاز نه بوسیله جهاد و قتال و حتی نه به تبلیغ بلکه بعزت نیروی روح فلسفیش نشو و رواج و قرارتام یافت و تا حال در ادیان و عقاید بسیاری از ملل عالم دخول و حلول نمود و وسعت و حریت در آن بیش از بسیاری از ادیان وجود دارد و بقدری فلسفی و روحی است و چندان از عوالم ماده بمقامی اعلی قرار یافت که دست فیلسوف ترین عقل نظری بدشوار<sup>ری</sup> بحریمش میرسد و آئین اسراری و فلسفی محض توان خواند و با همه عقاید و ادیان که در آن مملکت بمحبت یا با کراه داخل شد هنوز دریای عظیم اسرارزایش بهمان تموج و هیجان برجاست ولی معدلك از طرفی آمیخته با غلیظ ترین عتاسد زائده و پرستشهای پائده و مراسم جامده می‌باشد و از طرفی دیگر پیروانش جنبه روح و ماوراء ماده را با دست گرفته از جنبه زندگانی مادی برکنار و عاطل ماندند چه در این آئین و عقیدت مبداء اول در آئینه هستی و طبیعت میدرخشد که بنام دوا ( Deva ) بمعنی درخشان مینامند و روح

( ۹۷ )

حقیقت و حقیقت جوهر روح است و عالم هستی نمایش روح و براساس و ریشه آن استوار می‌باشد و روح يك و مافوق كل و در كل و حقیقت كل و عین برهمن است و هر که در فکر و اندیشه منقطع از كل اشیا گردد و بانفراد و انعدام شخص اصلی برگردد و در روح وحدت قرار یابد جاوید شود و تواند گوید من برهمن بزرگ و فنا ناپذیرم ولی بعزت قدمت و فقد تاریخ ، مؤسس اصلی و کیفیت و تاریخ اولی آن معلوم نیست و تألیف و تعالیم مدونه اش منتسب بقدیسین و اعظام عدیده شان است لذا این آئین انتساب بنام اولین برهمن خداوندگار قدیم و عظیم بدون معلومیت شخصی یافته بنام آئین برهمنی خوانده میشود و از مابین شش مذهب و طرق فلسفی هندوان که هر یک نیز بچند شعبه منقسم اند سه اسلوب فلسفی بنام سانکھیا (۱) و دانتا (۲) نیایا (۳) مشهور است اما اسلوب سانکھیا کاپیلا (۴) نام آنرا بر دو اصل تأسیس نمود و در کتاب شهیر بهگوت گیتا (۵) مختصری از آن و مختصری از فلسفه یوک و غیره ذکر یافت و نیز ذکر کاپیلا و دو اصلش در قوانین مانو آنگاه در یوینایشاد (۶) هست و از این معلوم میشود که تأسیس این فلسفه در عصر برهمنان و تقریباً ۲۷۰۰ سال قبل از این بود و شخص مقدس

(1) Sankhya (2) Vedanta (3) Nyaya (4) Kapila

(5) Bhagavat- Gita (6) Upanishad

مؤسس این فلسفه کاپیلا تجسد ویشنویاگنی دانسته شد و این فلسفه سانکھیا کاپیلا در کثیری از آثار ادبیه هندوان می باشد و مخصوصا در کاریکا یا بعبارۀ اخری سانکھیا کاریکا است که متعلق به ایسوار در کیشنا می باشد و مرکب از ۸۲ <sup>حمله</sup> تاریخی مع التفسیر است و برای دلالت بر قدسیست کاپیلا و اهمیت تعلیماتش در عصر اقدم همین بیان مسطور در یوپا نیشاد کفایت می نماید که خدا مصدر تمام وجودات متنوعه متفاوت از آغاز پسر خود کاپیلا را با انواع معرفت تغذیه کرد و از هنگام ولادتش در نظر داشت بهاگواتا پورانا کاپیلا را یک تجسد ویشنو کند و از پنجمین تجسدش کاپیلا سانکھیا را که جمیع اصول را تجدید نمود ظاهر کرد و فلسفه ودانتا که غالب و متداول تر از همه است در شرایع مانو و در یوپانیشاد خصوصا در برهما سورا که منسوب به ویاسا می باشد مذکور است و اسلوش در یوپانیشاد تأسیس یافت و چون از فلسفه کاپیلا تنقید کرده غالبا وقت خود را در ابطال آن صرف نمود البته تاریخ تأسیسش بعد از آن فلسفه می باشد و نیایا در ساترا ، گوتما و کاناد تأسیس شد و هر سه فلسفه قدیم اند و راهی بنوع علم و یقین درباره مؤسس و زمانش نیست و در اموری چند متفق و در دیگر امور متخالف می باشند و دست بر همنانی وضع شدند که خویش را متبحر در دین

دانسته و یدرا را مافوق کل کتب احترام و بپند و وثیقت تعظیم و تجلیل تام مینمودند و طاعات و عبادات روزانه را انجام داده حدود علو مقام طبقه خود را محفوظ داشتند و حکمت و فلسفه عبادت را مبین کرده و چنین بیان نمودند که با اینکه خدای اعلی جز یکی نیست انواع عبادت اندر اگنی ماروتس و غیرها موجب نیرو و قیام بر این توحید عالی میگردد و هر سه فلسفه هم جنبه نظری دارند که عالم هستی چگونه پیدا شد و هم جنبه عطفی دارند که ما چه کنیم تا از شرور عالم کون نجات و خلاصی حاصل کنیم و هر سه وجود و زندگانی را شر ملاحظه نموده تناسخ رایگانه وسیله نجات دانستند که بمرور تجسّدات و تغیرات براحت ابدی اعلی توان رسید و موجب این نجات در معرفت کامل حقیقت یافت میشود و نیز هر سه معتقد بقوه و افکارند و فقط افکار و احساسات را جوهر می شمارند و عالم محسوس ماده و زمان را نمایش سرابی میدانند اما در موضوع فلسفه نظری در فلسفه ودانتا یا سیمان ( سیمان بمعنی تحری و تجسس است ) عالم را ناتج از مبد و واحد سرمدی قائم بالذات دانست که آن خدا برهما است و جز آن وجود احد و احد چیزی نیست و ماسوی مایا یعنی وهم صرف می باشد و فلسفه سانکھیا دو مبد سرمدی قائم بالذات قائل شد یعنی نفس و

طبیعت و فلسفه نیاسا سهاصل دائم خود موجود را معتقد است  
 ذرات اصلی و نفوس و خدا و در فلسفه عملی هر سه متفق اند  
 که نفس بوسیله معرفت از بدن یا ماده یا طبیعت آزاد و مفارق  
 میشود و عبادت کافی بلکه مفید نیست و حتی مضر است  
 چه موجب هوی و آرزو میگردد و فقط معرفت میتواند نفس را  
 براحت و صلح قطعی وارد نماید و هر سه متفق اند که نتیجه  
 هوی و خواهشهای نفسانی تناسخ یعنی عبور و مرور نفس از  
 ابدان مختلف بشری میباشد و تامل تیکه هوی و خواهش  
 زائل نگردد این انتقال و مهاجرت برای نفوس انسانی در  
 ابدان هست آنگاه بخیر و آسایش میرسند .

در کتاب مانو چنین سطور است : " هرکس از برهمن  
 بدزد در ولادت ثانیه انگشتهای دستش بمرض مبتلا خواهد  
 شد و آنکه میگساره سیه دندان شود اگر جامه‌ای بدزد  
 مهروض و اگر اسب بدزد لنگ و اگر چراغ بدزد نابینا"  
 و در شاسترمانو است : " هرکس غله را که هنوز از خوشه بر نیاید  
 بدزد در کالبد موش تولد یابد و اگر آهو بدزد گرگ شود  
 و اگر میوه میمون گردد ."

و در اگنی پوران است : " آنکه از ولادت انسانی محروم  
 و مهجور شده در مخلوقات دیگر تولد یافت بعد از هشتاد و یک  
 تولد و انتقال باز در جسم انسانی متولد میگردد . و قسمت

اول میمانسیا در عبادات و رسوم و تقالید و احکام و وید  
 است و قسمت دوم معرفت برهما را تعلیم میدهد که برهما  
 واحد و مطلق و نامتغیر و سرمدی است و او اول مبادی خمس  
 میباشد و چهار دیگر هوا، آتش، آب و زمین است و از آنها  
 اعضاء خمس کُل جسمانیات ناتج شد و نفس شراره‌ای از آتش  
 مرکزی برهما است که چندی از او جدا گشت و بالاخره با  
 با و متصل و مستغرق میگردد و در سواموند است که برهما  
 قبل از کُل اعصار بود همیشه خویش را در جلال ظاهر  
 میساخت و هر چیز رفیع و مهم با و تعلق دارد و وجود و عدم  
 همه با و است و در یوپانیساد است : برهما را چگونه توان  
 توصیف و تعریف نمود که نه معلوم است و نه غیر معلوم و چگونه  
 او را در الفاظ و عبارات توان گنجاند که بیان با و هستی یافت  
 برهما که من میاندیشم فکر با و راه ندارد و فکر و همه اشیا  
 بواسطه او بعرضه ظهور آمدند . برهما که من میدانم بچشم  
 در نیاید و چشم با و می بیند برهما است که اگر گمان بری  
 او را می شناسی او را کم می شناسی ، کسیکه او نزدش مجهول  
 است او را می شناسد و کسیکه او را معروف میدانند او را نمی شناسد  
 هرگز بدیده و خرد و توصیف با و نتوان رسید و فقط کسی او را  
 دریافت که او است او است میگوید و او را در جوهرش  
 شناخت و جوهرش وقتی آشکار میشود که چنانچه هست ادراک

گردد و آن حقیقتی که متحقق است اصل و اساس کلّ اشیا است .

در کلام سانکارا استاد بزرگ فلسفه و دانتا است :  
 " منم برهما ی بزرگ ابدی قدّوس مجرد واحد و دائم باسط  
 موجود بلانهایه و کسیکه قلب خود را از کثرات خالی و  
 نفسش را مجرد ساخت و بعزلت نشسته هوی و آرزو و شهوا  
 را دور ریخت میداند که او روح واحد و ابدی است و منزّه  
 و مقدّس از حدّ و مقدار و عرض و طبیعت میباشد و لذا بموجب  
 این فلسفه عالم موهوم و سراب و خرابی است و نفس ناطقه نیز  
 چنین میباشد ولی جوهر نفس از برهما است و چنانچه بدن  
 در عناصر مادیّه منحلّ میشود نفس در برهما منحلّ خواهد شد  
 و اولم یلد و لکن یموت میباشد و او را ماده و ماهیّت  
 علیحده نیست " .

فیلسوف ویدانتائی معتقد است که همه نفوس بشریّه  
 از خدا صادر شدند و همه بعد از ممات متعاقباً در ابدان  
 متعدّد ده وارد و مهاجر میشوند و فقط آنانکه بمعرفت الهیّه  
 میرسند بهرود در خدا بجزای خود و مال سعید واصل  
 میگردند و تمام شخصیت از میان میروند و مدّت و کیفیت  
 و رجوع ندارد و طریق وصول بآن فقط ادامه توجّه ، معرفت  
 و تخلّی از حواس و حتی از قوه متفکره میباشد که شخص

مرتاض مماثل برهما و مانند آینه مصفی و مصیقل از ظلمت و  
 زنگ و پاک از شهوات و تأثرات خارجه و از خطایا و معاصی  
 خواهد شد و چنانکه گفته اند آب ترك کاهورا نمیکند گناه  
 نیز آنکس را که خدای را میشناسد من نخواهد نمود  
 و زبان حال و قالش این است که : منم برهما منم جان عالم  
 من سرمدیم کامل خود موجودم غیر منقسم در نشاط و سرورم  
 و نظریان اسلوب فلسفی که فقط معرفت نفس را بخدا متحد  
 میسازد این سؤال راه مییابد پس ثمر اخلاق و اعمال  
 چیست ؟ و جواب اینکه تأثیر در تناسخ و ترفع از درجه  
 سفلی بعلیا دارد و راه استفراق و انحلال را تهیّه  
 مینماید .

و اما اسلوب سانکھیا کاپیلا برخلاف اسلوب و دانتا و  
 اصل واحد است بلکه بنای آن بر دو بعد میباشد که  
 هردو غیر مخلوق و سرمدی هستند یکی طبیعت و دیگر  
 نفس یا نفوس که متکثر و عاقل و در کلّ اشیا مقابله  
 طبیعت موجود میباشد و از اتحاد آن دو کلّ عالم محسوس  
 حاصل گردید و اینان اسلوب خلقت باراده الهی را چنین  
 ردّ کنند که نفس میل و اراده دلیل احتیاج و عدم کمال  
 است پس اگر خدا میل کرده عالم را خلق نماید او غیر قادر  
 خواهد بود چه اگر توانا میشد این میل و آرزو در او نبود

و در این فلسفه خدایان معروف بهمان اسامی برهما  
 ایندرا و غیرهما اند و موجودات محدوده از نفوس انسانیّه  
 میباشند گرچه در طبیعت علیا قرار دارند و نیز در این فلسفه  
 هر نفس انسانی بد و بدن ملبس و ملفوف است یکی جسد  
 داخلی اصلی قوه شخصیت بخش که مانند نفس ابدی است  
 و یا او در تمام انتقالات با بدن همراه میباشد دیگر جسد  
 مادی فرعی ساخته از پنج عنصر اتر، هوا، آتش، آب  
 خاک که مکتسب طبیعت است و نفس از آن آزاد گردد  
 و طبیعت آن نیست که ما احساس مینمائیم بلکه عنصری مادی  
 نامحسوس کامن در همه میباشد و فقط بعقل دانسته میگردد  
 و نفس چنانچه بمعرفت ترقی و تصاعد مییابد نیز بمعرفت  
 آزاد میشود و بعبارة آخری عالم ماده که زائیده ای از اتصال  
 نفس بطبیعت است فراهم از سلاسلی شد که طبیعت خود را  
 بهرنجاتِ نفس به بند کرد و همینکه نفس از آنها با مجاری  
 معرفت بینائی یافته جوهر منتهی را ادراک نماید، عالم  
 ماده منطقی شده نفس با طبیعت آزاد میشوند و کاپیلا  
 عالم هستی را بچهار نوع تقسیم کرد: نامجمول و ناجاعل،  
 جمعیول و جاعل جمعیول ناجاعل جاعل نامجمعیول و  
 طبیعت را که اصل تمام کائنات است از نوع اخیر و نفس را  
 از نوع اول شمرد و فلسفه نیاسا از کاپیلا این تفاوت دارد

که مبداء سوم ابدی غیر قابل الانعدامی را نیز پذیرفته  
 آنرا اساس ماده قرار داد و وجود نفس اعلی برهما را چنین  
 تعریف نمود که عالم و قادر علی کلشئی است و نفوس ممتلا  
 از یکدیگر و ابدی و دائم الانتقال در ابدان و بر همان طریق  
 بمعرفت آزاد میشوند و روش بودائی قریب با سلوب نیاسا  
 و ایوارجا در این فلسفه که بمعنی آزاد شدن و استخلاص  
 است قریب به نروانا در اسلوب بودائی میباشد و توان گفت  
 که غالبا در این آئین دو اصل در مد نظر میباشد یکی  
 برهم که اساس عالم و دیگری آتمان که اساس وجود است  
 و برهم جز تصاویر و تظاهراتی نیست که اطراف ما را فرا  
 گرفت و همین تار و پود عالم است که بر نتیجه افکار ما پدید  
 آمد و در ما این فکر ایجاد شد که بدان صور خارج از محیط  
 خود عقیده پنداریم و آتمان روح است که در همه میباشد  
 و تظاهر دهنده ذات است که بواسطه مامعرفی شد و مابین  
 برهم و آتمان نسبت و شباهت وجود دارد و خوبی رها کردن  
 عناصری است که موجب جدائی ذات از عالم میشود و  
 جستجوی چیزی است که آنها را بهم پیوند و عبارت از محو  
 در حقیقت مطلق و فنای وجود میباشد و بدی نتیجه تعذر  
 است و از این پیدا میشود که ذات از عالم جدا شود و با عالم  
 یکی نباشد.

## کتاب مقدسه برهمنیان

کتاب مقدسه و آثار کتبیّه قدیمه چنانکه بسیاری نامبرده شد در این آئین بسیار است که بقهقری اقلّاً از بیست الی کمتر از سی قرن قبل میلاد نسبت داده شد ولی بنوعی که بیان گردید حاوی تاریخ و اعداد سنویّه نیستند و در درجه اولی واهم ویدهای اربعه مذکوره اند که مشتمل بر اساس این آئین از قوانین و فلسفه و سرودها و دعاها میباشند و سبقت و قدمت دارند و برپایه و اساس عقاید آریانی قرار گرفتند (۱) و چنانچه قبلاً ذکر شد اساس تاریخ هندی را توان گفت که از چناندر اگوپتا شروع میشود و تمامت امور قبل از آنرا افسانه مانند باید خواند و مؤلفین هند و وی را مؤسس سلطنت در حوالی کنک بلافاصله پس از غلبه اسکندر یاد کردند و مظنه چنین است که هندوان در اوقاتی که ریگ وید ( معنی تحت اللفظ وید مدح و حمد و تسبیح است ) قدیمتر کتب خود را فراهم میکردند نوشتن نمیدانستند و در آن یکهزار و ده سرود ابداً زکری از نوشتن نیست حتّی

(۱) بند اول ریگ وید در معرفت خدا و خلقت و حیات و مآ Rigveda  
 دوم یچروید در شریعت  
 سوم سام وید در علم موسیقی و تلاوت ویدیان  
 چهارم اتھروید در جنگ و تیراندازی است  
 Atharaved (دبستان المذاهب)

(۱۰۷)

در عصر برهمنان که پس از عصر وید بود باز اشاره بکتاب دیده نمیشود و کار برهمنان چنین بود که فلسفه و تعالیم و سرود را از حفظ و لساناً میآموختند و بعد از پیدایش کتابت نیز ممنوع از آن بودند که وید را بنویسند یا از روی کتاب بخوانند و لغات کتابت و کاغذ و قلم و مرکب و امثالها گویند در سنسکریت قدیم یافت نشد و جدیدترین سرودها آن وید در صد هاسال قبل از میلاد مسیح بتدریج و برخی دیگر اقدم از آن فراهم شد و از قوای معظم پرستش قدیمترین ویدها ایندرا جوهر هوا است که قدیمترین معبودات میباشد و سرودهایش شبیه سرودهای مزامیراز کتاب مقدس عبریان است و پس از ایندرا اگنی (۱) حقیقت آتش است و چنانچه ایندرا قوه محرکه در فوق اعتبار شد اگنی قوه محرکه در زمین قرار گرفت و وارونا (۲) قبه آسمان و میترا که آفتاب باشد با وارونا در سرودهای ویدی توأم است و در وید دعا و نمازی برای ستارگان نیست ولی اوروا یعنی فجر موضوع عبادت بزرگ بود و رودرا قوه در رعد بعضی معتقدند که همان سیوا است و عبادت او معبود سیوا و ویشنو بنوعی که اکنون فیما بین هندوان است مدّتی طولانی بعد از عصر وید پیدا شد و فقط نام ویشنو بکرات

(1) Indara-Agni (2) Vapuna



در وید ذکر شد و سه قدمش که آسمانرا مساحت نمود در آن مذکور میباشد ولی عبادتش بعداً بمیان آمد و اساساً عبادت در وید بنوع ابراز علاقمندی بطریقی ساده میباشد و ادعیه و قربانی کم داشت و سرود و مزامیر هم بعمل میآمد و آنهمه صور و مجسمات شگرف که در معابد پرستش میشوند و علاوه مهر و ماه و انجم و آتش به برهمنان و درویشان جوکی نام و گاو و فیل و میمون و شتر مرغ و انواع درختها نیز سجده و ستایش مینمایند چنانکه ذکر شد در آغاز بمنزله صفات و قوای پرابرهما و یانیروهای شعب الهه اصلیة معظمه مسطور بود ولی توده آنها را پرستش گرفتند و شمار معبودات هندوان را باصرف نظر از این که گاهی القاب و اسامی متعدّد و مسمی واحد میباشد سی و سه گفتند و عده از آنها را از اناث شمردند و پس از ریگ وید مذکور ساما وید و سوم یا جور وید و چهارم آتا و وید میباشد .

دیگر از کتب مهمه هندوان کتب ارجمند مانوارتالیفات دوره برهمنی است که تقریباً بنای شرایع عمومیّه شان میباشد و مدتی طولانی پس از عصر اقدم دوره وید یعنی تقریباً ۹۰۰ یا ۱۰۰۰ سال قبل از مسیح نوشته شد و تا آنوقت نامی از ویشنو در میان بود ولی سیوا ابداً مذکور نگردید و در این دوره مانو نژاد آریان که بنوع مذکور در درّه کنگ

سکونت میکردند بتدریج جامعه شان منظم گردید و از اوضاع شعبانی بحالت يك جامعه ثابتی منتقل شده دارای شرایع گشتند و نخستین بلاد خود را بنا کردند و سلطه برهمنان بدرجه علیا قرار گرفت و الوهیت اعلی بنام برهما ثابت گردید و قربانی برجای بود و بدست طبقه روحانی بعمل میآمد و احراق زن بیوه در شرایع مانو نبود بلکه بعداً در مهابارا جلوه نمود و مانو واضع این شرایع که در عصر برهمنی میزیست غیر از مانو ابوالبشر مانند مسطور در وید است که از طوفان جهان گیر بوسیله کشتی که از ماهی ساخت نجات یافت و دوماهی را قبلاً در مدتی نگه داشته بود و يك حجم بزرگی نمودار تا چون طوفان شد مانند دو قایق متصل بهم نمود و وی را بکوه رساندند و این مشروحاً در کتابی از برهمنان مذکور است و گویا همین نام مانو را بعداً بر مدون مذکور شرایع نهادند .

دیگر از کتب مقدسه هندوان کتاب اوپانیشاد است که نامش در کتاب مانو مذکور میباشد و معدلك بعضی گفتند که شاید تقریب پانصد سال قبل از میلاد مسیح بعصره آمد و نیز گفتند که در ظاهر اسلوب فلسفه آن بخلاف اسلوب و راههاست یعنی حیات دنیوی را منبع شرور و مفساد و گرفتاریها و زشت و نفرت انگیز میگیرد و نیز مثبت کارمه و تناسخ

میباشد و اعمال انسانی را در طول زندگانی چون حلقه‌های زنجیر بیکدیگر پیوسته می‌شناسند که نفس را مجبور بحیات شیرین دیگر در اینجهان میسازد مگر آنکه بقوه حکمت و معرفت رشته های حیات پی در پی قطع شود و محکوم بتکرار تجسد نگردد و کتاب برهمانا که در فاصله قرن نهم و هشتم قبل از میلاد رواج گرفت نیز چنین است و نزد پیروان این عقیدت در عصر حاضر خوانده میشوند و این گروه که آنها را پیروان پیوپانیشاد مینامند باین فلسفه بنظر عظمت و اهمیت کامله می‌نگرند و آنرا مافوق دیگر فلسفه‌ها میدانند.

دیگر از آثار مقدسه شان دو کتاب اشعار قصصیه بنام رامائنا و مهلبهاراتا میباشد که بغایت فصیح و جذّاب و متداول است و اولی تقریب پنجاه هزار بیت و نهایت احترام نزدشان دارد و رامای جوان را که تجسد ویشنو و تبمید شده و سکنایش در مهد مرکزی است و محارباتش را با جبّاران و جنّیان جنوب برای استرداد زنش شرح میدهد و شاید آن حکایات راجع بیک سلسله محاربات واقعه بین مهاجمین آریان هندوستانی و ساکنین اصلیه باشد و موحاوی تقریب بیست هزار بیت و منقسم بهشت بخش بزرگ است و گمان می‌رند که جامع آنها ویاسا است که پوران‌ها و ویدها را جمع نمود و این افسانه بغایت قدیم بنظر می‌آید که اشاره

بتاریخ و سرگذشت اولی هندوستان مینماید و در ضمن کتاب بزرگ مهلبهاراتای مذکور کتابی کوچک بنام بهاگوت گیتا (۱) سابق الذکر قرار دارد که باصطلاح شرقی و غربی آنرا انجیل هند یا انجیل کرشنا یا نشید الهی یا سرود سعادت نامیدند و شامل سخنان کرشنا خداوندگار هند میباشد و حکایاتی در باب زندگانی کرشنا دارد با جذّابیت و دلفریبی و استماعش صدای فلوت شبانان و مشاهده اش رقص آنان را و بودنش در حر سرای شامل شانزده هزار زن و یکصد و هشتاد هزار پسر و معاشرتش در مابین شبانان و عشق بازیش با محبوبه اش رازا و ظهور و تجلیاتش در این عالم که غالباً بغایت دلکش و پرمعنی و پرتأثیر است. و بهاگوت گیتا دلپسندترین اشعار دینی هندوان بشمار می‌آید و در مابین توده هند و ارجمندتر از سایر کتب فلسفی و عقلانی است چه خرد و عاطفه را باهم براه میبرد و منظومه ای است که عشق و جذبه را پرورانده و بجانب الوهیت میکشاند و خدائی را در لباس بشری مرتبط با افراد انسان کرد که عشق میورزد و عشق بزندگی و تعلق بکار و انجام تکلیف میآموزد و اعمالی را که هیچ غرض و نفع شخصی محرک نباشد شریفترین وظیفه انسانی قرار میدهد. بالاخره مذاهب و طرق و عقاید

فلسفیه هند در این مقالات کرشنا مقایسه شده راه راست را مزج آنها قرار میدهد از آنجمله گوید هیچیک ازد و روش معروف سانکھیا که نجات بشر را در علم و معرفت قرار میدهد و مذ هب جوك که نجات انسان را از راه عمل و ریاضت میگیرد کامل و تمام نیستند و سرحد کمال و وصال نمیرسانند و باید از راه عشق و اخلاص پیشرفت و عشق کلید نجات میباشد و باید کرشنا را که خدائی در لباس بشر است دوست داشت و تاریخ نظم بهاگوت گیتارا که بتحقیق معلوم نیست بعضی در قرن سوم قبل میلاد مسیح گرفتند و بعضی از آن اشعار در قرن ثانی بعد میلاد تجدید نظم یافت و شامل هفتصد بیت در لغت سنسکرت است و بهیچده فصل و مقاله منقسم میباشد و نزد هندوان عزیزترین و مقدس ترین تعالیم حکمتی و اخلاقی شمرده میشود و از جمله کلمات او است :

” هرکس بقدر عقل و هوش خود مرا که خالق آفرینش دوست میدارد و بموجب معرفت و استعداد خود میپرسد و من نیز باندازه کوشش و دانشش او را بخودم تقرب میدهم و نیز لایتناهی و فضا فقط در معاملی هستند که میتوانند از لایتناهی اطلاع یابند و همچنین خداوند است که فقط میتواند بر احوال خداوند واقف شود و نیز از برای هیچیک از موجودات مرگ نیست زیرا کلیه آنها در خداوند گنجدند ”

عقلاء معرفت جویان و مردگان بهیچوجه از وضعیت خود افسرده خاطر نمیباشند زیرا هرگز نه من و نه تو و نه هیچیک از موجودات نخواهیم مرد و عموماً همگی پس از مرگ باقی خواهیم ماند و نیز من چندین مرتبه تولد یافته ام تو نیز همینطور منتهی من تمام آن تولدها را در نظر دارم و تو فراموش کرده ای گرچه من ذاتاً تابع و رهین مرگ یا حیات نمیاشم مع هذا در مواقعی که پاکدامنی و راستی در این عالم رو به پستی رفته تنزل میکند و ظلم و شرارت غلبه مینماید در اینگونه مواقع است که من ظاهر و مرئی و در قرنهای مختلف برای گستردن سایه عدل و رفع شرارت و ظلم و سیاست جفاکاران و ارشاد حقیقت دوباره آشکار میگردم . و نیز شخص باحقیقت و متدین که بدین عالم قدم گذارد باید تحت شکنجه ها و ضربتهای شیربان خورد شود تا آنکه دارای قدر و منزلت شود زیرا درخت صندل که هنوز خورد نگشته رایحه خوش او در آن مخفی است ولی همینکه شکسته شد اول چیزی را که معطر میسازد تبری است که بدان اصابت نموده و در حقیقت دشمن او بوده است و نیز هرگاه توفیق بانیکان معاشرت و آمیزش نمائی سرمشقهای اعمال تو بی فایده خواهد ماند و مادامی که در میان منکرین حقیقت و شیربان زندگی میکنی بهیچوجه ترس مرگ را بخود راه مده و ایشان را براه حق

ونيك هدايت كن . شخص پاكدامن و باتقوى مانند درخت  
عظيم الجثه قطورى است كه نباتات كوچكتر از خود را بوسيله  
شاخ و برگها كه بمنزله سايمان است محافظت و محارست  
مينمايد و يكنوع طراوت حياتى مخصوص بايشان ارزانى  
ميدارد و نيز بديهائى كه ما بديگران رسانيم مانند ساپه‌اى  
كه دنبال جسم ما حرکت كند هميشه و درهمه جا ما را دنبال  
ميكنند و بالعكس كردار نيك و محبتى را كه ميرسانيم به نجاج  
وفلاح ما فوق العاده كمك خواهند نمود و نيز اكنون اسرار  
بزرگ حيات را من بر شما ظاهر ساخته و فاش نمودم شماها  
نيز بنوبه خود آنها را بغير از اشخاصى كه مايه فهم آنها را  
دارند بكسان ديگر ابدآ اظهار و ابراز ننمائيد . مرام و مقصود  
را شما ميفهميد ولى سائرين درجه ادراك آنها ندارند آنها  
فاقد دیده بصيرت اند و فقط روزنه كوچكى از آنها مشاهده  
ميكنند .

و ديگر از كتب هندوان شش شاستر محتوى تفسير  
و تفصيل كتب ويد و نيز هيچده پوران حاوى يك مليون  
و ششصد هزار سطر يا از يميران بنوع كشف و الهام و يا از  
برهمنان در اوقات رياضت و تفكر و مراقبه صدور يافت مشتمل  
بر قصص و اساطير و افسانه ها راجع بطوفان عالم وغيره است

و تعلق بمدتى قريب دويست سال دارد و شايد در بيست و  
يك قرن قبل در اثناء اختلافات و منازعات بين برهماييت  
و بودائيت شهرت يافت و گفته اند اولين قسمت كتبى  
حقيقى هند كاربودائى است و تعلق بسه قرن قبل از مسيح  
دارد و در پوران هاى مذكور كه غالبا نسوان هند ميخوانند  
نسبت به برهما و نسبت به وشنو و سيوا يا مهاديو و نسبت  
به رام و نسبت به كرشنا نظائر آنچه در تواريخ عبرانيان  
راجع بآدم و حوا و اولادشان و راجع بلوط است مسطور  
مياشد و ميتوان استنباط نمود كه همه آنان و كشن و غيره  
از راجه ها و بزرگان كشورى و روحانى بودند و در وصف  
برهما و وشنو و سيوا و غيرهم و نيز در كيفيت خلقت بنوع  
اختلاف و افسانه و مرموز ثب است كه احتياج بتفسير و  
تطبيق دارد چنانچه مدتى ايندرا بوصف خداى اكبر  
ستوده شد و دوره اى اگنى در السنه شعراء بوصف خداى  
اعظم ستايش شد كه گويا جز او نيست و در بعضى مسطور كه  
برهما و ويشنو و مهيش يعنى سيوا هر سه از بطن آوشكتى  
ظاهر شدند كه آن هر سه را شوهر خود گردانيد و در بهاگو  
پورانا است كه از ناف ويشنو گلى برشكفت و در آن گل برهما  
پيدا شد و در ديگرى مذكور است كه از آوشكتى ماده  
وتخمى پيدا شد كه از آن وشنو پدر سيوا برآمد و در ديگرى

که برهما سیوارا بیافرید و در دیگر است که برهما و  
 ویشنو و سیوا از ناراین بدین طریق بوجود آمدند که برهما  
 از جانب راست و وشنو از جانب چپ و سیوا از وسط پدید  
 گردیدند و غالباً مقام رام و کرشنا اوتار ویشنو بیان شد .  
 در جای دیگر مسطور است که روزی ویشنواز روی تفاخر  
 گفت منم خدای همه و کرشنا شنیده او را بخلق فرورد .  
 و در بعضی مقامات نوشته شد که برهما علة الملل بدینار آشکا  
 ساخت . و در جایهای دیگر وشنو یا سیوا یا کرشنا باین  
 مقام مسطور گردیدند و نیز زمین به پشت لاک پشت یا مار  
 قرار دارد و محیط زمین دوست کرور میل و کوه افسانه ای  
 سمیر سیصد هزار میل مرتفع و بیخش شصت و چهار هزار میل سطر  
 و پهنای قلّه اش یکصد و هشت میل و بر فرازش وشنو و سیوا  
 و ایندرا و غیرهم قرار دارند و به اطراف آن کوه کوههای  
 دیگر است که هر درخت از درختان بر بالای آنها چهار هزار و  
 چهار صد میل بلندی دارد و هشت دریا دریای شور دریای  
 شیرینیشکر دریای شراب دریای روغن دریای شیر دریای  
 دوغ دریای آب شیرین پیرامون کوه سمیراست و نام برهما  
 بوصف خالق کلّ اشیاء و خصوصاً علماء دین و نام ویشنو  
 و مراتب سه گانه اش طلوع و ظهر و غروب و باوصاف مرقاة بزرگ  
 و مقیاس عالم و منجی و مجدّد حیات و حافظ خصوصاً حافظ

آسمان اعلی و نام مهادیو باوصاف تند خو و خدای رعده  
 و متدرجاً بعنوان سیوا و همچنین نامهای رود را واگنسی  
 در وید و کتاب مانو ذکر شدند و بالمآل تجسد برهما که  
 خالق اشیاء میخوانند دارای چهار سر با ریش و نیم تنه  
 سفید میباشد و او ست که نوشتند تخم مرغی را بشکست و از  
 نیم پوست آن آسمان و از نیم دیگر زمین را بیافرید آنگاه  
 خودش را بدو اصل نر و ماده تقسیم نمود و از ترکیب آن دو  
 اصل مانوا اسوایا مبو و متولد شد و جهان ۹ جنبش و حرکت  
 حاصل کرد و او خود باستراحت پرداخت . و ویشنو زیبا  
 صورت و باشهوت و عامی است و در آغاز در آسمان و روی بال  
 سحرآمیز یک پرند بود و حافظ و نگهبان جهان است که  
 برهما خلق نمود و زن او لوکسما نام رب النوع عشق و حا  
 میباشد و ویشنو در موقع لزوم محض نجات ارواح بزمین میآید  
 و تابحال بابدان مرد قد کوتاه و نیز ماهی در طوفان هند  
 و شیر و خوک ظاهر شد و باری دیگر در آخرالزمان آشکار  
 گردد . و سیوا خدای مرگ و بی رحم و باشهوت و خوشگذران  
 میباشد و ناگهان ظاهر میشود هلال ماه روی سرش و امواج  
 رود کنگ در میان گیسوانش میغلطد تجسدش دارای سه  
 چشم و چهار بازو و زیر گوی آبی رنگش زهر بوده و گردن بندی  
 از رووس انسانی برگردن دارد و زنهایش پاروا رب النوع

کوه و گالی و دونکا نام دارند و او گاهی در برفهای کوه  
 هیمالیا و گاهی در قبرستان و گاهی هم برقص های عاشقانه  
 میپرداخت و از خدایان دیگر گانسا سرش مثل سر فیل است  
 و نیز اگنی و اشجار و احجار و حیوانات و ارواح مقدّس  
 بسیار که میپرستیدند تا آنجا که محاربات و طائفه آریانی  
 هند و مشهور بشمسی و قمری مسطور در راما برهما تهما  
 وقوع یافت و در آن بین توحید برهما و شنو سیوا بیک خدای  
 اعلی باقوه خالق حافظ مخرب تنظیم گشت و شاید در بحبوحه  
 منازعات با بودائیان صورت اتحاد سه گانه موجود الحال  
 تحقّق یافت ولی بی شک اساس این عقیده در وید است و  
 عبارت چنین میباشد که وجود اعلی در سه مقام موجود  
 است خلق و حفظ و تخریب و چون پس از انقضاء نه قرن  
 کشمکش بین برهمنان و بودائیان از سال پانصد بعد میلاد  
 مسیح تا سال یک هزار و چهارصد بالاخره برهمنان غالب  
 و بودائیان خارج شدند این اعتقاد اتحاد ثلاثه در واحد  
 در سراسر هند وستان منتشر گردید .

### شّمه ای نقل از کتب و شریعت برهمنیان

از مسطورات در ریگ وید مفاد این عبارات قدیمترین

و موثرترین قصّه آفرینش میباشد :

در آن هنگام نه عالم بود نه فضا نه چیزی دیگر فوق آن  
 نه چیزی در جایی محیط و نه محاط و نه مرگی و نه بقائسی  
 و نه امتیاز روز و شبی بلکه فقط آن یگانه موجود بالذات متحقّق  
 قائم بجوهر خود و جز او چیزی نه و عالم در ظلمت نیستی  
 نهان و کثرات در قشر مخفی و مستور و بقوت اراده انتاج  
 گردیدند نخست در فکر مشیت اولیه صورت بست آنگاه  
 بذر اصلی نتیجه بخشید و حکماء آنرا در عالم خود بعنوان  
 عقل پذیرفتند و شمع روشن آن فعالیتهای خالصانه  
 در وسط و بالا و پائین امتداد یافت و آن قوه انتاجیه اراده  
 و ماده شدند و طبیعت که در جوهر خود مستند و متکی است  
 پست تر و آنکه طبیعت با او مستند است مافوق میباشد که  
 بطور قطع میداند ، و که در این عالم ادعا تواند کرد که عالم  
 هستی کی و چرا بعمل آمد ؟ باز که میتواند بداند کسی  
 نتاج شد و کی این عالم وسیع طلوع نمود ؟<sup>۱۱</sup> نیز در آن کتاب  
 بدین مضمون است :

(۱) قطعه ۱۲۹ ریک و داراچنین ترجمه و تبیین کرد نیر  
 درید و خلقت نه چیزی بود نه نبود یک چیز بود (بسانسکر  
 طاد و عبری هو) عشق به شهود آب ازلی را پدید آورده  
 مستغرق در ظلمات سپس اراده کا ما پیدا شد .  
 در حدیث قدسی معروف : کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف  
 فخلقت الخلق لکی اعرف .

مردم ویرا ایندرا میترا وارونا اگنی مینامند و او که یکی است و حکماء او را طرق مختلفه میگویند ویرا اگنی یا ما ماتاریسوان میخوانند. در آغاز نور طلائی اصلی طلوع نمود او یگانه خدای مولد گل است او ست که زمین و آسمان را پیا داشت و او ست خدائی که بسوی او ماسا قربانیش را باید تقدیم داریم او ست که جان بخشید و قوت عطا نمود و گل ارباب اولوالانوار برکت او را مسئلت دارند جوارش بقا است و سایه اش ممت مییابد او ست خدائی که باو ما باید قربانی خود را تقدیم داریم او ست که بقدرت خود یگانه مالک تنفس و بیداری عالم است و او ست که گل را چه حیوان و چه انسان حکومت مینماید او ست خدائی که ما باید باو قربانی تقدیم نمائیم او که جبال مستور برف و دریای پر خروش با رودخانه عظیم و طولیش قدرت او هستند و اقطار مانند بازوان او میباشند او ست خدائی که باو باید قربانی خود را تقدیم نمائیم <sup>ا</sup>که باو آسمان روشن و زمین قائم است او که باو آسمان تأسیس یافت او که در جو نور را مقرر فرمود او ست خدائی که باو قربانی تقدیم مینمائیم او که بسوی او باران و آسمان و زمین محکم ایستاده اند اینک مرتعش در باطن بیلا نظر کن او که پراز انوار شمسی میدرخشد او است خدائی که باو قربانی

تقدیم مینمائیم او که بجلال خود حتی بر ابرهای پر آب نگریسته آن ابرهائی که قوت داده و قربانی نهادند اوست رب الارباب او ست خدائی که باو قربانی خود را تقدیم مینمائیم او مارا هلاک مکناد که خالق زمین و بخشنده است آسمان را بیافرید و میاه درخشان و منظم را خلق نمود او ست خدائی که باو قربانی خود را تقدیم مینمائیم .  
 در محلی دیگر بدین تقریب است مرا ای وارونا هرگز نگذار در خانه ترابی در آیم ، بخششی ، ای مقتدر بخششی اگر در این راه لرزان و ترسان روم مانند ابری که بسوی او رانده شود بخششی ای مقتدر بخششی با نیازمندی و آرزومندی ای خدای قوی منیر من بساحل غلط رفتم بخششی کن ای مقتدر بخششی عطش طاعت گزار را هر چند در وسط آبها ایستاده است احاطه نمود بخششی کن ای مقتدر بخششی هر وقتی که ما مردم يك تعدی را در مقابل میزبان آسمانی مرتکب شدیم و هر وقتی که شریعت را به بیفکری شکستیم بخششی کن ای مقتدر بخششی ، حتی پرستندگان خود را مگذار تورا از ما دور سازند و در جشن ما هر چند دور باشد حضور برسان و اگر حضور داری بما اصفا فرما چه آنانکه در اینجا مشغول نمازند و مگس وار دور عسل گرد آمدند مسائل و آمل غنای حقیقی هستند و دروازه امید خود را

چنان بسوی ایندرا محکم و مفتوح و محصور کرده اند که ما پاهای خود را در ارا به ثابت و محکم میگذاریم ، در حال امل و آرزوی غنا مانند فرزندی که از پدر میخواهد بکسی تضرع و دعا داریم که صاعقه را در دست دارد و بخشایشگر جوادی است کاش ما را اصفا نماید چه که سمیع است ازو ثروت خواستیم نمیشود که دعای ما را حقیر و خوار گیرد و در زمانی کم صدها و هزارها عطا فرماید اگر خواهد بدهد احدی ردش نتواند کدام فناپذیری جرئت دارد آنرا که در تو غنی است ضرر رساند ای مقتدر بواسطه ایمان بتو است که شخص قوی در روز میدان غنیمت میبرد تو بنام معطی بر کل معروفی هر کجا میدانی است هر یک از ملوک ارض هنگام احتیاج بکمک بنام تو توسل میجویند اگر من مانند تو عظمت و خداوندگاری میداشتم نمازگزار درستکار را کفالت مینمودم و او را در مشقت و انمیگذاشتم همه روزه او را بجزا ثروت میدادم هر که بود پاداش میبخشیدم ، ای توانا دوستی و سروری و پدری جز تو نداریم مانند کودکان گرسنه تشنه بشیر تو را میخوانیم و ترا میستائیم که مدیر عالم حیات و حرکت هستی ای شجاع ای ایندرا که مدیر کل نامتحرک نیز هستی چون تو کسی در آسمان و زمین نیست و چنین کسی نبوده و نخواهد شد .

و این اشعار اصلیه وید است که خطاب بفجر مینماید :  
 ای آنکه سعادت و مسرت در قرب جوارتست زنگ نامهربانی  
 ما را بزد و تمعات و برخورداریها بیفزا ، سلامتی بیخشا ،  
 بغض و عداوت را زائل فرما و خزائن ثروت را ای فجر مقتدر  
 بر طاعتگزار بگشابه بهترین شفاعت بهر ما بدرخشا ، تو ای  
 فجر مشمشع عمر ما را طولانی نما تو با تمام محبت بما روزی  
 میدهی و بوسیله گاو و اسبان و گاریها ثروت می بخشی  
 تو ای فجر دختر اعلی الولاده آسمانی بما ثروت وسیع  
 بسیار عطا کن شما ای خدایان با تبریکات خود ما را همیشه  
 محافظت فرمائید .

و نیز در وید است ، تو در وجود خود دوستی داری  
 بس بلند مرتبه و آنرا نمیشناسی چه در سر هر کسی مستقر  
 و حکم فرما و در قلب همه سکنی گزیده است کمتر کسی وجود  
 دارد که بتواند بتفحص او را پیدا نماید و هر کس هوی و هوس  
 و امیال نفسانی و کردار خود را فدای موجود حقیقی یعنی  
 قربان آن کسی که اساس طبیعت و اصول کلیه موجودات را در  
 دست دارد نماید بسرحد کمال خواهد رسید زیرا شخصی که  
 در خود احساس شادکامی و سعادت نمود در حقیقت او همان  
 کسی است که با خداوند مییابد و اما بدان روحی که  
 بخداوند نزدیک گشت از عذاب و الم تجدید حیات و از  
 شکستگی



و پیری و رنج و تعب حیات مصون و محفوظ خواهد ماند  
 و آب جاویدانی خواهد آشامید .  
 و در کتاب اول مانواست : هستی در نهان تاریکی مغموم  
 بود چنان که درک و وصول بآن امکان نداشت و چنان از هر  
 صفت و تمیز عاری بود که تصورش نه بعقل و نه بوحی مقدور  
 نمیشد گوئی در خواب عمیقی میزیست و چون مدت انحلال  
 بسر آمد ارادهٔ مولای زمامدار که ابصار و ادراک به او راه نداد  
 چنین شد که این عالم را با عناصر خمس و اصول دیگرش  
 عیان سازد ، بنور اقدس پاره های ظلمت شدید را براندازد  
 و حکمت آنکه جز خرد را در کش نماید چنین اقتضای نمود که  
 از جوهر خود مخلوقات گوناگون ظاهر سازد و نخست آب را  
 بیافرید و اصل و جوهر خویش را در آن بنهاد که بیضهٔ درنی  
 مانند زر خالص شد که در درون آن ذات عالی بصورت  
 برهما زیست و او جد همه کائنات است و آبهارا نارا یاروح  
 خدا خواندند و چون آن اولین یانا یا جای حرکت او بودند  
 از این جهت نارایانا یعنی متحرک در حیات نامیده شد  
 و چون بر برهما در بیضه یک سنه برهمیه یعنی ... / ۰۰۰ / ۰۰۰۰۰۰  
 سنه بشریه گذشت بصراف ارادهٔ خود آن بیضه را دو قسمت کرد  
 و از آن دو آسمان و زمین بیافرید و در مابینشان جو را  
 با قطار هشت گانه حوض دائم آنها قرار داد و عالم پیدا شده

از قسمتهای دقیق هشت اصل فعال الهی اند : روح عظیم  
 برهمنی و شعور و آگاهی و حواس خمس و در عالم خلقت  
 ذی حیات از همه اعلی و ارفع قرار گرفتند و در مابین آنها  
 ذی عقل برتری دارند و در میان آنها انسان و از طبقات  
 انسانی طبقهٔ مقدسین اعلی هستند و در آنها علما و در  
 سابقینشان آنان که وظیفه خود را شناخته عامل باشند و برهم  
 تجسد دهارما خدای عدالت است چه برای این متولد  
 میشود که عدالت را نشر دهد و چون بعالم انوار در آید تولد  
 یافته در عالم اعلی است و از خطا در فکر و گفتار و فعل آزاد  
 و مطهر است و از بستگان و اخلاف خود تاهفت شخص  
 را تنزیه و تطهیر نماید و لایق آن است که مالک روی زمین  
 باشد .

و در کتاب دوم مانو در باب تربیت روسای دینی چنین  
 مسطور است : خود دوستی گرچه خصلت مستحسن نیست  
 ولی تخلص از آن در این عالم یافت نشد حتی تعلق و تحصیل  
 کتاب مقدس بر اساس خود دوستی تأسیس گردید و اجراء  
 اعمال بر پایهٔ حب نفس قرار گرفت ، شوق و انجذاب بعمل  
 ریشه اش در انتظار و امید بعضی ترقیات و سعادات استقر  
 یافت و بهمین انتظار و امید قربانیها بعمل آمده صرامت  
 در احکام دینی و طهارت از گناهان ، گل معلوم است که

از امید مکافات برمیخیزند حتی يك عمل ساده در این عالم  
 ادنی هرگز از انسانی خالص از حبّ نفس صادر نشده هر  
 عملی که صادر شد از امید بپاداش بود و اگر کسی باجرا<sup>ء</sup>  
 و وظیفه خود قیام و ادامه نماید بدون آنکه هیچ نظری بائمار  
 آن داشته باشد قطعاً چنین شخص بعد از این عالم بمقام  
 بقاء وارد خواهد شد و در این عالم نیز تجلیاتی را که فقط  
 در قوه خیال توان تصور نمود مستحق خواهد بود . مردم  
 درجه عالیّه ، زّار فدائیت بر کم بسته با استعمال کلمه  
 معظم دهاویاتی در اول کلام باید بدرویشی غذا بدست  
 آرند و اهل رتبه دوم در مابین جمله و اهل رتبه سوم  
 باستعمالش در آخر کلام ، و اول خوراک مادر یا خواهر خود  
 یا خواهر مادر یا زنان دیگر را طلب نماید و چون آنچه  
 غذای مشتهی که حاجت داشت جمع نمود و بدون نقصان  
 بمرئی خویش تقدیم کرد در حالتیکه کما یجب پاک و نظیف  
 و مطهر شد باید قدری از آنرا بسوی مشرق تناول نماید و اگر  
 عمر طولانی میخواهد باید رو بمشرق بخورد و اگر طالب ثروت  
 است رو بمغرب و اگر حقیقت و جزای آنرا میخواهد رو بشمال  
 و چون متمدّانه قصد قرائت وید نماید باید بآن طریق که  
 شریعت مقرر کرد متوجّهاً الی الشمال ووضوء بعمل آورد عبادت  
 مقررّه انجام دهد و سینه پوش نظیف پوشیده اعضا<sup>ء</sup> بدنش

جمع باشد . بر همین در شروع و ختم نطقش در خصوص وید  
 باید پیوسته حرف اوم را با خودش تلفظ نماید تا محفوظا<sup>ت</sup>  
 در خاطرش مانده چیزی از او فوت نگردد . آن عالم دینی که  
وید را میداند و با فراغت و وحدت در صبح و عصر آنحروف  
 و آن موضوع مقدّس را که با سه حرف انجام مییابد تلفظ  
 نماید در قداستی که وید عطا کرده داخل خواهد شد حتی  
 وحده نزد خدایان محترم است و امضایش يك سند قاطع  
 مییابد و چون با عزم و نیت راسخ خدائی کند نفس خویش  
 را تنزیه و تقدیس بخشد و مرد دویار بدنیا آمده که آن سه  
 را در خلوت از خلق هزار بار تکرار نماید در يك ماه چنانچه  
 مار از لای زارش آزاد شود حتی از آرایش خشم و تمّی  
 پاک و مستخلص خواهد شد ضبط نفس با تمرکز دادن در خدا  
 اعلی طاعت است اما هیچ چیزی اعلی از نام مقدّس نیست  
 اعلان حقیقت افضل از خفیه مییابد تمام احکام لازمه  
 و کذا تقدّمه بآتش و قربانیها در گذرند اما آنچه بمسئول  
 اعلان حرف اوم است ، تکرار مقدّس او ده بار بهتر از  
 قربانی ممتاز مییابد ، صد بار بهتر در صورتیکه استماع شود ،  
 و هزار بهتر در صورتیکه خالصاً ذهنی بوده بگوش نرسد  
 برای انسان شهوانی نه حریت نه قربانی نه مراقبت شدید  
 نه غیرها هیچیک تحصیل سعادت نمینماید چنانچه آنکه

عمیقانه با تیشه حفر نمود بسرچشمه آب رسید ، آنکه خالصاً نه بمعلم خدمت کند بمعرفت رسد ، چه دانش در عمق فکر معلّم موجود است ، هرگاه آفتاب طلوع و غروب نماید و شخص در تلذذات احساسیه بخواب مانده نداند باید تمامت روز روزه گرفته نام مقدّس را تکرار نماید باید خدا را در صبح و شام عبادت نماید و همانطور که شریعت امر نمود وضو گرفته اعضای خود را در اختیار نگهداشته با عزم ثابت در محلی طاهر کلمه را تکرار نماید ، مرد دویار بدنیا آمده هرگاه بدون قصور ، وقت تحصیلش منقضی شود پس از موت بملکوت عالیّه درآمده دیگر در این عالم ادنی در نیاید .

در کتاب دیگر در باب اخلاق متاخره است ؛ برهنه نباید تمامت ربع اول عمر را بایک موی دینی بسربرد و ربع دوم را بزندگی عائله<sup>ک</sup> و خانگی با زوجه شرعیّه خود صرف کند و باید جان داری را آزار نکند و تهیه موجبات زندگی و معیشت خود و عائله خود بنوعی که کاملاً در شریعت تبیین گشت باستثناء اوقات معینه نماید و باید از راست فتنه انگیز پرهیز کند و باید از هر دو چه راست منفور الطبیعه و چه دروغ مقبول الطبیعه اجتناب نماید و این اساس و روح<sup>مطلب</sup> است که باید نیک و خوب گوید و در میاندت و مشاجرت بی ثمر با احدی داخل نشود ، آنچه متعلّق بغیر است

زحمت میآورد و آنچه متعلّق بخود است مسرت میبخشد ، باید بداند حدّ الم و سرور همین چند کلمه است بهر نیتی که انسان عطا نماید بجزایش کاملاً خواهد رسید چه آنکه با احترام عطا نمود و چه آنکه محترماً آن عطا را قبول نمود بمکمن سعادت میرسند ، و اما اگر بخلاف این نماید بصوب هول و رعب میروند . انسان باید از دوام طاعت عجب نیارد و در حال قربانی کردن لسان کذب نداشته باشد ولو صدقه ببیند ، عالم دینی را اهانت ننماید و اگر هدیه و تبرّعی میدهد هرگز افشا نکند . قربانی بکذب باطل میشود و فضیلت طاعت بعجب از میان می رود ، باهانت عالم دینی از عمر کاسته میشود و بافشاء هدیه و تبرّع ثمره عمل از میان می رود چه در مورث بعالم بعد نه پدرش نه زنش نه پسرش نه قریب<sup>نیش</sup> همراه و باقی نیستند و فقط فضیلتش با او خواهد بود ، هر کس تنها متولّد و تنها متوفّی و تنها بجزای عمل نیک خویش و مجازات عمل بد خواهد رسید .

در کتاب دیگر درباره خوراک گوشت و غیره مسطور است : کسیکه ولادت ثانیّه یافت هرگاه یکی از شش چیزی را که از آن سیر پیاز گوشت خوک مرغ خانگی است بخورد از مقام خود منحلّ خواهد شد و اما اگر بغیر عمد از آنها چشید باید کفّاره بدهد و یک نوع کفّاره است که باید سالی یکبار محض

اغذیه ناروا که شاید در عرض سال لب زد بعمل آرد. گوشت بدون ازیت حیوان بدست نیاید و ذبح حیوانات سبب راه سعادت مینماید لذا باید از خوردن گوشت امتناع ورزید. هیچ فناپذیری بیش از آنکس گناهکار نیست که میخواهد گوشت خود را بوسیله گوشت دیگران زیاد نماید. بتفدی از میوه ها و ریشه نباتات و حبوبات چنانچه مرتاضین تناول مینمایند شخص بآن مقام اجر و ثواب نخواهد رسید که بوسیله احتراز و احتیاط از خوراک حیوانی، ولی در بعضی مواقع دیگر اجازه تناول لحوم موجود و بنوع تفاوت در محال متعدده حیوانات ماکول اللحم را شمرند حتی در بعضی مواضع جواز قربانی مستفاد میشود.

در باب زنان و پاکیزگی مسطور است: در ملاطفت با نسوان غرابت و قباحتی نیست چه انسان طبعاً منعطف بآنان است اما بواسطه امتناع قدیسانه از اقتران با آنان بیاداش عظیم ممتازی میرسد. تحصیلات مقدسه، طاعت صمیمانه، غذای مقدس، عقل، اعمال مفروضه دینی، آفتاب، زمان، آتش، آب، خاک، هوا، اندود کردن بافضله گاو همه این امور مطهر ارواح متجسده اند اما فوق کل این اشیاء طاهره طهارت در تحصیل ثروت برتر و مهم تر است، آنکه با دستهای پاک بثروت رسد فی الحقیقه

طاهراست نه آنکه فقط با آب و خاک تطهیر نماید. معرفت یافته گان بعفو و اغماض طاهر میشوند. آنانکه از وظائف خویش غفلت ورزیدند بآزادی و آنانکه گناه نهانی دارند بفکر و اندیشه پاک و آنانکه اهل دیدند بتقوای خالص مطهر میگردند و ابدان بواسطه آب و افکار بواسطه راستی و روح زنده بواسطه معرفت و طاعت و حکمت بواسطه دانش خالص پاک میشوند و به زن بدون شوهرش نه قربانی نه روزه و نه هیچیک از اعمال دینی اجازه داده نشود، زن بهمان درجه که بصاحبش احترام میکند بآسمان صعود تواند کرد زنی صادق که خواهد بآسمان برآید و در قصر شوهرش ورود کند باید هیچ عملی مخالف مهربانی با او چه در حیات و چه در ممات او مرتکب نشود. زن بناداری ساخته بقناعت و صرف غذا از میوه ها یا ریشه نباتات یا برگها و گلها لاغر و ناتوان شود ولی پس از مرگ شوهر حتی نام مردی دیگر بر زبان نیارد و باید تا آخر عمر زندگی را بآن طریق ادامه دهد و هر مشقتی را بگذراند از هر مسرت و احساس خوشی اجتناب ورزد و شادمانی آداب فضیلت عالییه بعمل آرد و فقط بشوهرش دل بسته باشد.

کتاب ششم در ریاضت: برهمن باولاد ثانیه

یافته ، چون میخواهد متاض شود باید خانه و عائله خود را برجا گذاشته در جنگل زندگانی نماید خوراکش از میوه ها یا ریشه ها لباسش از پوست درختها یا جلد حیوانات بوده صبح و شام شستشو نموده موهایش را بلند و رها سازد و تمام وقتش را در قرائت و بید باتفکر و استغراق کامل در عوالم الهی و توجه تام بمطالعه عالم خلقت و طبیعت صرف نماید و باید قربانیهای متنوعه با تقدیم میوه جات و گلها و عملیات شدید برفتن در آتش و سرما بجا آورد و برای اتحاد با روح الهی یویانیشا در قرائت و تحصیل و مطالعه کند . هر برهمنی که جدا چنین رفتار نمود که مقدسین بزرگ کردند و عاری از خوف و حزن گردید و در جوهر الهی تعالی یافت ، نه طالب حیات ، نه طالب ممات باشد . در روح اعلی مستغرق در عالم فکر ، بدون هیچ خواهش زمینی و بدون هیچ رفیقی ، بلکه فقط با همان نفس خودش درین زمین زندگانی نماید . متاض بهر بدست آوردن سعاد اخروی روزی فقط یکبار باید خوراک تکدی نماید اگر با او ندادند محزون نگردد و اگر دادند مسرور نشود و مراقب باشد که ضرر بجانداری نرساند و اگر غفلتاً ذیحیاتی را کشت بدین طریق کفاره کند که شش بار نفس را ضبط نموده سه صوت او را تکرار سازد و بدینگونه بالاخره با روح ابدی

دساز باشد .

کتاب هفتم شرایع مانوراجع بوظائف مدیران مملکت و روسا است که باید نیکان را ثواب و بدان را عقاب کنند و صاحب غریزه عالی در مجازات ، بمقام پسر برهما است و سرشته از نور محض میباشد . مجازات مدیر متعالی مقام است که عالم بشر را اداره کند قوانین را اجرا نماید قوم را محفوظ دارد عدل را بکمال رساند و بدون آن تمام رشته های جوامع گسیخته و تمام حد و سد ها خراب و فساد و اختلال عظیم خواهد شد . سلاطین باید برهمنان را احترام کنند و از رذائل و شرور احتراز نمایند و باید مشاورین خوب و سپاهی شجاع برگزینند . پادشاه باید برادر ملت خود باشد وقتی که بجنگ میرود رعایت قوانین شریعت جنگ را بنماید باید تیرهای مسموم بکار نبرد باید به نفع اندک تیشه بر ریشه خود نزند . باید بموقع لطیف و نیز بموقع شدید باشد .

کتاب هشتم متعلق بقوانین سیاسی و جرائح است . راجه باید همه روزه محکمه اش را بپا داشته بکمک برهمنها امور قروض ، استعارات ، بیمها ، اجرت ها ، کرایه ها ، عقود ، ایقاعات ، حدود ، تهمتها ، مهاجمات ، سرقت ها ، یغماها و گناهان دیگر را فیصل دهد . راجه باید تمام

مشاجرات را واریسی نماید که کدام موافق قانون و کدام نیست . باید زن بی صاحب را نگاهداری کند و در ارایش را بشرافت و احترام اداره نماید که منجر بمخاصمه و مرافعه نگردد . شهود تحذیر شوند که در قضایا راست گویند — ممکن است تصور کنند که کسی ایشان را نمی بیند و لسی خدایان و روحی که در خودشان است مینگرند و نفس خودشان شاهد و حاکم خودشان است . نفس بیدارت را تیره مکن چه شاهد باطن اعلائی انسان است . ای رفیق جوهر روح اعلی که با تواست و در حصن تو مسکن گزید — دائماً متوجه و همش مصروف نیکیها و سستیهای بشر است و شهادت دروغ برای خلاصی پاکدلی از چنگ ظالمی جبار گناهک دروغ مصلحت آمیز میباشد .

در این کتاب اوزان و مقایس وضع شد حقوق و اجرت و ادایع و امانات و مزد خدمتکاران خصوصاً اجیر برای حفظ ربه و مسئولیتهایشان و مجازات افتراء و تهمت بدقت و کمال مقرر است و ربا بمقدار پنج درصد جائز و مسطور است اگر کسی حیوانی را بزند و درد شدید حادث شود باید با خودش همچنان نمود و نسبت بزوجه و پسر و خدمتکار تنبیه و تأدیب با چوب خفیف جائز است ولی نه بر سر و یا عضو شریف دیگر . و فقط برهنه است که عقوبتشان اخف از

عقوبت دیگران میباشد و اگر گناهی بضرر برهنه اتفاق افتد ذنبیت و عقوبت آن شدیدتر است . برهنه را اگر شخصی پست بخلاف ادب سلوک کند حتی اگر در محاوره و احتجاج بر او غلبه جوید باید تمام روز روزه بوده در جلوی برهنه بسجده افتد آنکه برهنه را بزند هزار سال در جهنم افتد هر که تمام ریگ وئد را بتواند تکرار کند از معاصی پاک گردد و لو سکنه جهان راکشته باشد در کُل شئون مصون باشد . هرگز پادشاهی برهنه را پوست نکند گرچه مرتکب کُل معاصی ممکنه گردد و فقط اخراج از مملکت توان کرد ولی اندام و مالش مورد تعرض نگردد و بزرگترین گناه این است که پوست کنده شود و پادشاه باید هرگز کشتن عالمی امین را بخاطر نگذراند .

کتاب نهم در باره زنان و ازدواج و کیفیت ارث و جزاء معاصی ؛ زن باید مطیع و محفوظ باشد در صفر پدران در جوانی شوهران و در کبر پسران محافظت او کنند او خود مستقل نیست باید تحت مراقبت مرد باشد . زن گناهکار مثل نفس کذب نجس و بد است و زنان خوب مثل الهه شده با از واجشان در آسمان مسرورند . و مرد را وقتی سمید توان گفت که با زن و فرزند متحد باشند و زن و شوهر در حکم نفس واحدند و در باره احراق

زنان شوهر مرده ابدأ زکری نیست و فقط در آدابی که باید در ایام حیات خود مجری دارند نکات و دقایقی بیان گردید ولی در بعضی از ولایات معمول بود که زن شوهر مرده خود را نیز با شوهرش میسوزاند و بر همان می گفتند که ثواب این عمل بی نهایت است و در ریک وید و مهابهاراته و برهما پوران و شاسترهای دیگر مرقوم است که بسبب سستی شدن یعنی سوخته شدن با لباس شوهر گناهانش زائل میگردد. مسطور است زنیکه با شوهرش میسوزد لاش شوهر را از دوزخ آنچنان کشیده می آورد که مارگیر مار را از سوراخش بدر میکشد و بعداً تا زمانیکه مدت ثوابش تمام نشود با شوهر در بهشت میماند و هر زنی که با شوهر مرده خود میسوزد خاندان خود و شوهر خود را پاک میکند اگرچه شوهرش قاتل برهن باشد بسبب سستی شدن تمامی گناهان شوهر محو و زائل میشود زن را بهتر از سستی شدن ثوابی نیست.

و در کتاب ستاکهشرا اشلوک باین مضمون است: زنی که با شوهر خود در آتش میسوزد سه پشت مادر خود و سه پشت پدر خود و سه پشت شوهر خود را پاک میکند و این بطوطه سیاح شهیر عرب اسلامی در قرن هشتم هجری در ضمن سیاحتش در مملکت هند مشاهدات خود را در قضیه مذکوره چنین نوشت: روزی دیدم مردم از مابین سپاهیان که در آن میان بعضی

همرهان ما نیز بودند میشتابند از آنان پرسیدم چه خبر است؟ گفتند تنی از هنود مرد و آتش بهر سوختنش افروخته گشت و زنش هم خود را با او میسوزاند و چون هردو سوختند همرهان ما برگشتند و حکایت کردند که آن زن مرد را دست بگردن کرده با اوسوخت و باز هم بعد از چندی در آن بلاد زنی از هنود را زینت کرده و سواره دیدم که برهنه و بزرگان هنود با او بودند و مردم هند و مسلمان از عقب طبل و بوق داشتند و بدین طریق در شهرها از آن گرفته آن زن را میسوزاندند و چندی بعد از آن در شهری بود که غالب سکنه از هنود و امیرش مسلمانی از اهل همانجا بود اتفاق افتاد که هندوان طاغی حوالی آنجا رهزنی کردند و امیر با گروهی از هند و مسلمان بسرکوبی آنها رفت و در آنمقاتله هفت تن از همراهان امیر که از طبقه هند بودند و سه تن از آن هفت که زن داشتند کشته شدند و زنانشان با حراق اتفاق کردند و نزد هندوان سوزاندن زن شوهر مرده خود را کاری نیکو و لکن غیر واجب است و هر زنی که پس از فوت شوهر خود را بسوزاند اهل خانه اش شرافتمند میگردد و بالعکس زنی که خود را نسوزاند موی سر خود را تراشیده ابدأ شوهر نمیکند لباس خشن پوشیده برای عدم وفایش نزد اهل و اقاریرش خوار و بد روزگار میماند

ولکن اگر اه و اجبار بسوزانند نمیشود و چون سه زن متعاً  
 باحراق خود شدند مدت سه روز در خوشی و خورد و غناه  
 سر کردند چنانکه گوئی دنیا را وداع میکنند و از هر سه  
 زنان بدیدارشان میرسیدند و در صبح روز چهارم بهر يك  
 اسبی داده شده که بحال زینت و عطر سوار شدند و در دست  
 راست خود بانارجیلی بازی میکردند و در دست چپ آینه  
 گرفته همی بخود مینگریستند و پیرامونشان را برهمنان  
 احاطه داشتند و خویشاوندانشان با آنان بوده طبل و  
 بوق و نفیر گرفتند و همی هندوان بایشان میگفتند که بپدرم  
 یا مادرم یا برادرم یا دوستم سلام برسان و آنان جواب  
 قبول میدادند و برویشان تبسم میکردند و من باهمر هانم  
 برای مشاهده سوختن سوار شده با آنان قریب سه میل  
 رفتیم تا بمحلی پر آب و درخت و سایه و تاریکی رسیدیم  
 که در میان درختان چهار قبه و در هر قبه بتی از سنگ  
 بود و فیما بین قبهها اصطخر آبی پر درخت و سایه داشت  
 که آفتاب بر آن نمی تابید چنانکه گوئی بقمه ای از بقاع  
 جهنم است بمحض وصول بآن بقاع آن زنان با اصطخر درآمد  
 غوطه خوردند و لباس و زیور خود را بر آورده تصدق دادند  
 و بهر يك پیراهنی خشن ندوخته از پنبه داده شده که قدری  
 از آن بر کمر بسته و قدری بر سر و شها انداختند و در جائی

پست بقرب آن اصطخر آتش افروخته شد و روغن کنجد بر آن  
 ریختند که اشتعال بیفزود و در آنجا تقریب ده نفر  
 چوبهای بزرگ بدست گرفته حاضر بودند و طبلداران و بوقداران  
 ایستاده انتظار آمدن آن زنان را داشتند و در جلوی  
 آتش افروخته مردمی پرده بادست خود گرفتند که نظر بر آن  
 نیفتد و دهشت نیارد ناگهان یکی از آن زنان را دیدم  
 همینکه بآن پرده رسید از دست آن مردمان بمنف کشید  
 و چنین بآنان گفت مارا میترسانی از آتش من میدانم رها  
 کن مارا و خنده میکرد و دستها بنوع پرستش و احترام آتش  
 بر سر گذاشت و خود را در آن انداخت و همان هنگام طبلها  
 و نفیرها و بوقها نواخته شدند و آن مردم آنچه بردست  
 داشتند بر آنان افکندند تا نتوانند بجنبند و صداهای  
 برخاست و ضجه بسیار شد و من در آنحال نزدیک شد که  
 از اسب بیفتم و همراهم آب آورده رویم راشستند و برگشتیم  
 انتهی

و نیز از دواج در صفر و قبل از بلوغ شایع بود و کتابی  
 دیگر از مانو در باب گناهان و عقارات و بنوع گلی عقوبت  
 گناه خفیف است و شراب تلخ شدید الاسکار نباتی مقدس  
سوماکه که هندوان با شامیدنش بارسوم دینیّه تبریک و تقدیس  
 میشوند و در وید مذکور است و در سانهتیا ای ارماسا وید



سرود هائی برای تقدیم آن گیاه بنفمات ثبت میباشند .  
 در این کتاب در حقش چنین مذکور : هیچکس حق شرب  
 آنرا ندارد مگر آنکه باهل بیتش نیز بدهد و آن بسیار مدوح  
 و موجب کفاره گناهان میگردد ولی تعاطی مسکرات جز  
 بهنگام تقدّمهٔ سومای مذکور تا حدی ممنوع است چنانچه  
 اگر برهمنی هم استعمال مسکر نماید بدرجهٔ بسیار پست  
 متساقط گردد و اگر برهمنی عرق سوما بخورد بلکه نفس  
 شارب باو برسد باید بذکر مخصوص گرفتن با حبس نفس و  
 خوردن کرهٔ مصفی کفاره کند و اگر کسی گاوی را ضرب رساند  
 بکشد باید کفارات پر مشقتی انجام دهد تمام روز بانتظار  
 گله گاو بسر برده غبارانگیزته از سمشان را خورده در شب  
 با ادب و خضوع نزد آنها بوده نشسته محارست نماید بی خجا<sup>لت</sup>  
 همینکه آنها میایستند بایستند و چون حرکت میکنند تبعیت  
 کند و چون میخوابند نزد آنها بخوابد و بر این طریق سه ماه  
 عمل نماید و برای قطع اشجار و کندن ریشه نباتات یا قتل  
 حشرات یا جرح کائنات حسّاسه و امثالها کفاره این است  
 که چندین صفحه از وید را بتکرار خوانده کرهٔ مصفی خورده  
 حبس نفس نماید .

کتاب آخر مانور راجع بانتقالات نفوس انسانی و مآل  
 سعادتشان است و چنین بیان شد که هر اندیشه یا سخن یا

کار انسانی خوب یا بد ثمر مناسب خود را بعد از مرگ ناچار  
 خواهد داد و گناهان صادر از فکر سه و از لسان چهار  
 و از اعضاء بدنی نیز سه است و سهٔ اول : حرص و سرکشی و کفر  
 و چهار وسط : کذب و زشتگوئی و سخن نامهربانی و لغو  
 و سهٔ اخیر : سرقت و ایذاء و زناست و هر که زمام اختیار افکند  
 و اقوال و اعمال را بید عقل و اراده گیرد او را سه فرمانده  
 متحد در یک باید خواند و در انسان سه غریزه است که  
 نخست او را بخوبی دوّم بشهوت سوّم بظلمت و بعبارة  
 اخری اول بمعرفت دوّم بهواهای نفسانی سوّم بحیوان<sup>نیت</sup>  
 میکشاند و از آثار و اثمار غریزهٔ اولیهٔ تحصیل کتب مقدّسه  
 و طاعت و تقوی و زمام گیری نفس و اطاعت و از دوّم اعمال  
 ریاکارانه و تیره گی فکر و عدم اطاعت و از خود راضی بودن  
 و از سوّم بخل و انکار خدا و تن پروری و هر عمل که انسان  
 از بجا آوردنش خجل است و کمال مقصود غریزهٔ اولی  
 فضیلت ، دوّم ترقیّات دنیویّه ، سوّم لذائذ میباشند و  
 کسانی که دارای غریزهٔ اولی باشند پس از مرگ بمقام  
 بزرگواران میروند و آنانکه دارای غریزهٔ ثانیه اند به ابدان  
 انسانیّه وارد میشوند و آنها که تحت نفوذ غریزهٔ ثالثه قرار  
 دارند بهائم و حیوانات میشوند و طریق تناسخ در اینجا  
 مشروحاً بیان گردید که نفس انسانی بعلمت ارتکاب خطای

بزرگ محکوم میشود که در مدت بسیار طولانی در ابدان کلاب و حیّات و هوام و عنکبوتها و نباتات انتقال یابد و تناسب ملحوظ میگردد مثلاً آنکه حبوب بدزد و موش متولد میگردد و آنکه گوشت سرقت کند لا شخورشود و آنکه مولع در لذات ممنوعه است جسمش چنان حادّ و درهم شود که آلام شدیده بیارد بمبارقهٔ اخری هر عملی تولّد اعلی و اشدی را در عالمی دیگر ایجاب نماید حتی درختی که بهرتقدمه و قربانی صرف شود در عالم بعد بولادت اعلائی خواهد رسید و آنانکه در حیات دینیّه با عبودیت و اطاعت عمر بی پایان برند از تفسّیرات و انتقالات مذکور مصون مانده پس از موت یکبارگی با اعلی آسمان صعود نمایند و اعلی الخصال افعال و اعمال مستحسنهٔ مخلصانه است که حباً لله عمل آورده شود و بر اساس معرفت ویدی تأسیس یافته باشد عملی دینی که بامید جزاء در این عالم یا عالم بعد بعمل آورده شود انسان را به پست ترین آسمان جا میدهد اما آنکه عملی را بدون امید جزا بجا آورد و روح اعظم را در عالم وجود و گل موجودات را در او ببیند فکرش در خدا ثابت شده بجوهر احدیّت رسد . هر برهنی باید با التفات تمام همهٔ عالم طبیعت را در روح الهی و آن عقلیهٔ اعلای حاضر در گل امکان را خدای سلطان عالم وجود ملاحظه

نماید که با او وحده عالم موجود و یک روح لا یدرک میباشد که متخلّل در گل اشیا و اصول و عناصر است و آنها را بجزئیات تولّد و نمو و انحطاط آورده مانده چرخهای گاری میچرخاند از اینرو شخصی که در نفس خود نفس اعلای حاضر در گل عالم خلقت را درک نمود خضوع نفسانی نسبت بگل یافته در جوهر اعلی و جوهر جلال قرار و انحلال یابد .

و هندوان از مابین خدایان یاما و وارونا را مدبران عالم ارواح میدانستند و ارونا روح را قضاوت کرده ضعیف را بهاویه های ظلمت تحتانی اندازد و یاما که تقریباً آدم ابوالبشر هندی است خوهان اولاد خود را دور خود گرد آورد ولی آنها قبل از وصول باین غایت قضوی باید یک سلسله تفسیرات طولانی ببینند که هم مجازات اعمال بد و هم تهذیب و اصلاح شوند .

### طبقات اوتار و طاعات و نقالید شهیره هندوان

شمه ای از طاعات و عبادات بتدریج گرد آمده این آئین بسیار کهن که اساسش بر معرفت و ترقی روحی اسراری بود بر این منوال میباشد که نماز هفت گانه که پوجیا نام

دارد نخست در بامداد و سه دیگر از صبح الی ظهر  
 و یکی بعد از غروب آفتاب و آخر در نصف شب بجای میآورند  
 و آداب نماز چنین است که مجسمه معبود را بآب و شیر  
 و غسل شسته خاکستر و فضله گاو میمالند و بخورنموده سرنا  
 زنان میرقصند و در اثناء نماز خم شده سجده نموده باز  
 میایستند و برهنه در صبح و شام اشعاری متضمن تمجید  
 برهما مقابل مجسمه میخواند و هنگام ظهر گلها نثار میکنند  
 و در روز دوم ایام البیض بت را در آب کنک میشویند و  
 جمعیت بهنگام نماز در حضور مجسمه بروی خاک نشسته  
 جنبین خود را گاه گاهی بامرافق میگویند و پیشانی خود را  
 میمالند و به رخسار راست میزنند و بغیر از پوچا نمازها  
 و طهارتهای مستحب بسیار دارند از جمله نماز منی در  
 است که حروف بارایاوا را با آواز بلند مکرر میخوانند و برای  
 آنها معانی عالییه معتقدند و دیگر نام رام را تکرار  
 میگویند ، دیگر خواندن گایتری بتکرار که در شاسترمانو  
 آنرا کافی از هر عبادتی خواند اوم بهوم اکاش سورک  
 یعنی با روشنی عظیم آفتاب دل می بندیم و لفظ اوم که  
 کلمه تعریف و توصیف است و الفاظ بهر بهوه سوه که  
دیاهرتی یعنی گل صفات نامیده میشوند برای کاملیت  
 آن داخل میکنند و همچنین با تکرار نام رام و نام شین

از گناهان پاک توان شد شکی نیست که از اعصار ویدها  
 و مانوالی عصر حاضر تغییر و تفاوتی بسیار دارند . عبادات  
 مختلفه مخصوص بهر ماه است چنانکه موسم فروردین و مهر  
 و دی مقدس ترین شهرند و هنگام فروردین اول سالشان  
 است و در این ماه مقدس يك دسته آواز خوان از خانه  
 بخانه در اول صبح بانواختن سرود برای الهه میگذرند  
 و در آخر آن ماه بهر اسلاف خود ابریق ها تزئین و تقدیس  
 میکنند و دختران بيك برکه آبی که برای سیوا تقدیس و  
 تزئین شده گل بهر عبادت میآورند و زنها رود کنک را تزئین  
 نموده گلها در آن تقدیم داشته غوطه میخورند و با کوکبه  
 در اطراف درخت مقدس گردش میکنند سپس گاوا را نوازش  
 کرده آب بپایش ریخته روغن بسرش میمالند و گاهی نذر میکنند  
 که برهنی را در تمام ماه کاملا اطعام نمایند و تماثلیشان  
 را با اهمیت و احترامات همه روزه غوطه داده غذاهای  
 آنها را تقدیم مید رند و در ماه اردیبهشت الهه مسماة  
 به شوستی را که مهربان به کودکان است عبادت مینمایند  
 و اطفال را برای تبریک یافتن بواسطه زنی محترمه نـزـد  
 مجسمه اش میآورند و گریه ای خبر آور از طرف او خواهد بود  
 و جشن های جمعیتی در اینخصوص میشود و طبقات ارجمند و  
 دون بمحل های متعدد ممتاز از یکدیگر قرار میگیرند و زنان

نیز که در این جشنها مجاز بملاقات با رجال نیستند با خودشان خواهند بود و ماه خرداد مخصوص غوطه دادن جگرنات (۱) است که یکی از تجسّدات ویشنو میدانند و لفظ جگرنات یعنی خدای عالم و کاروانهای پرجمعیت برای زیارت و عبادت او خیلی جدید است و مجسمه اش بغایت کریهه المنظر میباشد و قسمت مورد توجه این عبادت این است که در آن امتیاز بین الطبقاتی از میان می رود و تمام هندو در آن اوقات در متعلقات معبد گرد آمده از یک غذا و در یک ظرف تناول مینمایند و همینکه از معبد خارج میشوند باز حدود طبقاتی برجا است و افسانه <sup>ای</sup> در این جشن باین طریق گفتند که جگرنات نخواست در کنک غوطه خورد و بصورت پسری نزد کنک رسید و یکی از طلاهای زیوری خود را بشخص شیرینی فروشی داد تا چیزی گرفته تناول کند و روزی دیگر زیور گم شد و علمای دینی نتوانستند پیدا نمایند ولی همان شب خدا در عالم خواب بمعالم دینی الهام کرد و جشن در همان محل غوطه دادن تمثال گرفته میشود. و جشن دیگر در این ماه برای عبادت کنک مقدس است که گلها و میوه های بسیار قربان میکنند و نمازها و رسومی بجا میآورند که برای آنها ثواب عظیم معتقدند و شستشوی با آن رود مقدس را موجب

(1) Jugger-Naut

تطهیر و غفران گناهان می شمارند و در کتبشان مسطور است هرکس در کنک غسل کند گناهان هزار عمر را از خود رفع ساخته است و بمجرد زکر و یاد آوری و یا نظر و لمس آن گناهان فاحش عفو و رفع میشود و مریضان را بکنار آن رود آورده از آب میخورانند و بحالت نزع در میان آن میگذرانند و در روزهای عید شاید ملیونها از محال دور و نزدیک بزیارت می آیند و غسل کرده در اثناء کلماتی که مشتمل است بر اینکه بفصل در آن، گناهان برطرف میگردد خوانده پاك و مطهر میشوند و اگر بقرب بنارس و الله آباد غسل در کنک واقع شود مزید ثواب و قوت دارد و راجع به الله آباد در کتبشان مذکور است که هرکس آنجا بمیرد ببهشت می رود و راجع به بنارس مسطور است که هرگناه صادر در بیرون بمجرد دخول بآن شهر رفع میگردد لاجرم مردم همه ساله بزیارت آن دو شهر میروند و نزد کنک بهر غوطه آمده هدیه های خود را از قبیل گلها و بخورات و البسه تقدیم میدارند و مقدس ترین محلّ رود جایی است که بدریا میریزد و فرد فرد قبل از غوطه خوردن در رود گناهان خود را نزد الهه اعتراف و اقرار مینمایند و در مقابل این رود خانه امتیازات طائفه گی از میان رفته هر شخص از پست ترین طبقه نیز به قدس رود مطهر میشود و نیز در ماه خرداد

اعمال مشهوره نخل جگرنات صورت مییابد که بیادگار مهاجرت کرشنا از وطنش میباشد بشکل هرمان ساخته شد و دارای طبقات متعدده و بسیار مرتفع و بزرگ است و در کُل قسمتهای هندوستان موجود و مهیا میباشد و متمولین مجسمات بسیار گرانبها تقدیم میدارند و این نخلها را صدها مرد میبرند و اعتقادشان چنین است که هرکس ریسمان این نخل را بکشد بعد از مرگ با آسمان کرشنا خواهد درآمد و از اینرو انبوه بسیاری در اطراف ریسمان جمع میشوند که آنرا بکشند و در هیجانشان گاهی بزیر چرخها میافتند و در هم میشکنند ولی این اتفاقی است و میگویند کرشنا فداشدن مردم را خوش ندارد ولی سیوا قهار است و در موم ماه مرداد جشن تولد کرشنا بر اساس این افسانه است که ظالمی طاغی برای خرابی و بقصد کشتن او آمد اما یک ندای آسمانی پدرش را آگاه ساخت که طفل را برداشته از جامنا گذشت و آن ظالم تمام اطفال ده را بقتل رسانید و نیز در این ماه عیدی است که در آن دست با آتش زده غذا نمیزند و مارها و یک نوعی از درخت عبادت میشوند و در ماه شهریور عید بزرگ عبادت دورگا زن سیواست و یادگار ملاقات آن الهه با پدر و مادرش میباشد و آن مجسمه بیه چشم و ده دست دارد و این جشن را که

باقیمت و مصاریف گزاف است فقط اغنیا میتوانند بگیرند و عطایا بفقراء نیز میدهند و مجسمه در وسط تالار خانه مرد متمولی جا داده شده برهنی در جلو مجسمه با آب متبرک و گلهای و خورات نشسته و سینیها پر از برنج و میوه و اقسام ماکولات دیگر جلوی مجسمه جا داده و به برهمنان داده می شود پس بزها و گوسفندها در مذبح حیاط خانه برای آن مجسمه قربانی میشود و چون سر قربانی جستن کند همه بیانگ بلند گویند مظفر باشی ای مادر آنگاه زنگ بصدآ آمده شیپور نواخته شده انبوه با وجد و شادمانی فریاد برکشند و چراغها در جلوی بیت باهتزاز آمده برهنها کتب مقدسه خوانند سپس در هر یک از سه روز نهار حاضر شده فقراء و مردم طبقه دون بخورند و برهمنان خدمت نمایند و کسان از خانه بخانه یکدیگر را ملاقات کنند و در شب موسیقی و رقص و صیحه اجتماعی است و نیز در این ماه هندوههای متدین برهمنان را در خانه خود دعوت نمایند که کتب مقدسه را توضیح کنند و در خانه برای حاضرین بهر استماع و استفاده باز است و در ماه بهمن نیز عید کرشنا است و در ماه اسفند ریاضات شاقه لاسیما ریاضت مشهوره در حالت آویخته شدن بقلاب میباشد و آن عید برای تجلیل سیوا است . یک موکب جمعیت با گلهای و ریسمان دور گردن خود

انداخته از خیابانها گذرند و روز قبل از نوروز مردم آنها  
 بر بازوها و زبانهای خود فرو کنند و در روز بعد موكب  
 جمعیت بنوع هجوم بدرخت مخصوص این عمل میروند که  
 با قلابها بدرخت آویخته و چهار یا پنج بار گرد درخت  
 دور میزنند و این عبادت و ریاضت تضعیف بدن که سناده  
 واصل شده اند و استخلاص روح که از خدا میاشد و  
 انقطاع علاقه اش از بدن و مادیت و حیوانیت و اتصال و  
 استفراغش در روح اعظم نامحدود اساسی ترین راه نجات  
 فلسفه جوك میباشد که باید روح را چنان مستغرق عالم فکر  
 کرد که تمامت احساسات و خواهشها فراموش شود چنانچه  
 در یونانیان است کفج عزلت گرفته و برزانوها و پاها نوعی  
 دیگر تشسته و نه روزنه بدن را محکم بسته نفس با هستگی  
 کشیده به این طریق مشعل را در مشعلدان بدن از صدمه  
 هر باد متهیجی محفوظ دارد تا فانوس بالتّمام نور شود.  
 و نیز باید روح را از هر فکر و خواهش و از تأثیرات حواس  
 خمس ظاهر سدود داشته با طمأنینه تام در انتظار تنویر  
 درونی خود باشد که در این حال مانند صبح از شب دیجو  
 بالاخره در درون او نور طلوع خواهد کرد و برهما مانند برق  
 در او جلوه نموده قلبش شعله آتش بظهور آورد. در این  
 حال از قیود سرابی رهیده به پرواز آمده متحد با روح نا

محدود گردد و برای حصول این رتبه و بخواب کردن احساس  
 ظاهر و باطن که این عمل و مقام اساس معرفت کلی و کمال  
 پاکی است برخی چند سال در کنج خلوت مجرد میمانند  
 و بعضی در بیشه ای می نشینند و گروهی نذر کرده سخن  
 نمیگویند و ریاضات فوق الطّاقه کشند چنانچه بعضی یکدست  
 خود را ببالای سر نگهداشته در تمامت مدت عمر فرود نیارند  
 و دست بر بالای سر چنان خشک شود که گوئی قطعه  
 چوب خشک است و برخی تا آخر عمر برهنه و مكشوف العموره  
 در مفاره کوهی عزلت گیرند و شستشو نکرده موها بقسمی  
 درهم و برهم ریخته که اغلب اعضاء و اندام نمودار باشد  
 و سوای آب و علف صحرا چیزی تناول ننمایند و باکسی سخن  
 نگویند و هر کس بمفاره آید آنچه پرسد بیک یا دو کلمه  
 بیشتر پاسخ ندهند و بعضی دیگر بحبس نفس و برخی  
 بتقلیل طعام ریاضت کشند بقسمی که در هر چهل شبانه روز  
 یکبار قلیل طعامی بیشتر صرف ننمایند و دیگری در آفتاب  
 ایستاده در پیرامون خود همی آتش افروزد بنوعی که  
 بقرب بریان شدن رسد و دیگری از پوست گردنش حلقه‌ها  
 آهنی گذراند و خویش را از آنها بیاویزد و چون مردم رسند  
 برای تحصیل مقام روحانی وی را بجنبانند و دیگری بر تختی  
 که میخهای آهنین از زیر ببالای آن گذرانده شد بخوابد

و دیگری خود را از پا بر درخت آویخته زیر سرش آتش افروزند و معتقدند که انسان بر ریاضت مقام الوهیت یافته بر همه چیز مقتدر و به همه چیز دانا گردد و گویند که تاکنون شش نفر باین مقام رسیدند و مجسمات آنان و تلامیذشان را در معبد گذاشته حاجت میطلبند و توجه و تضرع بآنان مینمایند و گویند در مستقبل ایام باز یک نفر دیگر باین مقام رسیده برخیزد و گفته اند که صفات و قوای الهی پنج است و همه دانشمندان برای وصول باین سر منزل راهی نشان دادند و هر که بآن رسد مظهر حق و خدای بحق باشد :

نخست حیات جاوید ، دوم دانائی و بینائی و آگاهی بی کم و کاست ، سوم شادی و آرامش بی هیچ رنج ، چهارم آزادی بدون هیچ قید و بند ، پنجم سلطنت بی همتا و شریک و بنوع گلی نزد هندوان از اعمال مستحسنه دین داری است که معابد ساخته و حوضها بنا کرده و درختها بر کنار خیابانها بکارند و اغنیاء تماثل در خانه بهر عبادت روزانه دارند و عالم دینی را مساعدت میکنند تا هر صبح آمده بتان را شستشو و مزین و مهیا نمایند و تقدمه ادا سازند و شام باز آمده آنها را براحات گذارند .

و از مراسم هندوان انواع هدیه و تقدمه و قربانیهای حیوانی و گل و میوه و غیرهاست که بهر خدایان و برهمنان

و مردگان انجام دهند چنانکه برای بعضی مجسمه هادر بعضی اعیاد بزها و گاو میشها و گوسفندها ذبح کنند و برای مردگان قربانیها کرده مجالس برپا میدارند و بهر برهمنان گلها ، میوه ها ، لباس و اطعمه و اموال و املاک میبخشند چنانکه در شاستر مسطوراست : حتی آنکه بعضی خود یا اطفال خود را تقدمه میدادند و بعضی زنان حمل خود را برای قربانی نذر میکردند و فرزند را در دو یاسه سالگی در کنک یارود مقدس دیگر برده غسل داده غرق میکردند و نیز افعی و نهنگ را میستودند و گاو را احترام و مراعات کرده ذبحش را ناروا میشمردند و معتقد بودند که جانهای پاک در آنها حلول مینمایند و بسا اوقات برای گاو فیما بین هندوان و مسلمانان جنگهای خونین اتفاق افتاد و برای آنکه مطابق فلسفه و عقیدت خود تمام عالم هستی و مخصوصاً ذیحیات را نمایش روح اعظم الهی دانسته همه را ستایش نموده جان داری آزار نبایست کنند ، همه ساله مبالغی خطیر بدولت هند میدادند تا حکم شود گوشت قصابخانه را از کوچه و گذرگاهشان عبور ندهند (۱) .

و اما طبقات هند و چهار و براین طریق اند : نخست برهمن کهنه و علماء دین دوم خاتریاس مردم سیاسی

(۱) میازار موری که دانشکش است که جان دارد و جان شیرین خوش است (سعدی)

ومحافظ مملکت سوّم بانیان زّاع و تجّار چهارم سود راس  
صّناع و اهل حرف و مخیالطه و ازدواج بین طبقات منع  
است و اما اوتار(۱) (معنی تحت اللفظ نزول) یا تجسّمات  
الوہیّت کہ یک قسمت مهمّ عبادت و پیشوآن فلسفہ مییاشد  
دہ اوتارند کہ ہشت از آنہا گذشتند و دو باقی است کہ  
بیایند اوتار نخست ماہی بود چنانچہ در مہابہاراتا  
حکایت شد و مقصد اینحکایت آن بود کہ چون وید را جنّ  
از برہما کہ در خواب بود در ربود لذا برای اہمیت این  
فقدان نژاد انسانی بواسطہ طوفان منقطع و درہم شکستہ شد  
الا یک شاہزادہ متقی و ہفت مرد مقدّس کہ در یک کشتی  
نجات یافتند و ویشنو بصورت یک ماہی بزرگ کشتی را بر آب  
کشید تا جنّ را کشت و وید را تجدید نمود .  
اوتار دوّم یک سنگ پشت بود کہ آب حیات تہیہ نماید  
سوّم خوگ چهارم شیر مرد تاد ہشتم بصورت کرشنا و نہم  
بعقیدہ بودائیان بودا ظاہر شد .

## شعب آئین ہندو سیک - برہموساج - آریہ سماج

در آئین بزرگ برہمائی فیما بین آنہمہ فلسفہ و عقاید  
متنوعہ نہضتی تجدیدی و اصلاحی کہ قد علم گرد و ممتاز  
و برومند گردید نخست آئین بودا بود کہ پس از ایجاد  
جمعیتی مهمّ و حکومت و قدرتی متنوّذ فیما بین اصل و فرع  
جنگہای متعاقب و متواتر برخاست و عاقبت کرسی بودائیت  
در آخر قرن دوازده میلادی از ہندوستان بیفتاد کہ بعداً  
در چین استقرار جست و علی ہذا بزرگترین شعبہ دینی  
آئین ہند کہ خود آئین بزرگی جداگانہ بشماراست بودائیت  
فرع با ارزشی از اصل خود مییاشد کہ علیحدہ میآوریم و  
سپس آئین برہما شعب و فروع متنوعہ بیرون داد کہ ممدوری  
از آنہارا باین طریق بر دو صفّ تقسیم و ترتیب نمودند :  
صدفی از پرستندگان ویشنو کہ نہ شعبہ اند و صدفی  
دیگر از ستاینندگان سیوا کہ ہفت طائفہ مییاشند و بحث در  
اسماء و بیان عقاید و احوالشان موجب خروج از روش اختصّاً  
این کتاب و خالی از فائدہ مهمہ است و در خلال آن احوال  
اشخاصی بزرگ ہم طلوع نمودند کہ در ایجاد اتّحاد و



اصلاحات کوتاهی نکردند تا آنکه آئین اسلام بواسطهٔ عرب و ایرانی بآن کشور پهناور سر و کار پیدا کرد و طولی نکشید که نشر و نفوذ تام یافت و مانند آئین بومی آنجا گردید که اکنون با فروع سنی و شیعهٔ اسماعیلی و اثناعشری متجاوز از هفتاد ملیون جمعیت در آنجا هستند و بعد از آئین اصلی برهمنائی اکثریت تامه دارند. دیگر قوم سکه (در لغت سنسکریت بمعنی متعلم) و آئینشان مییاشد که شمار خود را در حدود شش ملیون میگویند و در سرشماری هند بسال ۱۹۰۱ در حدود دو ملیون و دویست هزار بودند و اصل این آئین از شخص مرتاض سیاح پاکدل بیدار ضمیری بنام نانک (گویند در لغت سنسکریت بمعنی شفاء در دیاهستی صرف است) که بعنوان بابانانک معروف و بنوع تجلییل گرونانک دیوجی میخوانند و گویند گرو در لغت سنسکریت بمعنی مزیل ظلمت و دیو بمعنی بزرگ است و او در سال ۱۵۲۶ بکری (تاریخ هندوستانی بنام بکرمی مأخوذ از تخت نشستن بکرمجیت) مطابق سال ۱۴۶۹ میلادی در قریه تلوندی از پنجاب هندوستان بقرب شیخوپوره واقع در چهل میلی لاهور متولد گردید و قریهٔ مذکور بعداً بنام ننگانه بمعنی خانه نانک معروف گشت و نام پدر بابا نانک پتواری از اعضاء دائرةٔ مالیّه دولت لودی پادشاه

افغانی حکمران پنجاب بود و نانک در صفر سن تحصیلات مدرسه ای نکرد و پدرش او را بگاوداری گماشت آنگاه بزراعت و اشغال دیگر مشغول شد و تقریباً در بیست سالگی ازدواج نمود و دو پسر بعرضه آمدند و گویند هر دو بوحی بابانانک ایمان نیاوردند و نسلشان الی حال بهمان منوال باقی است که طائفه ای از آنان بنام احدهوت و طائفهٔ دیگر بنام نرملا خوانده میشوند و گرونانک در سی و پنج سالگی شروع بمسافرت نمود و خاک هندوستان و افغان و عراق و حجاز را بپیمود و بالاخره در سال ۱۵۰۰ میلادی شروع بدعوت کرد و روش دعوتش پرستش خدای واحد و توجه و تذکر و ایجاد وحدت و الفت فیما بین هند و مسلمان و غیرهما و اخلاق نیک و سلامت نفس و تفتی سرود و مناجات بود و چهار معارضت علمای هند و گشت و ناچار از شهر سلطان پور محل زیستش مهاجرت کرد و همی بحال عبادت باطنی و توجهات معنوی بود و بعالم معنی و زیست باتنبه و بیداری و رفع کدورت و تیرگی دعوت و دلالت و هدایت کرد و بالاخره بسن شصت و نه سال و ده ماه و ده روز در سال ۱۵۹۶ بکرمی مطابق ۱۵۳۹ میلادی در دهکده کرتارپور بقرب لاهور وفات کرد و هندوان او را از خود دانسته میخواستند بسوزانند و مسلمانان میخواستند فسن

کنند و مرده اش را نیافتند لذا هر يك بنائی در مقابل  
 یکدیگر در آن دهکده بپا داشتند و گویند چادرش را نیم  
 سوزانده و نیم دیگر را دفن کردند. گویند او بزبانهای  
 هندی و پنجابی و عربی و فارسی و غیرها تکلم میکرد و در طو  
 مسافرتش مردی مسلمان بنام مردانه که منجذب باو بود  
 و دیگری نیز بنام بالا که هند و بود ملازمت داشت و مریدان  
 هند و مسلمان بسیار باو معتقد گشتند و کلماتش را که  
 غالباً شعراست وصی و خلیفه اش بعد از او فراهم کردند  
 پادشاه معاصرش بابر او را چندی محبوس داشته بود و بعد  
 از گرونانک گروانگد دیوچی برهبری قیام داشت و سخنان  
 نانک را بخط و زبان پنجابی فراهم نمود و بعد از او گروامرداچی  
 آنگاه گرورامداس چی و گروارجن دیوچی که دشمنان پادشاه  
 وی را در تابه روی آتش گذاشته بریان کردند دیگر  
گروهارکونندچی و گروهراچی چی گروهارکیشن چی و گرو  
تیغ بهادرچی و آخر همه گروگوبندسنگ چی و طول مدت  
 همه دوست و پنجاه سال شد و غالباً سخنان بابانانک  
 شروع میشود به اونانک.

و مرکز مقدس و کمیته منتخبه مطاعه و عبادات عمومی و معبد  
 طلائی و خیرات همگانیشان گرچه در امرت سز نام حوض  
 خالص یا حوض مقدس و محل توجه قلبیشان و مقام معنوی

گرونانک است ولی در غالب ممالک هند وستان و سلال  
 مجاوره هستند و در مسجد ساده شان سحرها با سرپوشیده  
 و پای برهنه با کمال احتراز حتی از همراه داشتن  
 دخانیات مردان و زنان وارد شده مقابل کرسی مسجد  
 مشتمل بر کتاب مقدس بنام ادی گرانث (۱) و صورت گرونانک  
 و سائر گر و ها سجده کرده محض استماع کلمات مقدسه  
 که جمعی با انجذاب و موسیقی تفتنی مینمایند نشسته  
 و ساکت و بی حرکت و مؤدب استماع میکنند و نیز اموات  
 میسوزانند و با شعائر خمسه پنج کاف که حرف ابتدای  
 اسمها همه کاف است فیما بین انام معروف اند که کاش  
 بمعنی ریش و کانکا بمعنی شانه چوبی و کارا بمعنی  
 دست بند آهنی و کاچ بمعنی شلوار کوتاه و کرپان  
 بمعنی شمشیر میباشد و علی هذا تمام سکهها بشعار موی  
 طویل پیچ داده سر و ریش و غیره با پوشیدن بعمامه تا گوش  
 و شلوار کوتاه در زیر و شمشیر بر کمر در داخل لباس و حلقه  
 بردست و شانه بر سر زیر عمامه اند و بیشتر این رسوم و غیرها  
 بعد از نانک توسط نه تن مذکور برقرار شد و اکنون صورت  
 منسوب به بابانانک بحالی که نشسته سبزه بر دست و کفش  
 و کشکول در جلو و مردانه ندیم و تار زن بسمت راست و پهای

بالا ملازم و خادم بسمت چپ و نیز صور منسوب به نه تن دیگر متداول فیما بین سکه ها است .

و شعبه برهمنو سماج را (۱) که معنی تحت اللفظ (جمعیت پیروان برهما ست) در سال ۱۸۳۰ میلادی برهمنی تحصیل کرده در سنسکریت و در فارسی و عربی و انگلیزی تأثیر یافته از اسلام و قرآن و توحید و پورانگیخته بمقاومت با تعدد الهه بنام راموهون رای (۲) که بسال ۱۷۷۴ میلادی در بنگال متولد شد و بالاخره اعتقاد مسیحیت آشکار ساخت بعزم اصلاح و ترمیم و تنویر برهمنیّت تأسیس نمود و پس از فوتش بسال ۱۸۳۳ و پندرناث تاگرو کشوب چوندرسن نشر آن طریقه دادند و جمعیت چند هزار نفر گرد آمد و گروهی از هندوان نسبت بآن اظهار نفرت کردند و از اصطلاحات مشهوره شان نسبت بمظاهر حقیقت مرد بزرگ و از عقاید مشهوره شان تساوی ادیان میباشد و ادعیه و سرودهایی با ساز و آواز و نیز مراقبه و مکاشفه برقرار کردند و در مابینشان تعدد و تفرق عقیده حاصل گردید .

دیگر شعبه آریه سماج (۳) نهضت ملی توحیدی دینی را دیانندرسوتی (۴) نام برهمن گجراتی هندی در سال

(1) Erahma (Brahmo) Samaj (2) Rammohun-Roy

(3) Arya-Samaj (4) Dayananda Sarasvati

۱۸۸۰ میلادی تأسیس کرد و برپایه وئد و شاستر بنا نهاد و تمامت علوم و صناعات و انکشافات موجوده و غیرها را مذکور و مسطور در آن کتب گفت و رسم ازدواج کودکان را منع کرد و زنان شوهر مرده را اجازه ازدواج داد و سعی در ارجاع هندوان مسلمان یا مسیحی یا بودائی و غیره بآئین وید نمود و راجسین را با روغنی بآتش ریخته با تلاوت آیات وید که کاپتسری مینامند تطهیر و تقدیس میکنند و آنان محض توجهشان بعلوم ترقی کردند و مابینشان و مسلمانان میدان مناظرات کتبی و شفاهی همی آراسته گردید .

## آئین آریانی بودا زندگانی بودا

آئین بودا (۱) در هندوستان و محیط برهمنی بنوع اصلاح و تجدید با آرایشی نوین در متجاوز از ده قرن الی متجاوز از چهار قرن قبل از میلاد مسیح حسب اختلاف اقوال مؤرخین طلوع نمود و مؤسسش از حیث شرافت و عظمت خانوادگی و از حیث آراستگی بعلوم زمان و علو

(1) Buddha

رتبه و فضائل و قوای روحانی و آزمودگی مقامی بس ارجمند  
 راحائز بود و در مدت قیام و دعوتش مقابلهت و معارضت  
 از علمای هند دید و کشتی نجات نیات و تعالیم سود مند  
 خود را از خطرات آن دریای پر انقلاب بساحل رسانید و  
 چنانچه شمه ای ضمن بیان آئین برهمنائی اشاره شد بعلمت  
 نیروی روحانی و خصائل عالیّه و دانش و حکمت الهیّه نفوذ  
 و جمعیت حاصل کرد و پیروان بسیار روز افزون شدند  
 و بالاخره پس از چند قرن سلطنت و امپراطوری در ظلّش  
 پدید آمد و این آئین در اصل منشأش یعنی محیط برهما  
 تغییر و اصلاحی مؤثر نشان داد. اولاً جنبه های  
 متنوع فلسفی بغایت مجرد دور از زندگانی و عمل را مبّدل  
 بیک فلسفه عملی نمود که برای ترقی روحی راهی مقبول و قابل  
 عمل بشمار بود و ثانیاً طرق مختلفه اعتقادیّه و تقالیدیّه را  
 بیک راه واضح خود پسندی منتهی ساخت و رشته های  
 بحث در مسائل غیر مماس عقل و عمل را ببرید. ثالثاً  
 اختلافات طبقه ای را که موجب عدم مساوات و امتزاج بود  
 از بین برده همه را در صف واحد قرار داد. رابعاً  
 آنهمه معابد با مجسمات و مراسم غریبه را برکنده معبد  
 ساده معقول و زیبا و پاکیزه بجایشان برپا داشتند  
 و قربانیهای خونین بی حساب متداوله را بر انداخت و بطور

خلاصه عادات سیئه و اوهام بی اساس را محو کرد  
 و مقام آن آئین فیما بین ادیان قدیمه مانند کویکی درخشان  
 در مجسمین ستارگان آشکار گردید و الی الیوم آئین های  
 مقتدر در حدود قرب جوارش با آنکه بسی کوشیدند  
 نفوذی نمایان در آن نیافتند بلکه نسائم روحانیّه اش در خلا  
 اشجار جنات برخی از آنها میوزد و اکنون که متجاوز از  
 دوهزار و چند سال از آغازش میگذرد با متجاوز از صد  
 ملیون پیروان در ممالک کثیره شرقی آسیا یعنی در قسمت  
 بزرگ هند و برما و سیلان و انام و سیام و نپال و کشمیر و  
 کره و تبت و مغولستان و چین و ژاپون (۱) برکسی اقتدار  
 و معابد بسیار و زیبا ویر افتخار مییابد و آئین غالب ممالک  
 مزبور مییاشد نام مشعر بانجام مؤسسش سیدارتا (۲) مخفف  
 ساردارتا یا سیدارتا و بعضی سیدهاتها نوشتند (بمعنی  
 فوز یا مال) نامی روحانی بود که والدین وی را بآن خوانند  
 و شهرت بنام خانواده آباء و اجدادش ساکیا نیز یافت  
 چه اسلاف پدرش نژاد خود را بآن نام میخواندند و بنام  
 عظمت مقام گوتاما (۳) نیز تسمیه کردند و کلمه بودا یا  
 (۱) نوشته اند که در ژاپون بسال ۱۹۳۳ م تعداد بودائییان  
 ۴۲۱۲۸۰۰۰ و تعداد معابد بزرگشان ۷۱۰۳۲ و معابد  
 کوچکشان ۵۳۲۶۵ بود.

(2) Siddhattha

(3) Gotama

بودها که از ریشه لغت سنسکریت بمعنی منور و معلّم است  
 اشهر القابش گردید و او از نژاد باستانی داستانسی  
 معروف بافتابی از شعبه هندوآریان از صلب سودهودانا  
 بزرگ و شاید شهزاده ای از نژاد قبیله مذکور است و در شمال  
 بنارس مجاور حدود نیپال در یکصد و شصت میلی بنارس بشهر  
کاپیلا یا در ناحیه راجاه و شاید آستو در سال ۵۶۰ قبل از  
 میلاد مسیح بعرضه شهود آمد و مادرش دختر رئیس دیگری  
مایا نام که بروز هشتم ولادت فرزند درگذشت و خاله اش  
 وی را بپرورد و شهزاده با صفات شدت و غلبه احساسات  
 اسرار آمیز روحانی بسیر و وصول قله مقامات معنویّه نمود یافت  
 و در نوزده سالگی بمیل والد و خاله با دختر عمّ خود  
 ازدواج نموده بعزت و سروری ایّام گذراند و صاحب  
 دانایش چانا نام با او بود و از بیست و نه سالگی ببعده  
 از مشاهده پیری و ناتوانی و بیماری و گرفتاری و رنج  
 ناتوانان و استخوان پوسیده مردگان که چانا عموم و شمول  
 آنرا شرح داد اشتیاق شدید بعبور از دریای ظلمانی  
 حدوث و هوی و وصول بفضای نورانی قدیم نیروانسا (۱)  
 و رهبری کردن و نجات دادن بشر از غموم و امراض و هلاک  
 و شقاء و برای اصلاح اخلاق و احوال و اوضاع دنیا زمام

اختیار را از کفش برپود و مشاهده حال شخصی تارک دنیا  
 موجب مزید و تشدید عزم و تصمیمش گردید و در شب همانروز  
 که مؤده تولّد نخستین فرزند بشنید با چانا سربه بیابان  
 نهاد و به مارا که نشان عزّت جاودانی باو داد التفات  
 نکرده بدام نیفتاد و مقداری در سواحل رودخانه گذشت  
 پس لباسهای فاخر خود را به چانا بخشیده او را برگردانید  
 و لباس ساده ریاضت بپوشید مدّت هفت شبانه روز در پیشه ای  
 بسربرد و نزد دو برهمن الارا و اودراکا نام خدمت  
 کرده فلسفه بیاموخت آنگاه با یالت دیگر رفت و با پنج تن  
 همفکران مصاحب شده در جبال به توبه و ریاضات شاقّه  
 پرداخت و بنوعی ناتوان گشت که چون خواست برخیزد  
 بیفتاد و گمان کردند که مرد و از آن هنگام ریاضات شاقّه  
 را ترک گفت و بغذا خوردن بنوع عادی پرداخت و همکاران  
 مصاحب مذکورش به بنارس رفتند و در آن مدّت تحصیل و  
 ریاضت که شش یا هفت سال بود لباس نارنجی ندوخته  
 مرتاضان ببرد داشته تکمیل تحصیل تمام علوم برهمنان کرده  
 روزان و شبان بدانه کجندی بسر میبرد و بلقب مونسی  
 یعنی مرتاض و نیز سرامانا ( یعنی متبتل ) سمرگشت  
 ولذا بشهرت ساکیا مونی و سرامانا گوتما همه جا معروف گردید  
 و بالاخره در قریه اوردلفیفا در محلّ بوزیماندا بکمال

مطلوب خود رسید و در حالیکه زیر درختی بر بساطی از گیاه سبز دیده برهم گذاشته پاها بیکدیگر نهاده ساکتاً صامتاً شبانه روزی غرقه عالم تفکر روی بمشرق نشست ، هنگام غروب بمقام ارجمند نیروانا رسید و اشراق و نورانیت غیبیه یافت و هنوز صبح ندید که نورانی وحید و عالم و حکیم مجید بود اشد و علم مطلق و سرّ خلاص و نجات یافت (۱) و این هنگام سی و پنج سال داشت و آن درخت ، شجر معرفت و درخت بیو بمعنی بودا معروف گشت و در این اندیشه و تفکر رفت که چگونه نشر مطلوب نماید و تحمل تعرض و مقاومت فرماید و طولی نکشید مصمم گردید و از خفای جانفزای عمق دل امر بهدایت گرفت و نخست قصد هدایت د و معلم و مربی مذکور خود کرد ولی آنان در گذشته بودند و ثانیاً بعزم رهنمائی پنج تن هم ریاضتان مذکور خود شد که در بنارس ادامه ریاضت میدادند لاجرم در حالیکه مایه بدست آوردن قوت روزانه نداشت روی بشهر مقدس بنارس رفت و با اینکه اساس آئینش بر همان فلسفه قدیمه هندو و بر تناسخ بود چون تعدد خدائی و بت ستائی و نیز فلسفه های بی اساس هبائی را بر انداخت همینکه بابرهمنان و علمای دین مناظره ها نمود با مقاومت شدیده شان خصوصاً

(۱) وَاٰمَنَ مِنْ خَافٍ مَقَامٍ رَهِبٍ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَاوَىٰ (قرآن)

بمقابلهت پدر دچار گشت ولی آن پنج تن هدایت شدند و والدین زنش هم با و گرویدند که بتفصیل در کتب بودائیان مسطور است ناچار از آن شهر بیرون آمده سفر کرد و همی از محلّی بمحلّ دیگر عزیمت نموده تعلیم داد و جماعتی از خواصّ مؤمنان و شاگردان را هم مأمور برهنمائی کرد و کاملاً بهدایت و رهبری پرداختند و همه جا جمعاً پیش آمده قبول آئینش کردند و غالباً طبقات ضعیف ناس با و میگرویدند و از قدرت برهمنان میترسیدند و در عین حال از تعلیمات معقول قابل القبولش متمتع میگشتند و حدّ و سدّ تفکیک طبقاتی برهمنان را که برای توده امکان ورود در طبقه عالیّه نبود شکستند و در همه جا مقاومت و معارضت شدیده در میان بود و الی آخر العمر باین منوال در سیر و دعوت گذراند که در سالی هشت ماه چون اوضاع هوا و زمین موافق میشد پیاده در آن محیط پهناور سیصد میل در طول و صد میل در عرض همی گشت و با لفت توده کشوری نه با بیان و اصطلاح پراغلاق برهمنان فلسفه و دستور خود را منتشر ساخت و چون مدتّ چهل و پنج سال دعوت را در درّه های رودکنگ بانجام رساند بسنّ هشتاد سالگی در ۴۸ قبل از میلاد مسیح در کوزیرانا در جنگلی کوچک در حالیکه سرش به طرف شمال و بین دو درخت بود خوابید . و از روایات

اعتقادی بود ائیان است که آن دو درخت با آنکه فصل زمستان بود فوراً گل آوردند و گلها بر او ریختند و ساز و آوازهای آسمانی زیر ابرها صدا درآمدند و درچنان حال به دسته ای از شاگردان که حاضر بودند گفت حقیقتاً ای شاگردانم به شما میگویم تمام عالم کون ناپاید ار است بدون وقفه مبارزه کنید و درحالیکه رعد میفرید روح او پرواز کرده و اردنیروانا گردید و جسدش بلا درنگ حسب آئین معمول سوخته گردید ولی اصحابش چنان بشور و عشق و هیجان شدند که استخوانهای سوخته اش را گرد آورده بعد از مجادله ها بالاخره هشت قسمت کرده بقاعی بر آنها مرتفع ساختند و دندانهایش بمعبد عالی درهند باقی ماند تا درحدود نهصد سال بعد بسیلان بردند که حال بعاج گرفته در شش صدوق نقره نهاده محل زیارت بود ائیان است .

## اصحاب و کتاب و آئین بودا

شاهیر مؤمنین بودا بلافاصله بعد از وفاتش مجلس مشورت بیاراستند که مدت هشت ماه بطول انجامید و چون آن حضرت کتابی ننوشت و تمام تعلیماتش شفاهی بود سه تن

از اصحابش منتخب گشتند که هرکدام قسمتی از آنرا بسط و تدوین کنند نخست وریون یویالی تمام تعلیمات اخلاقی و مراسمی را دوّم آناندا تلمیذ محبوبش تمام تعلیمات ایمانی و عقیده ای را سوّم کاسیپا تعلیمات فلسفی و ماوراء الطبیعه را تبیین و تنظیم و تدوین نمودند و مشورت عمومی دوّم صد سال بعد از آن برای تصحیح برخی سوء استعمالات که شروع گردید تأسیس کردند و مشورت عمومی سوّم درعصر سلطنت پادشاه عظیم تاریخی بودائی آشوکا نواده چاندرراگوتیا مذکور در تاریخ یونان بنام ساندراگوتوس که از طبقه پائین هند و بود و تخت سلطنت شمالی هند را بتصرف آورد و برهمنان نظر باختلاف طبقه با وی ضدیت کردند و او اوامر بودائی را در قسمت شمال هند منتشر و رائج ساخت و درعصر وی سوّمین مجمع عمومی بود ائیان تأسیس گردید که عده ای کثیر خالی الایمان را ردّ کردند و بعد از این جلسه مبلغین بهرسوی تبلیغ ائین رفتند و با آزار و صدمات بسیار که تحمل کردند در ممالک منتشر ساختند و گفته اند یکی از پیروان بودا فو نام تقریباً در سال صد میلادی آن آئین را در بین اهالی چین منتشر ساخت و اما در ژاپون بعداً در قرن ششم میلادی انتشار یافت و بعلمت عدم مصادرت با آئین باستانی آنجا یعنی

آئین پرستش اسلاف بنام شینتو (۱) که سلامت روشش بود سرعت نفوذ یافت و اسوکاسی (۲) و شش فرمان نوشت و بر سنگ ها وستونها بحدود کشور خود و هم بدور و نزدیک صادر کرد که آنها شاید قدیمترین آثار اصلیه موجود معلوم هند بشمار میرود و در ضمن آنها از جنگجوئیها و خونریزیها که همه بخلاف تعلیمات بود است نفرت و انزجار اظهار نمود و همه گونه کشتارهای حیوانی را که برای خوراک و نفس پروری بود منع کرد و بمهربانی تأکید نمود و دستور

(۱) پیروان دین شنتو در ژاپون چه فرقه اصلی آن وجه سیزده فرقه دیگر پرستش امپراطور را فریضه و یا لاقل احترامش را واجب میشمارند و امپراطور ریاست عالیّه آن آئین را دارا بود و معبد ایزه بزرگترین معابد شینتو شمرده میشد که خدای بزرگ بنام اماتراسوا و میکسامی و ده خدای کوچک را پرستش میکردند و میگفتند اماتراسو و میکسامی خدای خورشید بود و پسر بزرگش نسی نی گی نومی کوتورا از آسمان برای اداره کردن زمین فرستاد و باو گفت این زمین جائی است که بازماندگان من در آن تا ابد بزرگی مینمایند برو که در سلطنت خود کامکار و رستگار باشی و تا ابد چون زمین و آسمان پایدار بمانی و جیموتنو Jimu-Teno اولین امپراطور ژاپون چهارمین خلف پسر بزرگ خدای خورشید است که از آسمان بزمین آمد

(1) Shinto Kusirana

(2) Asaka

داد که در هر پنج سال مجمع عمومی برای اعتراف بخطایای واقعه و ابراز تنفر و ندامت و احتراز از آنها تشکیل کنند و این آئین بعلاوه شئون مذکور افراط هندوان را در توکل ب فکر روح که از اهتمام در سعادت مادیّه دست کشیدند و بدّل باعتماد کرده اشخاص را متوجه بسعادت خودشان نمود و تمایز طبقاتی را برافکند و تساوی برقرار داشت و استبداد و اعتلاء برهمنان را برهم زد و پسر فرد شرافت و حریت شخصیه داد و نجاج بشر را بعمل و سعی در ترقیات روحیه و اخلاقیّه مقرر داشته از توجه بنجاج توسط تقلید معابد بیرون آورد و میخوارگی مقدس نزد خدا و قربانیهای کثیره که حتی هلاکتهای انسانی راهم متضمّن میشد برافکند. آئین را از محدودیت و محصوریت بین هندوان نجات داده همه نژادها و طبقات را برای وصول بسر منزل عالی مساوی خواند و لاجرم آئین بودا با عواطف عمومی بشر دوستی و احترام و اعزاز همه ادیان میباشد چنانکه در معابدشان هر قوم و ملّتی مجاز بورودند و باهمه مصائبی که از هندوان دید حتی در دوره امپراطوریش ادنی تعرض و حس انتقام نشان نداد و در نشر و نفوذ بزور و قوت متوسّل نشد بلکه بصرف حقیقت و قدرت روحیه اش منتشر گردید و نیز حضرت بودا از فلسفه و آئین هند و طریق



عملی ساده بسیار مستقیمی برای وصول بسرانجام آورد و در  
ساحت ماوراء الطبیعه جولانی نکرد حتی نماز و دعا و  
عبادات و معابدی مخصوص وضع نکرد و قوانین و تکالیف غلیظه  
نگذاشت و جزا و پاداشی نیز نه در این عالم و نه در عالمی  
دیگر وعده نداد و مواعید ثروت و لذت و فتوحات و قدرتی  
ذکر نکرد و بهشت و جهنمی نیز بمیان نیاورد و تعلیم داد  
که انسان کامل باید هم از خوشگذرانی مفرط و هم از ریاضت  
عنیف دور باشد و آرامش و آسایش بین این دو است و تمامت  
افسانه ها و رسوم سابقه را نسخ نمود و بیان کرد که بیش از  
باید روح را آزاد ساخت رستگاری و فلاح و نجات در علم  
و معرفت است و خسران و وقفه و زلت و فقدان سعادت  
در گمراهی و غفلت و جهالت و فقط همه را دعوت کرد که  
به نیروی ایمان و اخلاق و معرفت و انقطاع از نفس از همین  
جهنم محدود موجود نجات حاصل نمایند و هر کس همین  
عالم نامتناهی را سرانجام خود بداند و با دلی مملو از  
شفقت  
و محبت این هدایت را ترویج کرد و مکرراً چنین گفت :

شریفت من قانون موهبت و بخشایش همگانی است و باین  
نظر داشت که زندگانی پر ملال را مبدل به مسرت بی زوال  
سازد و بیماریها و ناتوانیها را زائل کند و بیسنواتی  
در ماندگان نوا و پناه یابند و میکوشید که همه را قانع ساخته

بموقع قبول آرد و تحمیل نسازد و ضعفاء را با توضیحات  
و امثال ساده تفهیم میکرد و بتأسیس عفت و اعتدال و امساک  
نفس از هوی و هوس ، قیادت بر شرور میآورد و تلمیح  
میداد که در برابر رزایا تحمل و ملاطفت و غفران پیشه کنند  
و در احتیاط از کذب و احترام صدق تأکید همی نمود و بهتان  
و پناه گوئی را نهی همیکرد و احترام پدر و مادر و عائله را  
همی تعلیم داد .

و در حکایات و روایات معجزه آمیز بود ائیان است که  
مادرش را در ایام حملش فیلی سفید پدیدار شد و او از پهلوی  
راست مادر ولادت یافت . و نیز آن حضرت نوبتی بدن خود  
را به پلنگ ماده ضعیف که بچه اش را نمیتوانست شیر دهد  
تسلیم کرد و بود ائیان در راه محبت بدشمنان و احتراز  
از جنگ حتی از دفاع و اجتناب از فساد و غوغا در راه اطاعت  
از روسا و تهیه خوراک و مسکن بهر انسان و حیوان و نیز  
احترام به پیروان آئین ها و عدم احتقار ادیان و عدم  
تعصب و عدم تضییق بر دیگران و نیز در حفر قنوات  
و غرس اشجار و امثالها میکوشیدند و گرچه تعدد زوجات  
فیما بینشان ممنوع نیست ولی وحدت زواج را اصلاح و مستحسن  
میدانند و معابد ساده شان که فقط محض احترام بیبودا  
ساخته شده و وردی مختصر که تشویق باطاعت از آن طریق

مینماید خوانده میشود بعداً تأسیس گردید و تعداد آنها بغایت بسیار و بعضی از آنها از دوست الی سیصد سال بعد از مسیح هنوز برجاست و در آنها بخور معطر و شمع روشن معمول میباشد و استعمال سبحة در عبادات مرسوم است و روحانیین در معابد چین سر را می تراشند و سبحة بدست در حال دعا با آواز مقابل مجسمه بودا تواضع میکنند و خطابات و راز و نیازشان با بودا است و عموم روحانیین که زنان نیز در آن میان هستند لباس نارنجی رنگ در بر دارند و مأمور بمراعات عقبت و قناعت و طاعت میباشدند و خوراکیان با کاشکول در دست از سُر خوراک این خانه و آن خانه میگیرند و تسلط و حاکمیتی بوجه من الوجوه در جامعه ندارند و هر یک هر وقت بخواهد تواند از آن زنی و بیشه بدر آید و غالباً همه پیش از طلوع آفتاب نماز و دعای عمومی با آواز میخوانند و غفران گناه میجویند و بودا در حق آنان دستور داد که لباس خرقة بپوشند و غذا از گدائی و در شبانه روزی فقط یکبار بخورند و بدرختان مأوی گیرند و سکنی در مقابر نمایند و مردم را بر آن خدمت تشویق کنند و معبود بودائیان همان ویشنو خدای مذکور در آئین برهمنائی است که گویند محض تخلیص بشر از خطایا و عوارض آن هشت بار متجسد گردید که از آن جمله کریشنا

و راما بودند و نهمین بار در هیکل بودا تجسد یافت و بعد از او نیز سی و پنج تن دیگر را معتقدند که بمقام بودائیت رسیده تجسم همان بودای اول شدند و ترویج آن آئین نمودند و بعضی از دالائی لا ماها را که در تبت مقام عظیم دینی داشتند نیز باین پایه میشناسند و اکنون بودائیت بر دو قسم منقسم است و قسمت شمالی که کشمیر و نپال و چین و ژاپون و مغولستان و تبت است با تفسیر و تنوعی که یافت از قسمت جنوبی که بر ما سیام سیلان و هندوستان باشد تفاوتی بسیار دارد و احکام خمسۀ بودا چنین است : نکش ، ندرزد ، زنا نکن ، دروغ نگو و مست نشو . و احکام خمسۀ مخصوص روحانیین اینهاست : غذای بعد از ظهر نخور ، از جاهای پر جمعیت نمایش چو دگه و بازار و ملاهی و ملاعب دوری جو ، از عطر و لباس پر قیمت بگریز ، از بستر نرم تن پرور بپرهیز ، زر و سیم نپذیر ، و از فلسفه برجسته این آئین که از آئین اصلی برهما رسید انتقال متوالی ارواح در ابدان انسانی همان کارما سابق الذکر است که تحت اللفظ بمعنی کار و قیادت و بمعنی خلق و خوی میباشد و بقانون طبیعی فضیلت و استحقاق و عدم آن که سراسر جهان هستی با آن میچرخد تعبیر و تفسیر میگردد و مراد از آن قانون طبیعی انتاج و اثمار

میباشد باین معنی که هر عملی ثمره در عالم بعد آن میدهد و پیوسته با عامل همراه است و چون دوباره متولد شود هر عملی باین قانون دوره دیگر حتمی خود را از نو میگیرد و بودا در وصفش چنین فرمود: کرما ثروت اساسی هر کس است که از تولد سابق بمیراث میرسد و همان علت و حکمت تنوعات و تفاوتات بیشمار تقدیر و نصیب خوشی و ناخوشی افراد بشر و اختلافات اوضاع و خصائل در عالم انسانی میباشد و عدالت عمومی کامله بآن جاری و برقرار و کرما سرچشمه خوبی و بدی و تفاوت موالید است که بعضی دانی و برخی عالی رتبه میشوند و کرما مانند سایه با همه میباشد و هنگامی قطع شود که به نیروانا درآید و آن جز بتعلیم بودا نخواهد شد و خود بودا گویند در حدود چهارصد بار ولادت های نوین و انتقالات و تجسّدات در ابدان پادشاهان و اولیاء و زاهدان و خروس و فیل و غزال و چیزهای بسیار دیگر کرد و از وی روایت کنند که فرمود: تولدات و تجسّدات سابقه مرا بمقدار نباتات تخمین کنید تا آنکه بمقام مذکور رسید.

دیگر از مسائل برجسته این آئین همین نیروانا است که تمامت مساعی و مشقّات بودا بهر ایصال بشر بآن مقام بود و تعلیم میداد که در هر موجودی هم خیر و هم شر

است و شرور از عالم وجود جدا نشدنی میباشد و باین رو کافر میشوند و کرما (۱) حاصل میکنند، و بوسیله معرفت الهیه و پرهیز از گناه و بوسیله صدقه و اعمال برّ و تفکّر و مراقبت توان خود را از جهلی که مولد شهوات و هوسوی و هوسهاست آزاد ساخت و بدرجه ای از کمال رساند و بعد از انتقالات بسیار و تحولات بیشمار تواند شخصیت را منحل ساخته مانند قطره متصل بدریا و ذره پیوسته بخورشید درخشان و توانا به نیروانا رسد که عالمی نامحدود و لاهوتی سرمدی و مقدّس از حدود زمان است و شباهتسی باین عالم ظاهر ندارد چه همه در تغییر و صعود و نزول و دچار تاثرات اند و آن باقی و ثابت و روح است و فقط بوسیله قطع همه هواها و شهوات بدانجا توان رسید. و معنی اصل کلمه نیروانا (۲) (نیروانا) باد خوردن و خاموش شدن روشنائی یعنی از میان رفتن و فنا میباشد و در اصطلاح فلسفی بودا فی الحقیقه همان مرگ باراده است و مقام انحلال و بقاء در عالم وحدت محضه را بمعنوان ما وراء نیروانا خواندند (۳) و در مقابل نیروانا سانسارا (۴) میباشد چنانکه محرومین از نیروانا در سانسارا که مقرّ بدکاران و ناخوش روزگاران و غمزدگان و مرکز تیرگی و تغیر و زوال و بی حقیقتی

(1) Karma (2) Nirvana (3) Parinirvana

(4) Samsara

است جای گیرند و حکایتی در کتب مقدّسه شان بلغت پالی  
 باین مضمون ثبت است که پادشاه سنگال از ناگاسنا پرسید  
 که آیا در نیروانا غم و اندوهی است ؟ او گفت قطعاً حزنی  
 در آنجا وجود ندارد . پرسید آن کجا است در جنوب  
 در شمال در شرق در غرب بالا یا پائین یا جایی دیگر  
 است ؟ او گفت نه در شرق نه در غرب نه در جنوب نه در  
 شمال نه در آسمان بالا نه در پائین زمین هیچ اینجاها  
 نیست . او پرسید پس در کجا است و کی رفت و خبر آورد ؟  
 ناگاسنا جواب گفت : نیروانا در هیچیک از این جاها نیست  
 و معدّلك وجود دارد و عالی روحانی که بوجه صحیح  
 جستجو کند بآن میرسد . آنوقت نیروانا هست باز پرسید  
 کجا است آنجا ؟ او گفت : هر جا که فکر مراقبت و مواظبت کند  
 شاید همانجا است چنانکه هر که دو چشم دارد همه جا  
 می بیند و چنانچه همه جا جانب شرقی دارند و نیز میلیدنا  
 از ناگاسنا مقدّس راجع بوجودات يك نواخت متتابع پرسید  
 و ششمی را که مشتعل کنی و در شب بسوزد میتوان گفت  
 همه همان شعله است و توان گفت متعدّدند .  
 و اساس و مبانی ساختمان آئین بودا بر چهار اصل  
 و قضیه استوار است اول آنکه سراسر جهان هستی گرفتار

رنج و عنا است دوم آنکه رنج و ناراحتی و عذاب  
 از خواهشها و امیال برخاست سوم آنکه قطع آلام  
 و گرفتاریها و محن فقط بقطع خواهشها و امیال میسر میشود  
 چهارم آنکه راهی برای قطع و گذشت از شهوات و میسول  
 موجود هست و آن راه شریف بهر وصول به نیروانا هست که  
 ناچار از عبور از ابدان و کالبدها میباشد و این يك اصل  
 معین قطعی بهر ترقی وجود است که بتعقیب آن بدون  
 خطائی بغایت مطلوبه میرسیم و باین طریق چهار حقیقت  
 اساسیه پیدا میشود اول شرّ و الم دوم سببش سوم  
 خاتمه دادن آن چهارم راه وصول بغایت که به هشت  
 قدم طی میگردد و بدین سمات و صفات تعبیر میشود :  
 فهم ، عزم ، سخن ، روش ، زندگی ، کار ، تأمل ، شادی ،  
 و در مقام تفسیر و توضیح اول عقیدت راست و صحیح دوم  
 تصمیم صحیح سوم سخن راست و کلام صحیح و حقیقت  
 صرف در آنچه میگوئیم چهارم عمل صحیح که رهبری راست  
 صحیح غیر متضمّن خطاً و گناه ششم کوشش و مساعی صحیح  
 و درست و محافظت مؤمنانه نسبت بوظیفه خود هفتم تفکر  
 درست و صحیح هشتم مراقبت و تجمع فکر در خود و تمرکز  
 صحیح . و هر که این راه هشت جایگاه را طی کرد باید نیز

ده بند را بشکند : نخست قید منیت و انانیت و همی از خود و برای خود گفتن و خواستن ، دوم قید شك و ریب ، سوم قید اعتقاد بتأثیر اعمال و تقالید برهمنان و روسای دینی ، قید چهارم امیال بد خصوصاً میول شهوانی ، قید پنجم کینه و سوء قصد ، قید ششم طول امل ، قید هفتم آرزوی زندگانی اخروی و بهشت ، هشتم کبر و بزرگی فروشی ، نهم خودخواهی دهم جهل و هرکه طی هشت منزل مذکور کرد و ده قید را درید در آرامش بی قیاسی قرار میگیرد که نوعی از نیروانای دسترس در زمین است که نه موجود باشعورش و نه بی شعورش توان شمرد .

و گناه ده نوع است ؛ سه نوع راجع ببدن یعنی قتل و دزدی و زنا و چهار نوع راجع بزبان یعنی دروغ و تهمت و ناسزا و استهزاء سه نوع راجع به دل یعنی طمع و خدعه و بدعت .

و خصال حمیده هفت است ؛ حفظ جان و راستی و رحم و مروّت و تحمّل و تقوی و زهد .

و پاداه گساری و مسبتی را هم منع نمود و از یکسو امر باجتناب از انهماک در تلذذات شهوانی و از سوی دیگر امر باحتراز از تزهدات افراطی که موجب استهلاک و تخریب قوای جسمانی است کرد . و ورد مثلث که پیوسته در زبان

بودائیان میباشد این است :

من راه نجات را در بودا میجویم ، من راه نجات را در شریعت میطلبم ، من راه نجات را در امر طلب میکنم .

و نیز از گفتارهای بودا شهره است : من که بودا هستم با برادران خود در همه گونه حزن و همّ شریک و با تمام دل شکسته گان جهان سهمیم بودم و اکنون خوشحال و راضیم چه میدانم که آزادی موجود است . ای کسانی که در رنج و عذاب بسر میبرید آگاه باشید و حقیقت را من شما نشان میدهم هر چه هستیم نتیجه اعمالی است که انجام دادیم و چیزهایی است که خواسته ایم هرگاه شخصص دارای رفتار و کردار پاک باشد سعادت مانند سایه او را دنبال میکند . آتش حقد و کینه را ممکن نیست بتوان با حقد و کینه نشانده خاموش کرد بلکه بایستی آنرا با محبت تسکین داد . بهمان قسم که باران باعث خرابی خانه و هستی میگردد هوی و هوسهای نفسانیه نیز روان کم فکر را منهدم میسازد . بوسیله تفکر خود داری و جلوگیری از نفس اماره است که توان بهر خود شالوده و اساس محکمی استوار ساخت چنانکه حوادث و طوفانی نتوان آنرا خراب و ویران نماید . هر بذری که فشانی همان را درو خواهی نمود و مقصود از کارما همین است .

انتظامات اجتماعی موافق باحالیان ، بکشت کاری و گلهداری  
زندگانی میکردند و آئینشان ستایش آفتاب و ستارگان و قوای  
آن اجرام فروزان و آتش سوزان و نیز ارواح و قوای مدبره  
ما فوق اینجهان بود و برتر از همه قوی و مظاهر طبیعت  
قوه عظیمه مجهوله الکنه ازلیه را نیز اعتقاد داشتند  
و پرستشگاه های آتش و قربانگاهها در کوهها بود که مفا  
و موگوش (مجوس) سرپرستی و رسیدگی میکردند و دستور و  
فرمان میدادند و فرشتگان و دیوان بسیاری را میپرستیدند  
و پس از سالیان دراز که حال باین منوال گذشت جمعیتی از  
آن قوم جدا شده مهاجرت بسمت جنوب شرقی نمودند و در  
قسمت شمالی مملکت هند سکونت اختیار کردند و هر روز زمان  
مترجماً تغییر و تکمیل در احوالشان راه یافت و بالاخره  
پس از آمیختن و امتزاج با اقوام ساکنین آن سرزمین و حصول  
ازدواج و اتحاد کم کم لغت سنسکریت و دین و عقیدت  
برهمنی بمرصه ظهور آمد و شعبه دیگر از آن نژاد بسمت  
امتداد جنوب غربی یعنی پارس و خوزستان سرازیر شده  
اقامت گزیدند و دولت و مدنیّت و زبان و آئین ایرانی  
تأسیس کردند که موضوع بیان میباشد . و شعبه دیگر از آن  
نژاد بسمت غرب هجرت کردند و پس از منقضی اعصار کشیره  
مترجماً لغت و عقیدت یونان و رومان متولد و پدیدار گردید

## خلاصه ای از احوال ایران و آئین آریائی زردشتی تحولات کشور و آئین باستانی ایران و شهنشاهان الیوم

کشور ایران از آغاز تاریخش الی کنون بکرات مقام دولت  
و وضع حدود و ثغورش تغییر یافت و در وسعت و ضیق  
دائره نفوذ و سیاست درجات متفاوتی در ادوار مختلفه اش  
دارا بود و مهد مدنیّتی قدیم و کشور قدرت و فتوحات  
و دانش و شعر شناخته گردید و با قطع نظر از افسانه ها  
و قصص بغایت کهن و مرموز که در روایات و حکایات ایرانیان  
است بنوعی که ضمن بیان هند و اشاره شد وطن نژاد  
آریان میباشد که لغتاً بمعنی اصیل و نجیب و آزاد است  
و بوم اصلیشان شمالی و سردسیر بوده که در اوستا بعنوان  
ایران و یج بمعنی ایران ویژه مذکور گشته و بعداً قسمتی  
بزرگ منتقل با ایران بعدی شدند که سرزمینهای شمال شرقی  
ایران کنونی و شمال غربی هندوستان بود . اهالی این  
سرزمین با اندام رسا و موزون و گونه سفید مایل بسمرت  
و پیشانی گشاده و بینی بلند کشیده و چشمان بزرگ رنگین  
و با اخلاق نیک ساده ستوده و شجاعت و صراحت و با

وانشعاب چهارشاخه مذکور یعنی : هنیود بره مائسی و یونانیان و رومیان و ایرانیان از ساقه واحد آریان از اشتراك در اصول اولیه لغاتشان و اتحاد در قیافه و شکل و گونه و وضع مغز و اتفاق در اغلب از عقاید و پرستشها بدرجه ای که حتی اسامی قوی و موضوعات اعتقادی که محل پرستش فیما بین آنان یا مورد تجلیل نزدیکی و تذمیم نزد دیگری است با تفاوتی اندك محفوظ ماند واضح و روشن میباشد و در آن ادوار که شعب مذکور هر يك جدا و مستقل مدنیّت و سلطنت و شریعت بگسترند در ایران طبق تواریخ افسانه آسایشان طبقات قبل از تاریخ حقیقی این نژاد زندگانی کرده بنام پادشاهان پیشدادیان عصر اقدم ادوار را طی کرده خسروان بزرگ و خوشوران سترک کیومرث سیامک ، تهمرت ، هوشنگ ، جمشید ، فریدون ، منوچهر کیکاووس و کیخسرو و غیرهم به ملت داری و مملکت مدار و برهبری و پرورش مردم آن بوم و پر پرداختند و متدرّجاً در لغت و عقیدت ایرانیان تحوّل و تکامل پیدا شد و پادشاهان و سران پی یکدیگر بر فلاح و عظمت و ثروت و عمران مملکت افزودند و از هجمات دول مجاوره مدافعه کرده کشور را ترقی دادند و قسمت ماد و یاقول یونانیان میدیا و بقول عربان ماهات در شمال و قسمت پارس

در جنوب ایران سالها قدرت و شهرت داشتند و نفوذ وسلطه نینوی و بابل مدتی طولانی ماد و پارس را نیز دربر میگرفت و در آن ادوار که تاریخ و اطلاع روشنی در دست نیست آئین و عقیدت مذکوره ایران را بنام آئین آبادی و آذری و آذر هوشنگی نام بردند که میترا ( آفتاب ) را میپرستیدند و از آزار حیوان زندبار میپرهیزیدند و لسی از آن آئین کتاب و نوشته ای در دست نیست شاید هنوز نوشتن مرتبی نبود تا آنگاه که دولت نینوی و آشور غلبه کرده مدتی ایران را تحت تسلط قدرت خود نگهداشت و در افسانه های ایران نام پادشاه آشور اژدهاک<sup>(۱)</sup> که اعراب ضحاک گفتند و مدت افسانه هزار سالش مشهور است و چندی بعد از آن قوم ماد مذکور از آیین که در شمال و غربی ایران سکنی داشتند قبایل مختلف شش گانه اش بقیادت و رهبری علمی و مذهبی مغان متحد شده تحت سرداری دیوسن

(۱) دانشمندان محققین مورخین پادشاه بنام استپاک یا اژدهاک را از سلسله پادشاهان مدی ضبط کردند و هرودوت در شأن او و کوروش چنین آورد که اژدهاک پادشاه ماد شبی در خواب دید از شکم دخترش ماندان درخت تاکی برآمد و سراسر آسپار افر گرفت معتبرین گفتند خطری برای پادشاه در پیش است لذا دختر خود را که در پارس بود فراخواند و دختر چون آبستن بود پس از مدتی پسری آورد که اژدهاک اوراییکی از بستگان که هارپاک نام داشت سپرد تا هلاک کند هارپاک نکرد و طعل ایسکا از شانان سردار

در سال ۷۰۸ ق م علم استقلال برافراشتند و سلسله ای را در شمال غربی ایران بنام سلسله ماد تشکیل دادند و پایتخت خود را هکمتانه یا همکتانا یا اکبتانا یا بقول یونانیان اکباتان یعنی همدان کنونی قرار دادند و بر همهٔ ایران مسلط شدند و آشوریان را از ایران خارج کردند و بالاخره نینوا پایتخت آشور را هم بتصرف آوردند و این سلسله پس از سلسلهٔ کیانیان بحکومت رسیدند و گویا آئین زرتشتی هم داشتند و مدت سلطنت آنها ۱۵۸ سال بود تا آنگاه که در سال ۵۵۸ ق م دولت ماد بدست دولت پارس (کوروش) منقرض گردید و شروع هجوم دولت ماد بر آشور بسال ۶۴۵ ق م وقوع یافت و بسال ۶۱۲ قبل میلاد مسیحی دولت آشور و نینوی منقرض و خراب شد و دولت بابل و نبوخذ نصر پایتخت نصر با قدرت و هجوم لشکرش برخاست و بر اطراف خود سلطه یافت تقریباً در خلال آن احوال حضرت زردشت و آئین و تعلیماتش ظاهر و فاش گردیده مدنیّت روحانیّه را با مدنیّت ظاهرهٔ واسعة توأم ساخت و در همان اوضاع خانواده هخامنشی شروع بفعالیت نمودند و از تاریخ هرودوت و گزنفون و هم از کتیبه داریوش مفهوم است که سلسلهٔ پادشاهان فارس و ماد هردو با و میرسیدند و پیش پش نام سلالهٔ هخامنشی که یونانیان تا نریز گفتند و خلف او کمبوجیه یونانیان کامبیز

خواندند و عربان کمبوشیا نوشتند و پسر وی کوروش بزرگ تقریباً در سال ۵۹۰ قبل از میلاد در عاصمه شوش متولد شد و در سال ۵۵۹ بریاست و حکمرانی و پادشاهی پارس برقرار گشت و در زمانی قلیل و بطریقی سهل ماد و پارس را یکی کرده سلطنت واحدهٔ ایران تشکیل داد و او را یونانیان سائرس و عربان قوروش و خپارش خواندند و بابل را فتح کرد و شرقاً تا کابل و بلخ و هند و غرباً و شمالاً تا قفقازیا و اناتول را بگشود و امپراطوری واسعه امن و متحدی برقرار ساخت که بعد از دو قرن برقرار ماند تا در سال ۵۲۹ قبل میلاد درگذشت و پسرش که نیز کمبوجیه نام گذاشت و بلقب اهشوروش خواند که بعداً لقب همه شاهان گردید و یونانیان اهاسورس و عربان اخشوروش گفتند پادشاهی نشست و او ست که بمصر (۵۲۵) لشکر کشید و آن کشور را بتصرف آورد و در ایام او وسعت امپراطوری ایران قسمت اعظم قارهٔ آسیا و اروپا و مصر بود و در عصر قدیم مانند نداشت و در سنین اقامتش در مصر خبر شنید که در ماد طغیان و سرکشی شد و گئوماتا نامی خود را بنام بردیه برادر کوروش خوانده مدعی سلطنت ۵۲۱ گردید و مورخین یونان نام او را سمردیز نوشتند و لذا کمبوجیه از مصر رو بایران راند ولی در شام درگذشت و بقولی مسموم کرده شد و بعد از فوتش چون کسی از خاندان کوروش



تیمور امیرای کشور پسر عرش داریوش بن گشتاسب و در اوستا و پستاسب و بقول یونانیان هیستاس را بشاهی بر فراختند و داریوش گئومات را کشت و نیز چون پادشاه بابل پس از مرگ کورش که چندی در تحت سلطه آن شهنشاه استقلال و خود مختاری داخلی داشت سر بطغیان برکشید داریوش هجوم برد و بابل را از نو بگشود و آن طاقی را هلاک کرد و این واقعه نیز در کتاب دانیال بنوعی مخصوص مسطور مییاشد و در آن عصر فلاسفه و اطبای یونان و هند و مصر در دربار پادشاهان هخامنشی قدر و شوکت بسیار یافتند و از سنگ نوشته بخط میخی که در کانال سوئز بهنگام حفر بدست آمد معلوم گردید که اول بار بفرمان داریوش شروع بحفر گردید و نیز در آن دور تنبهاات در علم و هیئت و نجوم و تأسیس سکه طلا و ایجاد آتش افروخته وسیله مخابرات در برجهای متوالی و وحدت سیاسی و امپراطوری عظیم و توسعه کامل مملکت برقرار گشت و پس از او اردشیر یا ارتخشیش یا ارتاکزرسیس بلهجه های مختلف یونانی و غیره بود که بر کرسی امپراطوری ایران قرار داشت و شتهان از عظمت هر چهار یعنی: کوروش و اخشورش و داریوش و اردشیر در صحائف مقدسه بنی اسرائیل بمجدد قدس مسطور است و در تواریخ باستانی داستانی ایران بعین نامهای مذکور باقی نماند و بعضی

(۱) اردشیر در تاریخ یونان و رومان بنام

بکوششها و اجتهاد فی المثل بین کیکاوس و کوروش یا کیخسرو و کوروش خواستند تطبیق دهند ولی در تواریخ طل دیگر از یونانیان و رومانیان و سوریه و ارمنستان و مصریان و عبریان و غیرهم مسطور مییاشد و خصوصاً مورخین شهیر یونانی از هرودوت و کنزیاس و گزنفون که معاصر و شاهد دربار دولت هخامنشی بودند امور آن دوره را روشن ساختند و آثار باقیه باستانی مانند نقش صورت کوروش با خطوط میخی در کوه پاسارگاد فارس شاهد مشهود آنها بود و نیز نقوش بخط میخی از عهد داریوش تا عهد اردشیر دیگر هخامنشی که سال ۳۵۹ تا ۳۳۸ بود در کوههای بیستون و الوند و ابنيه استخر و غیرها بهمان ترکیب اصلی موجود است (۱) و ترجمه قسمتی از کتیبه نقش رستم که بقیه آن تراشیده و محو مییاشد چنین است :

بزرگ است اهورامزدا او این زمین را آفریده است .  
او مردم را آفریده است او همه وسائل خوشی را برای مردم

(۱) کتیبه همدان از اردشیر دوم است که از اناهیته (ناهیته بمعنی پاکی و پاکیزگی و بی آلاچی است) یاری میطلبید کتیبه های خطوط میخی شاهنشاهان هخامنشی از عهد داریوش بزرگ (۵۲۲-۴۸۴) تا عهد اردشیر سوم هخامنشی (۳۵۹-۳۳۸) قبل از میلاد در کوههای بهستان (بیستون) و الوند و ابنيه شوش و پارس نقش بسته بهمان ترکیب اصلی خود بجا است - مزد بسیار

آفریده است او داریوش را پادشاه ساخت یگانه پادشاه همه حکمفرمای ملل منم داریوش پادشاه . پادشاه بزرگ پادشاه پادشاهان پادشاه ملل ، مددکار این سرزمین پسر ویشتاسب از سلسله هخامنشی ایرانی ، فرزند ایرانی آریائی از نژاد آریائی .

و ترجمه کتیبه در بهستان است : منم داریوش پادشاه بزرگ پادشاه پادشاهان ، پادشاه ایران ، پادشاه ملل پسر ویشتاسب نوه ارشاما از سلسله هخامنشی ..... داریوش پادشاه گوید بتوفیق اهورامزدا من پادشاه هستم اهورا مزدا این سلطنت را بمن بخشیده است داریوش پادشاه گوید این است ممالکی که در تسلط من است بتوفیق اهورا مزدا من بر آنها پادشاه شدم پارسا مادا ..... در سراسر بیست و سه مملکت پادشاه هستم ..... من نوزده جنگ بر ضد اقوام سرکش کردم بتوفیق اهورا مزدا در همه جنگها فتح کردم و نه (۹) مدعی سلطنت را شکست دادم و در جای دیگر گوید : ای انسان آنچه اهورا مزدا امر کرد بتو میگویم از راه راست مگرد اندیشه بد مکن و از گناه بپرهیز .

و در یکی از نقوش استخر فارس یادگار پادشاهان هخامنشی مفادش چنین است : اهورا مزدا خدائی جلیل است که آسمان و زمین و انسان را بیافرید و بانسان عظمت

مقام بخشید و اکزرکسس پادشاه را مالک ممالک بسیار نمود من اکزرکسس شهنشاه وجه الارض چه دور و چه نزدیک خلف داریوش و جمشید آنچه من در اینجا بعمل آوردم و آنچه من در هر جای دیگر کردم بفضل اهورا مزدا بود که بانجام رساندم و نیز کتیبه داریوش کبیر در تخت جمشید و در بیستون و کتیبه اردشیر دوم در همدان و امثال این نقوش ع دیده که در مواضع کثیره با همه خرابیهای اسکندر کبیر و خلفایش که در سال ۳۳۰ قبل از میلاد دولت هخامنشی را برانداخت و رسو و آثار شهنشاهان را محو و زائل کرد باقی و برجاست .

یادگار دین عظیم آریائی آئین ایران و امپراطوران جهان آن در اعصار ع دیده است همان آئین که و خشور بزرگش زردشت و کتاب مقدسش اوستا و امپراطوران جهانگیـــر مانند بنده برای اهورا مزدا بودند و آتش و آفتاب را رمز و نشان وی میگرفتند (۱) و عبادت مینمودند چنانچه در بعضی

---

(۱) میتر بمعنی پیمان آمده در زمان ساسانیان برای گواه راستی به میتر قسم میخوردند در کتیبه طاق بستان نزدیک کرمانشاه تصویر مهر دیده میشود که در موقع عهد بستن یا تاج گذاری اردشیر دوم ساسانی (۳۷۶ - ۳۸۰ میلادی) شاهد و گواه است . کتاب پیک مزدیسنان

از تماثیل موجود و در برخی دیگر شهنشاه با حیوانی عجیب که نمونه خلقت و قدرت اهرمن است در پیکار میاشد و صورت فروهر که طبق اوستا برای هرکائی هست و عبارت از جوهر اصلی جمیع قوی و حیثیات فطرت او میاشد که در آغاز اهورا مزدا بیافرید فوق رأس شهنشاه تصویر شد و این شاید قرن پیاپی با اعتماد است که از تأسیس سلطنت هخامنشی در ۷۰۰ قبل از میلاد مسیح که بعد از آن قیام کوروش کبیر در ۵۵۹ شد در متجاوز از یازده قرن و نیم یعنی تا فتوحات عرب آئین زردشتی دین رسمی دولتی و ملی ایران بود و لغت کشور در عصر هخامنشی فرس قدیم متولد شده از لغت اصلیه شان بود و بخت میخی مینوشتند و با انقضاء دوره هخامنشی که اسکندر ایران را قبضه کرد در دوره هشتاد ساله او وسلوکیدها سردارانش که پس از او سوریه و بین النهرین را قبضه داشتند در ایران و هندوستان نافذ بودند و شهرانطاکیه را در سوریه و مدارس برای ترویج و تعلیم زبان تأسیس کردند و سگه بخت و لغت یونانی زدند در عقیدت و لغت ایران اختلال حاصل گردید و معرفت یونانی و زبانشان ترویج گشت و در دوره ۴۷۶ ساله ملوک الطوائفی اشکانیان اغلب آنان نیز باستانها بعضی فریفته عقاید یونانی بودند و عقائد مملکتین اختلاط داشت تا آنکه اردشیر بابکان در سال ۲۲۶ میلادی دوره

ساسانیان و رسمیت لغت پهلوی تأسیس کرد از آن هنگام باز زردشتیت برقرار گشت کتب دینیّه بلفظ پهلوی تألیف شد که اکنون آثاری باقی است و با اینکه در این چهارصد ساله دور قدرت و عظمت امپراطوری ایران و زردشتیت بکمال قوت و شدت تثبیت و تحکیم گردید شاید بصفاء زردشتیت عصر هخامنشی نبود بلکه آغشته با فکار یونانیان و غیرهم نیز شد و با چنین آمیزشی که در قرون متبادیه با ادیان دور و نزدیک داشت در بین ملل بسط افکار نموده از آنها تأثیر و تغیر کمتر یافت چنانچه بعلمت قرب جوار باهند آمیزش با عقاید و فلسفه و آداب آن کشور یافت و موگدا از پرستش معبودهای شرانگیز آنجا تعلیم احتراز داد و صور و تماثیل نپذیرفت و همه توجه را باهورا مزدا برگرداند و لذا بنا مازدیسنی یعنی خداپرستی در مقابل دیویسنی مشهور شد. و نیز مدت هفتاد سال گروه یهود با جمعی از انبیاءشان امثال دانیال و اشعیا و ارمیا و غیرهم در جنوب ایران باسیری دولت آشور ماندند و بچندین بلاد داخلی نیز رفتند و چون کورش کلمده و آشور را فتح کرد و فلسطین را بتصرف آورد یهود و انبیاء را با مصاریف و لوازم و نیز تمامت اشیائشان که دولت آشور بفارت آورد در سال ۵۳۸ قبل از میلاد بفلسطین عودت داد تا معبد خویش را در اورشلیم

بنا نهادند و از اینرو اشعیا کورش را مسیح و منجی خواند  
حتی ایران بمنزله وطن دوم اسرائیلیان گردید و قبر  
استرمردخای در همدان و قبر دانیال در حدود مداین  
باین معنی گواهی میدهد و معدک کمتر تأثیری از آن شریعت  
در آئین زردشتی شاید نتوان دید ولی محققین از علمای  
مسیحی نوشتند که اسرائیلیان پس از عودت ب وطن خود اعتقاد  
بفرشتگان و تأثیرات سیئه شیطان که همان اهرمن زردشتیت  
است و نیز اعتقاد ببقا روح و ثواب و عقاب عالم دیگر و اعتقاد  
بجنت و دوزخ و صراط و روز رستاخیز حتی انتظار ظهور  
معدل عظیم را بنام مشیه در جای سوشیانس زردشتیت و  
اعتقاد بتأسیس یافتن ملکوت آسمانی در روی زمین را از آن  
آئین گرفتند گرچه عقاید مذکوره زردشتیت که در آثار  
اسرائیلیان و مسیحیان و مسلمانان بوضوح و کمال موجود است  
توان از باب وحدت مفکره روحانی و الهام آسمانی و اتحاد  
مبادی اساسی ادیان گرفت و نیز در انجیل نام پارتیانیان  
و مادیان و علمیان مذکور میباشد که از حواری مسیح  
تعلیم دین گرفتند و پارتیا نام خراسان و مدی نام کردستان  
و علیام نام خوزستان بود و مسیحیان از این استنباط خوا  
ستند  
که در همان ایام اولیه طلوع مسیحیت آن آئین بایران نشر  
نمود و حتی در آن کتاب قرائنی بر این گفتند و بعضی نیز

نوشتند که دوتن از حواری برای تبلیغ آئین خود با ایران  
آمدند و کشته شدند و نیز در حدود سه قرن بین امپراطوران  
مسیحی قسطنطنیه و شهنشهان ساسانی زردشتی اصطکاک  
بود گهی مسیحیان درفش محترم کاویانی را بفسارت  
به قسطنطنیه میبردند و چنین نوشتند که مسیحیان ارمی  
در آنوقعات حمایت دولت روم مینمودند و انقلابات و  
کشتارهای بسیار بدین جهت در مابین آنان رخ داد، گهی  
زردشتیان صلیب مقدس اصلی و الواح دینی و نفوس مسیحی  
را بفارت و اسیری میآوردند و در خوزستان و چند پیشاپور مقام  
میدادند و در آن طول مدت گاهی کشور ارمستان از ایران  
مجزی شده جزء قلمرو امپراطوری روم میشد و گهی جزو  
ایران بود و انقلاب دوام داشت تا بالاخره آن کشور در  
سال ۴۸۱ میلادی رسماً مسیحی شد و رسم زردشتیت را  
بر انداخت و در آن سنین ارتباط و امتشاج ستایش و نیایش  
میترا یعنی آفتاب و افسانه های مرموز ایرانی در آن خصوص  
به رم رفت و در قرون متمادیه بتعابیر مختلفه در اروپا بود  
تا مقدرجاً تغییر صورت یافت .

و اما قصه دور راندن زردشت اهرمن را که در اوستا  
ثبت است و در انجیل بعنوان دور راندن مسیح شیطان را  
ذکر شد توان از باب تطابق هدف و رمز روحانی دانست

ولی در این شکی ندارند که ادنی دخول و نفوذی از انجیل در زردشتیت و کتب دینیه شان صورت نگرفت و با اینهمه زردشتیت در مقابل اسلام که زردشتیان مخالف استیلای شوم عربان و سیاه روزی تعبیر کردند مانند حبه‌ای در خاک تلاشی گشت و در سال ۶۳۷ میلادی در قرب قادسیه لشکر یزدجرد آخرین پادشاه ساسانی از سپاه عمر خلیفه ثانی شکست خورد و پس از آن مداین پایتخت ایران و درفش کاویان بدست مسلمانان افتاد و آخرالامر در قرب نهاوند بسال ۶۴۱ میلادی بهجوم شدید لشکر اسلام دین و دولت زردشتی بگلی مغلوب گردید و یزدجرد بگریخت و عاقبت بسال ۶۵۱ م بدست آسیابانی ایرانی کشته گشت و زردشتیت جای خود را باسلام سپرد و ایران مملکت اسلامی و عاقبت مرکز شیعه اثنی عشریه مطو از عقاید و عادات و افسانه های زردشتیان شد و بجای آتشکده ها و دخمه ها چنان مساجد و مقابر قرار گرفت که گوئی از نخست چنین بود و علت این انقلاب عجیب نه تنها شجاعت و غیرت و ایمان و اتحاد مسلمانان و ضعف عقیدت و اخلاق و سوء اغراض و فساد احوال ایرانیان بود و نیروی روحانی بسیار قوی و بساطت و صمیمیت و وجود خصال مراعات و مساعدت و تحبیب فیما بین مسلمانان تأثیر نمود بلکه بعلاوه آنها مماثلت تامه

دین اسلام با آئین زردشت بدرجه ای جلوه داشت که بنظر میرسید همان مقاصد و معارف متروکه آئین زردشت در سنین اخیره بقدرت و حقیقت جوئی تازیان بیگانه صورت تحقق خواهد گرفت فی المثل ستایش اهورمزدا که زردشتیان همی خوانند بنام خدای بخشاینده بخشایشگر مهربان (۱) دیگر: ستایش کنم نامی را که همیشه بود و همیشه هست و همیشه خواهد بود الی آخر شبیه نام سوره فاتحه قرآن است .  
و نیز کلمات شهادت زردشتیان : من خدا پرست هستم و من اقرار میکنم که یزدان هست و زردشتی هستم ، مخالفت و محاربت با دیوان کنم و کیش یزدانی را فرونگذارم .

(۱) امثال آیات فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم و مخصوصاً قصه شیطان راجع بآدم و آیه و اما من خاف مقام ربی و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی مشا تامه با کلمات و مقاصد زردشت دارد و لایمما آیات: الله نور السموات والارض والله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات در نظر زردشتیان از نوع سخنان زردشت و مانی بود . و در تفسیر سرسید احمد خان هندی بر قرآن است که در صحائف مقدسه زردشتیان بالای هر سوره این جمله مینوشتند: "قه شید شمتائی هرشنده هرشنکرزمریان فراهیدور" یعنی بنام ایزد بخشانیده بخشایشگر مهربان دادگر که مطابق است با بسم الله الرحمن الرحیم در سر سوره های قرآن .

بنوع انسان و سلامت نفس و اتصاف باخلاق طیبه ممدوح

ملل میباشند (۱) .

Two famous Hindu sages- Bankaracharya and Vyasaseem pointed at as convets as is also a greek philosopher whose name cannot be identified. The Binkat asserts the ther was a translation of the avesta into greek this is certainly a mistake but as several greek writers including plato were acquainted with the magian doctrines the mistake was not unnatural we hear of firetemples- ten at least as having existed before zoroaster one of his main employments was to found others king Vichtaspa was converted wnen zoroaster was forty- two years old. The latter did not die till he was seventy six.

In the maratha newspaper of 29th April, 1904 we read that the parris in persia lately presented to sir Morimer Durand; our Minister at the court of persian address, in which thy speak in strong language of the sore grievaces they have to bear and declare the mseives sinking into despair they onteat his Excellency to do what may be in his power for their relief the matter is dlicate. But no doubt, sir mortimer will do for them all he can in that address it is stated that the adherents of the zoroastian faith in persia stell number 9269 persons.

The late consus makes them out to be in all India 89,904 in number the great Religions of India 1905

## شرح زندگانی زردشت

زردشت شهرت و نام شخصی آن حضرت است  
و تعابیر مختلفه زرتشت و زردهشت و زرتهشت و غیرها  
نیز خوانده شد و در اوستا زرتشت مذکور است که مرکب از  
دو کلمه زرت بمعنی زرد و زرین و یاپیر و خشمگین و نیز زشت  
میباشد چنانچه اسامی ایرانی ترکیب یافته از نام شتر و  
اسب و غیرهما بسیار است و برخی بمعنی ستاره است  
و بعضی بمعنی درخشان طلائی و غیره تجلیل کردند  
و شکت و نیز اشو بمعنی مقدس در مقام تجلیل میآوردند و اشا  
بمعنی راستی است و اسپنتمان یا اسپیتمان نام  
خانوادگیش در اوستا سپینته ذکر شد و معنی تحت اللفظ  
سفیدگونه میباشد و پدرش بنام پوروش سب یا پوروشسب (۱)  
بمعنی اسب پیر و مادرش بنام دغرد گویند هر دو از خانواده  
اشرافی بودند و پدر مقام روحانی داشت و اهل آذر بایجان

(۱) پوروشسب (پورشت) مرکب از دو جزء است جزء اول پوروش  
بمعنی دورنگ (سیاه و سفید) و پیرو سالخورده جزء ثانی اسپ  
(اسب) دارند و اسپ پیر راجع بسلسله نسب زردشت رجوع  
کنید به بند هش فصل ۶ فقرات ۲ و ۳ کتاب اخلاق ایران باستان  
من پسر پوروشسب زرتشت اشورا همواره بر آن دارم که از اندیشه  
نیک و گفتار نیک و کردار نیک بهره مند گردد این یشت کره فقره ۱۸

و منزب طبق اوستا در ساحل رود درجه بود که همین رود ارس دانستند و نسب بفریدون پیشدادی میرساند و مادر اهل ری بود .

و در باره بوم و بر زردشت و هم در باره ایام و دوره اش تردید و اختلافی بسیار است چنانچه مورخین و زردشتیان و خاورشناسان قدیم مولدش را مشرق ایران و بلخ و یا قسمتی از افغانستان کنونی و برخی ری یاد کردند ولی دانشمندان این قرن بشهادت قرائن و دلائلی او را از مغرب ایران میدانند و غالباً از آذربایجان می شمارند و محل گزن یا جزن و بقول عربان شیز معروف بتخت سلیمان مجاور دریاچه ارومیه که دارای زیارتگاه معتبر و آتشکده و پرستشگاه آزرگشب و یا هلال نقره بود و آذرخش یا درخش خوانده میشد نشان کردند و شاید بهمین جهت آب دریاچه ارومیه را در بندش مقدس می شمرد و اما در اوستا فقط در بخش وینندگی از آن شایسته آذربایجان را بعبارت ایریانا و یجو بمعنی ایران ویژه تعبیر کرده و شاید همین را توان قرنیه برای ظهور وی در آنجا گرفت . و در باره زمان آن حضرت دانشمندان و فلاسفه و شعرا و مورخین اقدم یونان و کلدان و رومان که از قرن ۵ قبل از میلاد مسیح ذکر و تجلیل از او نمودند و در مابینشان امثال افلاطون و ارسطو میباشند

عهد وی را بغایت قدیم گفتند (۱) برخی در تجاوز از شش هزار سال قبل از میلاد و گروهی بعد از آن بتواریخ متفاوت حتی معاصر فیثاغورث و استاد و معلم وی نوشتند و لذا برخی نام زردشت را لقب گرفتند و زردشتیهای متعدد تخیل کردند و گفتند نباء زردشت باستانی را با زردشت عهد داریوش و یازمان دانیال اشتباه کرد .

و در گاتهایسنای ۲۹ بند ۸ چنین مسطور است :  
 نخستین کسی که آئین ایزدی پذیرفت زردشت اسپنتمان است  
 اوست کسی که اندیشه راستی بگستراند ولی محققین و متفکرین  
 عصر اخیر چنین نوشتند که زمان زردشت از شش قرن قبل از میلاد تجاوز نمیکند و جمعی دیگر تا قریب دو هزار و پانصد سال قبل باختلاف اقوال آوردند و مطابق کتب زردشتیان و لا دتش تقریباً ششصد و شصت سال قبل میلاد مسیح بود .

(۱) افلاطون از زردشت در کتاب خود نام برده و او را زردشت پسر اورمزد خواند و تولدش حسب معتبرنزد بسیاری ۶۰ سال قبل از میلاد مسیح شد و در ۵۷۰ درگذشت شهرستانی پدرش را آذربایجانی و مادرش را از اهل ری نوشت و اکثر مورخین تولد او را در شمال غربی ایران در کنار رود داریا که بعداً ارس موسوم گردید دانستند یعنی از سرزمین نامزد را مرکب از دو کلمه بمعنی بدخواه شتر گرفتند چه در صفر شتران را آزار میکرد .

واقعات و چگونگی اوضاع و احوال ایام صفر در دست نیست و بقرائن توان گفت تحت ظروف احوال زمان پرورش علمی و روحی حاصل نمود و معلوم است که شخصاً یا ارثاً نیز از اوضاع معنوی و اجتماعی و سیاسی زمان ناراضی بود . در یسنای ۴۶ فقره يك است : بکدام خاک روی آورم ؟ بکجارتنه پناه جویم ؟ اشراف و پیشوایان از من کنار میجویند از دهقانان هم خوشنود نیستم و نه از بستگان دروغ کسه فرمانروایان شدند چگونه تورا خشنود توانم ساخت ای مزدا .

و نیز گفتند که زردشت در علوم زمان خود کامل شد و در بیست سالگی عزلت از خلق اختیار نمود و درسی سالگی در بالای کوه ائبدر یا سبلان کنار دریاچه ارومیه مقام وحی و بعثت یافت و از آنگاه شروع بدعوت فرمود ، و برخی چنین آوردند که از سن بیست سالگی تا سی سالگی پس از تفحص در اسرار آفرینش در نزد دانشمندان و پیشوایان مدت ده سال در بالای کوهی در ساحل رود درجه درغاری که سقف آن با اشکال ملکی و ستارگان منقش بود بتفکر گذرانید و بالجمله مردم را که پرستش مظاهر مختلفه قوای طبیعت و اصنام میکردند هدایت بتوجه بمبدع و مدع کل اهورامزدا که ترجمه تحت اللفظ بفارسی ( سروردانا ) و عبری ( الرب الهیم )

است فرمود و گاهی منفرداً بکلمه مزدا یا اهورا استعمال میشود و باینجهت نام این آئین را مزدیسنا بمعنی مزدا و یکتای داناپرستی خواندند و قوای عظیمه موجوده در خلقت را توصیف و ترفیع نمود و نظم فلسفه متسلسله مافوق الطبیعه داد و افسانه و عقاید قوم را تبیین فرموده بمصرف تربیت اخلاقیه اعمال کرد و تشریح تعالیم سعادت حقیقیه زندگان جسمانی و روحانیه و تفهیم جهان بعد از این عالم را انجام داد و دچار تعرض و عناد قوم گردید چنانچه درهای چهارم اوستودگاه اوستا نزد اهورامزدا چنین شکایت مینماید که : خویشان نیز وی را ترك گفته اند و فرماندهان ستم کیش پی آزارش برآمدند و بجز آن خدای واحد پناهی ندارد . میفرماید ای مزدا من میدانم که بیچاره ام از شر و پیروان هر دو بی بهره ام کُنسزد تو داد خواه آدمم ای جان آفرین لحاظ عنایت بمن فرما و بطریق محبت دل آسائی بخش . و این قسمت اوستارا که شکایت ظلمها و خونریزیها و غارات ظالمان و مال داران و بدگویان است زردشتیان همه روزه میخوانند .

بالاخره با کسان و یاران به بلخ پایتخت سلطنت کشتاسب سابق الذکر رفت ( مطابق این قصه شاهنامه شاید طلوع زردشت در حد و ایام کوروش کبیر بود ) پادشاه



واعضاء و ارکان دولت را دعوت نمود و پس از مناظرات طولانی که فیما بین او و علماء واقع شد و پس از مدتی زندانی شدنش و خلاصیش موقت بمقصد گردید و در سنّ چهل و دو سالگی بود که کشتاسب و بانویش هتوس یعنی کتایون و دختر و پسرانش اسفندیار و فرشید و روفرشوکر ویشوتن وی را پذیرفتند و خصوصاً شهزاده شجاع بنام اسفندیار چنان منجذب گردید که عاشقانه محض نشر آن آئین در داخل و خارج ایران مسافرت و تبلیغها نمود و قصه افسانه آمیز سفرش بسیستان و محاجّه و مقابله اش با رستم زابلی پهلوان تاریخست و بالاخره شهادتش در راه آن آئین در قصص شاهنامه فردوسی مسطور است که رستم با آئین باستانی هوشنگی معتنق بود و قبول زردشتیت نکرد و او را بکشت و رستم خود نیز بالاخره کشته گردید و آخرالامر آئین فلسفی روحانی تمدنی زردشت در ایران آئین رسمی آن سرزمین شد و در نقاط بابل قدیم و تامصر و هند نیز شیوع یافت .

و از اصحاب ثابت الایمان زردشت یکی میدیوماه پسر عمش بود که نخستین پیرو و تلمیذش شد و دیگر پسر خودش و هر دو در مهاجرت از آذربایجان همراه بودند دیگر فرشوشتر و هرادش جاماسب که وزیر کشتاسب بودند و آنحضرت دخت فرشوشتر را که بعضی بنام هوووی آوردند پس از ایمان آوردنش

بزنی گرفت و نیز دخت خود را به جاماسب بزنی داد (۱) و بعضی زوجاتش را سه تن و اولادش را سه پسر و سه دختر نوشتند و این اصحاب اولیه غالباً در اوستا مذکورند .

چنانچه درهای سوم سپنتمه گاه فرشوشتر را نام برده اند اهورامزدا درخواست مقام مبلّغی برای او و سائر پیروان خود نمود آنگاه آنان را مأمور به تبلیغ کرد و عجائب روایتی که زردشتیان درباره آنحضرت اعتقاد دارند شبیه بهمان روایات افسانه نمای مرموزی است که پیروان دیگر ادیان در حق انبیاء و اولیاء خود حکایت کنند مانند آنکه : یزدان روح زرتشت را بدرختی در جهان بالا معلق ساخت و بواسطه شیرگای که از برگ آن خورد در پدرش قرار داد که بالاخره در مادر قرار گرفت . و آنکه نوبتی اهرمن قصد اهلاك مادرش نمود و تندبادی وزید او را بیمار کرد ولی ندای بشارت صحت از آسمان شنید و شفایافت . و آنکه مادرش مقامات او را قبلاً در عالم رویاً مشاهده نمود . و آنکه در حین ولادتش صدایش چنان بخنده بلند شد که همه حضار شنیدند و دشمنانش که بیمناک از مقامات آتیه اش شدند و عزم اهلاكش داشتند مهد وی را بدفعات رد

(۱) پوروچیستا بمعنی بسیار دانا و چیستا بمعنی علمودانش است و پوروچیستا نام جوانترین دختر زرتشت و زن جاماسب است که ذکر ازدواجش با جاماسب در گاتهاست (کتاب پیک مزدیسگان)

ت  
ممبر گله گاوان و اسبان گذاردند تا در تحت قوائم آن حیوانات  
وحشی تلف شود. و نوبتی در معرض گرگان گذاشتند و لسی  
او بوسائل عجیبه که یزدان فراهم کرد محفوظ ماند. و نیز  
بهمین او را بسیر عوالم نهان و آسمان برده اسرار عالم  
وجود بر وی مکشوف گشت و فرشتگان مراسم محبت و احترام  
بیشمار با وی بعمل آوردند و یزدان اوستاها را با وعطا  
فرمود و نیز هنگامی که گشتاسب را دعوت مینمود یزدان  
آتشی باو داد که دست او و پیروانش را نمیسوزاند چنانکه  
در صورت متداول منسوب بآن حضرت آتشی را که از جهان  
بالا آورد بدست دارد و نیز جاماسب بهرامتجان بخاطر  
گذراند که روی گذاخته بر بدن وی بریزند و اوضمیرش را <sup>نسته</sup>  
بخوابید تا چهار بار روی گذاخته بر سینه اش ریختند  
و زبانی نیافت و جاماسب ایمان آورد. و نیز شکم او را <sup>فته</sup>  
امعایش را بیرون آورده مجدداً بر جا گذاشتند و التیام  
حاصل و بحال اول شد. و نیز لهراسب پدر گشتاسب  
شغای خود را بدعا از وی خواست و آن حضرت دعا نموده  
شفا بخشید و چون قوائم سمند عزیز گشتاسب از کار افتاد  
و از وی شفا طلب کرد آنحضرت با چهار شرط در چهار نوبت  
دعا نمود و در هر نوبت یکی از قوائم اسب صحت یافت و  
فیلسوفان مهم از هند و یونان بهر تحقیق احوالش آمدند

و او سئوالات مکنونه قلبیشان را بیان کرد و آنسان  
به پیامبری وی و راستی آئینش اعتراف نمودند. و نیز  
آنحضرت پشوتن را حیات جاودانی عطا کرد و اسفندیار را  
روئین تن نمود. و نیز اشا سقندان فرشتگان عظیمه  
را بر شاه گشتاسب آشکار ساخت.  
در وینداد اوستا فرگرد نوزدهم مسطور است: اهرمن  
دیو دروغ را بر آن داشت که آن حضرت را فریب دهد  
و اوستایش حق گوینان وی را از خود راند و دیو دروغ نزد  
اهرمین اظهار عجز کرد آنگاه حضرت دریافت که دیوان  
بقصد هلاکش میباشند و از جای برخاسته سنگی بسیار عظیم  
که اهورامزدا برای مدافعه بهر او فرستاد بدست گرفت  
بسوی اهرمن شتافت و باو گفت آنچه خلقت دیو در عالم است  
نابود خواهم ساخت. اهرمن گفت اگر از آئین مزدا روی  
برتابی و آنچه متعلق بمن است ویران نسازی شهر یاری  
جهان بر تو ارزان دارم و او پذیرفت و آئین اهورا را  
بر شهر یاری عالم برگزید.  
و نیز آورده اند که شت زردشت شاخ سروی از بهشت  
آورده در کاشمر از بلاد خراسان غرس نمود و آن نهال  
چندان بزرگ و بلند شد که دایره دورش ۳۴ ارش بود و چند  
هزار طیور و حیوانات در شاخه ها و زیر سایه اش میآرمیدند

تادرسال ۲۳۲ هجری که متوکل خلیفه عباسی جعفریه  
 سرمن رای بنا میکرد بطاهر ذوالیمینین درخراسان نوشت  
 که آن درخت را قطع نموده بهر بناء آن بلد بیاورند و در  
 آن هنگام از عمر درخت یکهزار و چهارصد و پنجاه سال گذشته  
 بود و خراسانیان پنجاه هزار دینار میدادند که آن درخت  
 را قطع نمایند و متوکل نپذیرفت و چون آن سرو بیفتاد بقنوات  
 و سد های آنحدود خرابی رسید و مرغان و حیوانات چندان  
 صدا و فغان میکردند که هر بیننده و شنونده متأثر میشد  
 و مصروف نقل تنه آن درخت ب بغداد پانصد هزار دینار شد  
 و شاخه های آن بر هزار و سیصد شتر بار کردند و همینکه  
 بیک منزلی جعفریه رسیدند همان شب متوکل بدست  
 غلامان خود مقتول گردید .

و بالجمله آئین زردشت در ایام حیات خودش آئین  
 دولتی و رسمی و ملی ایران گردید و خاتمه حیات وی را چنین  
 آوردند که چون حروب متمادی فیما بین ایران و توران بود  
 و خصوصاً بعزت رذ و نفی بت پرستی اقوامی که پرستش  
 اصنام میکردند خصمیت شدید داشتند در یکی از آن حروب  
 که تورانیان ببلخ هجوم و ورود نمودند آن حضرت در آتشکده  
 لرستان که بنماز و عبادت مشغول بود با هفتاد تن از هیربدان  
 در روز پنج دی ماه خورشیدی در سن ۷۷ سالگی بتیغ

تورانی براتسور نام صاحب منصب ارجاسب پادشاه توران  
 بقتل رسید و این بسال ۵۱۳ یا ۵۸۳ قبل میلاد باختلاف  
 اقوال واقع شد و طفیانهای برخی از سرانقلابیان  
 و فتنه انگیزان در ولت های امپراطوران زردشتی که مورد  
 غضب و انتقام قرار گرفتند و تفصیل آن در تواریخ یونانیان  
 است مانند قیادت شورشانه مفسی بنام فره ورتیش در همدان  
 و دیگری بنام شترت خمه در اردبیل که هردو کشته شدند  
 شاید بر همین تعصب یا بهانه این اقدام بود چنانچه  
 در یوش در کتیبه بیستون اخمداد آتش فتنه گنومات مفر را  
 شرح میدهد و سرانقلاب را بنام موفوش ( مجوس ) یعنی  
 پیرو آئین باستان یاد مینماید .

## کتاب مقدسه زردشتیان

کتاب اساسی این آئین که یکی از قدیمترین کتب دنیا  
 و عقیده بعضی خود قدیمترین کتاب جهان میباشد بنام  
 زند بود که معنی تحت اللفظ آن گزارش است و مسلمانان  
 عرب پس از تصرف ایران و استقرار اسلام پیروان آن آئین  
 و کتاب را زندی و زندیک و زندیق خواندند که بعداً بمرور  
 ایام در معنی " نامؤمن بالله " استعمال گردید و آن کتاب

اصلاً بلفتی صادر گردید که در ایام اشوزرتشت در موطن وی شاید در قسمت شرقی ایران معمول و متداول بود و مناسبت با سنسکریت داشت و شاید در سالیان دولت هخامنشی که خط و زبان ایران فرس قدیم معمول و متداول در قسمت جنوبی مملکت شده بود متدرجاً از تداول و رسمیت افتاد ولی مدتهای متمادی فیما بین علمای دینی بعنوان زبان مقدس محفوظ ماند که کتاب را بهمان لغت میخواندند و در تدریس و تدرّس آن زبان فیما بین خود سعی و همت مینمودند (۱) ولی انقلابات و وارداتی بر این کتاب مقدس روی داد که بر کتب مقدسه دیگر ادیان آن درجه کمتر وارد گردید چه پس از آنکه در چند سال دوره دولت هخامنشی احترامات و تکریمات درجه اولی راجح بود و نسخه از آن بر جلود مطرزه نوشته در مخزن پایتخت یعنی استخر و غیره

(۱) زبان اوستائی زبان زمان زرتشت بود و خط اوستا به ( دین دبیره ) یعنی خط دینی معروف است که کاملترین الفبا است مخصوص برای اداء عبادات و واژه های اوستا که هر یک آهنگ و وزن مخصوص دارد اختراع شده است و پلینوس مورخ رومی که در قرن اول میلادی میزیست چنین نوشت که او آئین ایرانیان را از روی کتاب مذهبی خود آنان که زرتشت در دو هزارهزار ( ۲ ملیون ) شعری سرانجام بدقت مطالعه کرد .

مخزون نگهداشتند ، چند قرن پس از زردشت اسکندر کبیر بر ایران مسلط گردید و در حال مستی استخر و قصر سلطنتی و کتابخانه معظم را بسوزاند و فیما بین آنها آثار و کتب نفیسه قیمه یکی از آن دو مجلد نیز سوخت که در استا <sup>نهای</sup> باستانی آورده اند آن کتاب روی دوازده پوست گاو با آب زر نوشته بود ، و نیز روایت کردند که اسکندر مجلد دیگر را بلفت یونانی ترجمه و نشر کرد و از اینرو است که گویند اسکندر ما بین زردشتیان بعنوان اسکندر طمعون شهرت یافت و در دوره اسکندر و خلفایش که لغت یونانی در ایران انتشار داشت آنقدر از اوستا که در حفظ مؤیدان و غیرهم بود نیز متدرجاً فراموش گشت و اشکانیان نیز غالباً مقید به <sup>زند</sup> و حفظ آن نبودند تا تقریباً چهارصد سال پس از اسکندر بعضی از سلاطین اشکانی شروع بجمع آوری و نیز تفسیر پاره های زند بلفت پهلوی نمودند و پازند و اوستا بعمل آمد و معنی تحت اللفظ پازند باز گزارش و ترجمه زند میباشد و اوستا و ابستا و اوستا اوستا بتفاوت و لهجه ها نام مجموعه کتب مذهبی و تعالیم دینی آنها بمعنی اساس و بنیان و موزون و آیات ترتیل شده است و در آنوقت شروع که خواستند اساس و حیاتی در دین و آئین برقرار شود زند را با خط اوستائی بلفت فارسی در ترجمه

کردند و تقریباً پانصد سال پس از اسکندر اردشیر بابک  
سرسلسله ساسانیان طلوع کرده ترویج آن آئین و تنظیم  
کتاب خواست و فرمان داد که آیات و کلمات را جمع آوری نما  
وقصه مرموز مشهور بین زردشتیان اینمعنی را بیان مینماید  
که اردشیر از گل دستوران و موبدان که شمارشان چندین  
ده هزار بود خواست تا از مابین خود عده کثیر انتخاب  
و از مابین منتخبین نیز عده ای برگزیند و بالاخره از آنهمه  
هفت تن اعلم بکتاب و مبرای از خطایای کبیره و صغیره  
معین داشتند و آن هیئت نیز از میان خرد  
عالم بزرگ ارتای ویراف یا ارداپورایراف یا  
اردای پورایراف بتفاوت لهجه ها تعیین نمود  
و در آتشکده معروف به آذر خرداد مجتمع شدند  
و زرین تختی به روی نهادند و او بافته سفید پاکیزه  
برخود کشید و در حالی که هزاران دیندار  
اوستا میخواندند و دعا مینمودند جام  
تبرک شده بدعا از دست آن شش نوشیده  
و یک هفته تمام بخوابید و روحش در عوالم  
عیان و نهان سیر همی کسود و آن شش تن ببالین  
او حاضر بودند و در روز هشتم بیدار شدند  
و نویسنده خواست و معراج یعنی سیر او را در طبقه

دوزخ و مینوان و چینوت پول بتفصیل نوشتند (۱) و بعد از

(۱) موبدان وهیریدان و دانایان را از هرسوی کشور در  
پیشگاه شاهی خواند پس چهل هزارش بزرگ امیدان  
و دستوران و خداوندان فرجود و فرنوز و فرزبود ..... فراهم  
شدند شهنشاه ازیشان چهار هزار برگزید و از چهار هزارش  
چهارصد جدا فرمود که این پایه برارش اوستا و زند بینا بودند  
از آنها چهل تن جدا نموده از آنها هفت تن که در کارتوانا  
بودند برگزید و بدانها فرمود هر کدام توانند از تن بگسلند  
و از مینوان مینو و از دوزخان دوزخ را آگهی دهند آن هفت  
همداستان شدند که این کار کسی را شایان است که از هفت  
سالگی گناه نکرده باشد ارداپور ویراف در این کار سزاوار است  
و خداوند این فره اوست شهنشاه با آذر خرداد که در پارس  
بود شدند و همه پرهیزکاران و موبدان در آنجا گرد آمدند  
تختی از زر گذاشته اردی ویراف بر آئین زردشتی جام پخته  
از دست دستور بزرگ گرفت و خوردند نیروی نام بزرگ یزدان  
روانش از تن بگسیخت تا یک هفته بخود نیامد و موبدان و  
پرستش بدان بخواندن اوستا و زند پرداختند روز هشتم از  
جهان روان بگیتی تن باز آمده برخاست و دبیری خواست  
تا آنچه در پایهای بهشت و دوزخ و فراخای جهان خرد  
و روان تماشا کرده بود دیده باز نویسد و دبیر فرموده اردای  
ویراف را کار بست دیده های او را یکایک نگاشت چگونه  
کردار دوزخیان و آرامش بهشتیان و گذشتن از مینو و  
دیدن فرشتگان را در پایه خود چنانچه اشکانیان هر گروه  
برآند سراسر وانمود سپس آذر یار پور یار سپند که با چند  
میانجی بزرگ دهشت میرسید و بر آن بود که من بیست نیک زند  
را از بر دارم و بیاد خود سپرده ام موبدان فرمودی بر راستی

اردشیر پسرش شاپور پاره های متفرق اوستارا حتی از یونان

گفتار او خواستند او فرمود روی آب نموده و بر سینه وی ریزند چنان نموده آسیبی بوی نرسید. شهریار آنرا نوازش کرد و بخشش فرمود هر کدام زاد را تشکده دستور دستوران فرمود از کار اینها که باز نمودم از بلندی سنش در کار کیش و کنش آمده نگشت چه آن شهریار بزرگ از یاکي سرشت و پازي نهاد در پنهان پژوهنده درست آئین مه آباد بود و از آزمایش موبدان او را گشایش نشد شبانگاه در جایگاه نیایش ایزد را بسزایش ستایش نمود و او را در این میان خواب ریود و دیدار گرامی پیره و خوشور بزرگ ساسان نخست که روشناس به دوم آذر ساسان است بر آئین مہی رهبری یافت آذر ساسان پنجم در باستر تیسار دستا بر آورده است؛ چون اسکندر بر ایران دست یافت آذر ساسان در میان دارا از برادر رنجیده بهندستان رفت و در آن مرز و بوم بر آئین یزدانیان ایزد پرستی نمود خدای برتر آن فره مند را فروغ و خوشوری بخشید و سرافراز بدین سپهری سروده او فرمود ..... هر آینه والا گهری یاری داده بر انگیزم از شما تا کشور بدست آرد و گیتی را بیاراید و سا هنگام خسروی در شما ماند و پسر تو آن شهریار را ببند و آئین یزدان که تو راست بر همه جا آشکار سازد. چون والا و خوشور در هند فرخ روانش بفرزستان شد او را پوری بود جیونتا سب نام که روشناس بدوم آذر ساسان است و روانش و گفتار و کردار چون پدر بزرگوار بود. بفرمان والا پدر که آذر ساسان مهین باشد بکابلستان آمد و فرمان سپهری والا پدر را بگفته خود آن تیسار با خود آورد که اردشیر را سپارد و راه او را تازه بر آئین خود و بزرگان و پرمایگان سازد در این هنگام که جیونتا سب بکابلستان آمده بود روزگار فرماندهی اردشیر گردید و بر همه

وهند و غیره ماب دست آورده بر آن مجموعه بیفزود و سپس

ایران چیره شده بود و خوشور بزرگ آذر ساسان را بخواب دید و او را بسوی گرانبایه پور خود آذر ساسان دوم رهنمونی کرد خدیو ایران با هزاران امید از استخر بکابل آمد و بهزرا را نخواست و خواهش آن فرهمند را به مایون فراستخر آوردن سنجرستان بزرگ و پیکر کده های دختران پاک را بی آزر کده های روشن او را سپردند سپس از آن تیسار فرزند ان او را بر یک پرستشگاه نمود از این کار روز بروز کارشهنشاه اردشیر در جهان داری و آئین گذاری بالا گرفت و در کشور پیرائی به نیروی پیره شت و خوشور آذر ساسان سرآمد شهریاران گردید.

چون ایرانیان سالهای دیر بود که بر آئین شت زردشت بودند و بسیار دشوار بود که از این کیش بدین آئین باز گردند لابد برین سخنها فرزانه پسند آن و خوشور کهن را با فرموده های آذر ساسان که بر نهاد آباد بود آمیخته داشت سپس آئین یزدانیان شناخته بیزدان پسند و یزدانی گردید و کیش آذریان مانند خورشید درخشان گردید .... پیمان فرهنگ مه آباد را نوشته در بازوی خود بسته بود در هر کار از روی آن رفتار نمودی تخت طاقدیس را که اسکندر بیونان برده بود از روی دانش درست نموده تاج کیانی را که ویژه سترگان کهن بود آویزان فرمود گویند روزی از تیسار آذر ساسان دوم شد نپهای روزگار آئینده ایران و شهر یاری فرزند ان خود را باز جست پیره و خوشور ایزد از روی نامه سپهری پدر بزرگسوارش پاسخ داد: زمین پس نگارنده مردی آید خود را پیمبر خواند بدست فرزند ان تو کشته خواهد شد سپس مردم بد کیش آید فرستاده یزدان خود را خواند زنان خواسته و سامان دیگر را

ابتدا در عصر شاپور اول تا عصر شاپور دوم پورمزد عالم بزرگ  
 آذربید پور مهرانسپند صاحب مقام عالی رتبه که او را از سلاله  
 زردشت شمرده بنام زردشت دوم خواندند و قصه ریختن  
 مس گداخته بر سینه رابعضی پا و نسبت دادند . اوستا را تکمیل  
 کرد و خلاصه آنکه کلمات زردشت که در دوره هخامنشی بوا  
 اسکندر از میان رفته بود در عصر ساسانی پهلوی بعد از  
 چندین قرن از اینجا و آنجا و از حفظ در قلوب جمع آوری  
 و اوستا زند عصر ساسانی ترجمه اوستا بفارسی دری شد  
 و در اواخر آن عصر خطی مخصوص بقاء آن قرار دادند که اکنون  
 نیز بهمان خط و زبان پهلوی مسطور است و چنین گفتند که  
 اصل آن کتاب حاوی ۸۱۵ فصل بود و ۲۱ نساک می شمردند  
 و در عصر ساسانی آنچه جمع کردند ۳۴۸ فصل و دارای ۳۴۵۷۰۰  
 درهم آمیزند و نیز کشته خواهد شد از اینها ایرانیان رازیانی  
 نرسد و نخواهد رسید تا آنکه ایرانیان بدکار شوند و از یاد  
 شاهان برگردند و پدر و پسر را درهم افکنند چون چنین  
 کارها کنند از تازیان و خشوری برانگیزم که از پیروان اودیهم  
 و تخت و کشور برافتد در آنروزگار سرکشان زیر دست شوند  
 زیرستان بزرگی یابند پیکر کده و آتشکده خانه آباد پرستش سو  
 گردند ( اوضاع و احوال بد ایرانیان مذکور است بعد خبر تاخت  
 و تاز ترکها و اوضاع بد آن زمان ذکر شد ) چون چنین گرد  
 ایرانیان را روزگار خوبی فراز آید اگر یکدم ماند از مهین  
 چرخ یزدان از نژاد توکسی را انگیزد که جهانگیر و کشور پیرا  
 گردد . ( فرازستان )

کلمات بود و نیز ۲۱ نساک و کتاب میگفتند ولی چنانکه از  
 اوستای دوره هخامنشی بعد امتجاوز از نصف بدست نیامد  
 پس از واقعات عربها و مغولها و قتل و غارتها نیز شاید  
 قریب سه ربع آنچه در دوره ساسانیان جمع شده و باقی بود  
 از میان رفت و از کتابخانه های آن دور اثری نماند  
 و از ترجمه اوستای دور ساسانی بعربی که در عصرهای اولیه  
 اسلامیة بعمل آمد و ابو حمزه اصفهانی در کتاب خود مکرر آن ذکر  
 نمود و مسعودی و بیرونی نوشتند که شامل ۲۱ جزء و هر جزء  
 قریب چهارصد صفحه دارد و یک جزء آن بنام جسترشست  
 از آغاز و انجام جهان سخن گفت و جزء دیگر بنام ها و بوخت  
 بیان پندها و اندرزهای اخلاقی است و آن نسخه اوستا  
 که از تصریح ابو حمزه پیدا است که در قرن چهارم هجری وجود  
 داشت نیز در دست نیست و مقداری قلیل از اوستا که  
 شامل ۸۳۰۰۰ کلمه است برجامی باشد که نیز ۲۱ نساک گفته  
 میشود و پنج قسمت اند مجموع ازگاتها که ممکن است در زمان  
 اشور زردشت باقی مانده باشد و بقیه که بعد از آن بتدوین  
 رسید و آن پنج فصل بدین اسامی میباشند : ۱- یسنا  
 ۲- یسیرد ۳- وندیدام ۴- یشتها ۵- خورده اوستا و اجزاه  
 یشتها بدین نام اند : سپ یشت اهورمزد یشت خورشید  
 یشت ماه یشت ماه نیایش و غیرها و تمام در نیایش اهورمزد

و ایزدان و فرشتگان و وصف کوشش و پاکی و راستی و درستی و نکوهش دیوان و اهریمنان و دروغ و خیانت و فریب و شامل اوامر و احکام و ازکار مذهبی و غیرها میباشند و در بخشها اخبار تاریخی و داستان و روایات دیده میشود و نیز در ثوابها و پاداشها و غیرها میباشد و قسمت مهم آن در جز از قسمت یسنا سرودهای مقدّس پنج گاتا یا گاتها (۱) است که معنی تحت اللفظ آن در لغت سنسکرت هم سرود مقدّس میباشد و غالباً بیقین قوی از سخنان خوداشو زردشت است و چنانکه ذکر شد بمقیدت بسیاری از علمای ایران شناس اقدم بیش از هزار سال قبل از میلاد مسیح صدور و ظهور و نظم و تا یافت. و پنج گاتها بدین نام اند: اهنود اشنود سپنتمد وهوخستر و هیشتویشتی و گاتای اول حاوی پنج هاء و هر هاء چند بند و هر بند چند آیه قصیر یا طویل و گاتای دوم حاوی چهارها و باقی دیگر نیز براین ترتیب و همه

(۱) گاتها قدیمترین و مقدّسترین قسمت اوستاست که در میان کتاب یسنا جای دارد و عبارت است از قطعات منظومی که خود زرتشت سرود و گاتها به پنج بخش تقسیم شد که هر بخش گات نام دارد و قدیمترین نسخه های خطی اوستا در سال ۱۳۲۵ میلادی نوشته شده است که اکنون در موزه کپنهاک پایتخت دانمارک است. این نسخه را مستشرق معروف دانمارکی ( وسترگارد ) با خود از ایران بارویا برد.

با سلوب نظم و سرود بسیار فصیح و ولیغ و قسمت بسیار قدیم این کتاب مقدّس میباشند و قسمت معروف بخورده اوستا شامل ستایشها و وظائف عبادت و دعا بهر یزدان و آفتاب و ماه و آتش و کهنسار و توبه از گناهان و غیرها گرد آورده و شاید هم افزایش داده زردشت دوم سابق الذکر در عصر شاپور دوم ساسانی است و در سال ۱۲۹۰ هجری مؤید تیراند از یزدی در بمبئی بزبان پهلوی و ترجمه بفارسی بطبع رساند و کتاب آئین دین زردشتی ترجمه و تبیینی از آنها نمود (۱).

(۱) از قطعات اوستا ویسپرد در اوستا (ویسپرت و) یعنی همه سروران و دانایان دارای ۲۴ فصل (کرده) که در اوستا کتبت بمعنی قطعه و فصل است. و ندیدار (وی و عودات) راجع بقوانین و مراسم مذهبی دارای ۲۲ فرگرد است. یشتها در اوستا (یشتی) عدد آن ۲۱ عبارت از ستایش اهنرا از دنیایش احشاسپندان و فرشتگان. خرد اوستا چهارمین قسمت است که نسبت با قطعات دیگر و مجموعه ای میباشد از ادعیه روزانه و نیایشهای که در مراسم مذهبی سروده میشود. قطعات اخیر که بعد از گاتها بوسیله پیشوایان روحانی تدوین و تألیف گردید و در واقع بمنزله روایات و احادیث است که ما آنها را بیسات مزدیسنا مینامیم.

(اخلاق ایران باستان)



واز جمله کتب شهیره کتاب بنام ساتیر حاوی پانزده کتاب بنام پانزده و خشور شروع از مهاباد و انتها بساسان پنجم است که در عصر خسرو پرویز میزیست و همگی و تمامی آن صحائف حتی صحیفه منسوب به اسکندر کبیر یونانی و دیگر صحیفه منسوب بساسان پنجم متحد اللغه و بخط فارسی متداول ترجمه بفارسی خالص مییابد و گفته اند که این ترجمه ها همه از ساسان مذکور باقی ماند و دستو ملا فیروز پسر کاووس بسال ۱۱۵۸ یزدگردی این کتاب را بیرون داد و چنین نوشت که از زمان ساسان پنجم تا عهد شاه جهان نبیره اکبر شاه پادشاه هند متداول بود و پس از آن پدیدار نه تا ۴۴۰ سال قبل از تاریخ مذکور همراه والد خود در اصفهان بدست آورد و شمر چنین سرود :

بد صد و پنجاه و هشت و یک هزار

سال کاین گنج نهان شد آشکار

و در این کتاب از فلسفه های مرموز افسانه نما راجع به ادوار گذشته جهان و بنی آدم و راجع بتناسخ و غیرها بسیار است .

دیگر کتب و آثاری دینی یا غیر دینی باقی مانده از سنین قبل از اسلام ندارند و فقط نام و نشان از برخی کتب و آثار

دیگر نوشته دوره ساسانیان ضمن بعض کتب شهیره متداوله موجود ولی نسخ آنها مفقود گردید از آنجمله کتاب اندرزنامه (۱) از زردشت دوم سابق الذکر و کتابی بنام آئین نامه در اعمال و اخلاق اردشیر بابکان و کتاب سیر ملوک و کتاب اسفندیار نامه که ابو حمزه اصفهانی و ابن ندیم و مسعودی و غیرهم از بعضی از آنها یاد کردند .

و دیگر کتاب داستان خسرو گواتان یا گبادان یعنی خسرو پسر گباد و کتابی بنام تاج در اعمال و اخلاق خسرو پرویز و کتاب شاهنامه کشتاسب در جنگ گشتاسب و ارجاسب و کتاب خداینامه در سیر که بهرام بسن مردانشاه مؤید شهر شاپور فارس رنج فراوان در تألیف آن برد

(۱) آذرباد ماراسپند که از زمان اردشیر بابکان تا عهد شاپور دوم ( ۲۳۶-۳۰۹ ) مؤیدان مؤید سه پادشاه بوده اند رز نامه اش دارای بلندترین درجه اخلاقی است بعلاوه خدمات مهمی نسبت بمزدیسنا انجام داده و کتب او ستارای پهلوی ترجمه و تفسیر نموده و در زمان شاپور دوم که کشیشان عیسوی در ایران خیال تبلیغ مسیحیت داشتند این دستور بزرگ مفضلاً با ایشان مواجه گردید و دلائل ادعای آنان را رد نمود .

( کتاب اخلاق ایران باستان )

وشاید فردوسی مواد شاهنامه را از آن گرفت با ترجمهٔ عربی هریک که ابن مقفع شهیر نمود مفقودند .  
 واز آنجمله کتاب جاویدان خرد که حسن بن سهل آنرا از پهلوی بصری ترجمه کرد .  
 واز کتب بعد از غلبهٔ اسلام کتاب دینکرت یا دینکرد یعنی اعمال دین که حاوی عقاید و آداب و مراسم و احکام و قصص زردشتی است تألیف یکی از پیشوایان بزرگشان بنام آزرفر نیغ پور نریوسنگ (۱) در ایام خلافت مأمون عباسی نوشت . دیگر جاماسب نامه بعنوان پیشگوئیهای جاما در باب تنزل امور زردشتیان و بالاخره قیام بزرگانی در آن آئین و وصول باعلی درجه ترقی مییابد و کتاب بند هشن یا بند هش بمعنی آفرینش حاوی آفرینش اهورمزد و سرپیچی اهرمن و شرح مخلوقات و کتاب اردی ویراف نامه و نیز آثار باقیه از زاتسپرم یا زادسپرم و برادرش مینوچهر از دستو عباسی که همه غالباً از دورهٔ عباسیان و بفارسی متداول و مفهوم اند . و نیز کتاب زردشتنامه که شاعری زردشتی در سید و پنجاه سال قبل از این نوشت . دیگر کتاب مینوخر د و شایست لاشایست ، و اوستان وینیک و شکند کمانیک

(۱) وینکرد را آذرفر نیغ فرخزاد مؤید بزرگ پهلوی ترجمه کرد (اخلاق ایران باستان)

وہجار و اندر زنامه آذربید مهراسپند و بیتت ایرانیک و بہمن یشت .

و در عهد پادشاهی اکبر شاه مذکور بسال ۹۶۳ هجری و شاه جهان و جهانگیر شاه پارسیان در آن دولت تقرب و احترام یافتند و هنر و کتب مفیده رواج گرفت و کتاب بنام دبستان المذاهب بصورت اضافه کلمه فارسیه دبستان بکلمه عربیه المذاهب تألیف میرزا محسن فانی کشمیری و بعقیدهٔ بعضی تألیف میرزا والفقار علی نام که سائل متعلقهٔ بزرگشتیان را غالباً از دستگیر گرفت در حدود سال ۱۰۵۵ تألیف کرد از آن خزانه بدست آمد و در حدود سال هزار و بیست و نود و اند هجری بواسطه نواب آقاخان محلاتی در کلکته بطبع رسید و در آن دور دانشمند از قید علائق گسسته و المعلوم آذرکیوان بن آذرگشسب از سلالهٔ ساسان پنجم از ایران بهند رفته نبوغ و طلوع نمود و از مابین تلامذه اش ملا بهرام بن فرهاد به دانش و بزرگی سرگشت و کتاب شارستان چهارچمن را نوشت که غالب مطالبش از دستگیر مذکور مییابد و نوبتی سه چمن در سال ۱۲۲۳ یزدگردی بطبع رسید و بار دوم در سال ۱۲۷۹ یزدگردی مطابق ۱۳۲۷ هجری چهارچمن در بمبئی مطبوع گردید و در محلی از آن مسطور است : روزی در مدرسه شیخ بهاء الدین جبلسی عاملی که از مجتهدین مردم امامیه است

جمعی از طلبه علوم چون میرزا نظام و عبدالصمد و جمعی دیگر حاضر بودند این حقیر نیز در آن میان جای داشت چه بعضی از ایشان سنخ اهل ریاضت را دوست میداشته اند از حالات اشراقیین و جمعی دیگر از من تحقیق نمودند و همچنین با میر محمد باقر داماد رابطه یگانگی و علاقه اتحاد داشت و آنروز در میان طلبه سخن در جهاد بود و در باب زردشت و زردشتیان بحث کردند و شیخ فرمود در احادیث وارد شده که کتابی داشتند سوخته اند و پیغمبری داشتند کشته اند . چون خواستم سخن گویم شیخ مرا ایما رسانید که دم نزنم و پس از تفرقشان گفتم و شیخ گفت راست میگوئی اما امام زمان آنز کیوان چه میگوید ؟ شیخ با ایشان آشنائی و اخلاص داشت گفتم قائل به نبوت زردشت است فرمود که دم مزین ختم شد .

و ملا بهرام در این کتاب بطریق دستگیر آدم و آئین را از کید مرث گرفته پادشاهان باستان ایران را و خشوران و اسکندر یونانی را جزو آنان آورد و زردشت را همان ابراهیم ابوالانبیاء جد اعلا یهود خواند و تمام سعی در تثبیت آئین زردشت و تطبیق با اسلام و توفیق با فلسفه منتشر در آن عصر نمود و دانش ایرانیان را سرآمد حکمتها و فلسفهها گفت و تألیفات دیگر از زردشتیان مانند مجموعه رساله خویشتاب

و رساله زردشت و رساله راننده رود و رساله زوزه باستانی مسمی به آئین هوشنگ مطبوع سال ۱۲۹۹ هجری که از آثار و ترجمه عهد ساسانی شمرند و غیرها که تحت نظر مانکنچی لیمچی هوشنگ هاتریا پزندانی سرپرست پارسیان ایران از جانب پارسیان هند که در ایام سلطنت ناصرالدین شاه در ایران بوده خود را بنام مظلوم و درویش و فانی میخواند منتشر میشد و نیز کتب دیگر بعد از آن کتب بسیار است .

## فلسفه و نظم جهان هستی از مبدأ تا معاد و آماال زردشتیان

عقیدت و مفکرت عمیق این آئین چنین است که از امتداد بیکران لا ابتداء و لا انتهای غیب مطلق مجهول الذات والصفات بنام سروانه کسرانه یا چنانچه در اوستا ست زیارنا اگرانا دو طبیعت همزاد در اصل یکی بنام سپنتامینو یعنی طبع و خرد و خوی روشن و مقدس و دیگر بنام انگریه مینو که مقابل آن و بمعنی طبع و خرد و خوی تاریک و خبیث است و بعداً شاید در

دورهٔ ساسانیان اهرمن شد برآمد (۱) و از اول نخستین جلوه و ظهور و مبداء خیر تحقق یافت و وجود و نورانیست و ظهور آغاز شد که همان مبداء الوجود والفیوضات خالق قادر مطلق جامع کل صفات خیر و کمال اهورا که بنوع مذکور در سابق در لغت سنسکریت و آئین هند و آریان اسورا گفته میشد و یا مزدا (۱) و گاهی ترکیب کرده مزدا اهورا واهورا مزدا و گاهی تخفیف کرده هورمز بمعنی سرور و مولای دا خوانده میشود و با اهورا مزدا مبادی سته یا ارباب و اصول اولیّه یا قوای کلیّه فعالهٔ شش گانه و بعبارة اختری انوار و نمودهای عظیمه بنام آشاسپنتان (۳) بمعنی قدسیان

(۱) گفته اند عقیده افسانه بود که هرمز و اهریمن از خدای قدیمتر که موسوم به زروان است و کنایه از روزگار میباشند بعرصه آمدند و این خدا حس کرده بود که دوچه در شکم دارد .

(۲) گفته اند هرمز مأخوذ از اهورا بمعنی سرور و بزرگ - مازدا بمعنی حکیم و دانا اهرمن مأخوذ از انگروه یا انگرو بمعنی بد و بعداً کلمه اورمز مرادف روح القدس و کلمهٔ اهرمن مرادف روح شرّ و بدی و آزار و فساد گردید .

(۳) آشور زرتشت به ماتعلیم میدهد از آنکه خداوند از همه چیز آگاه اهورا مزدا شش آشاسپند مقدّس جاودانی را بیافرید هر یک از آنان مظهر یکی از صفات خود اهورا مزدا توانا است از اینقرار: (۱) - وهومنسو (بهمن) یعنی روح منش نهاد پاک ب: آشادهیشتا (اردیبهشت) یعنی روح راستی و درستی و صلح

(بقیه در پاروقی صفحه ۲۲۹)

جاوید بجلوه و ظهور آمدند اول بهمن نمایندهٔ خرد مقدّس خداوند و قیص مقدّس و فرصت اصلیّه و بخشش و نهاد پاک مُشرف و مراقب عالم ذی حیات خیر و سود مند میباشد و در سخنان زردشت بعنوان فرزند اهورا مزدا خوانده شد دوم اردی بهشت نمایندهٔ صفت راستی و پاکسی خداوند و جوهر راستی و درستی مُشرف بر آتش . سوم شهرپور نمایندهٔ قدرت و بزرگی خداوند و جوهر سلطنت و قدرت مُشرف بر فلزات چهارم اسفند مزدا یا اسفندارمز نمایندهٔ فروتنی و محبت خداوند و اصل مهر و محبت مُشرف بر زمین . پنجم خرداد نمایندهٔ کمال و رسائی خدا و سرچشمهٔ کمالیت مُشرف بر آب . ششم امرداد نمایندهٔ جاودانسی

بقیه پاروقی ص ۲۲۸  
 و سازش گائئات پ - وهوخسترا (شهرپور) یعنی روح قدرت کامله الهی ت - سپنتا ارمیتی (اسپندارمز) یعنی روح خیرخواهی و پارسائی و محبت . ث - هروتات (خرداد) یعنی روح کمال و خوشی و صحت ج - امرتات (امرداد) یعنی روح جاودانسی و بی مرگ، هستی کامل در حضور معشوق حقیقی در جهان دیگر وصل و نجات .

( پیک مزدیسنان )

و بی مرگی خدا و مایهٔ بقاء و جاودانی مشرّف بر نباتات (۱).

(۱) آمش سپنت از سه جزء است اول آ که از ادوات نفی است دوم مش یعنی فناپذیر و جزء سوم سپنتا است و بمعنی مقدّس آمده است. بنابراین معنی امشاسپنت میشود مقدّس جاودانی و در اوستا نام اهورامزدا بر سر هفت امشاسپندان جای دارد که در گاتها از آنها شش صفات ایزدی اراده شده است و در فروردین یشت فقره ۸۱ است: مامی سنائیم فروغ درخشان اهورا مزدا را که کلام مقدّس ( منشرسپنت ) است و ترکیبهای که او پذیرد و نیکوترین ترکیب امشاسپندان است و منشرسپنت بمعنی کلام ایزدی و فرشته هم آمد. (کتاب اخلاق ایران باستان).

و بعضی چنین گفته اند: امشاسپند واژهٔ اوستائی آن امش سپند بمعنی سودرسان مقدّس بی مرگ است شماره اصلی امشاسپندان شش است که در ابتدا نام سپنته مینو که بمعنی خرد مقدّس و نیروی پاک است در سر آنها قرار داده هفت امشاسپندان میگفتند ولی امروز بجای سپنته مینو هر مزد که نام خداست در سر آنها قرار دارد و اسامی هفت امشاسپندان بقرار زیر است: هر مزد بهمنه اردیبهشت شهریور سفندارمذ خرداد امرداد در اندرزگواه راجع بداد یعنی قانون یا راه یا دستور هر یک از شش امشاسپندان چنین آمده است: ۱- داد و آئین بهممن امشاسپند آشتی و نیک اندیشی ۲- داد و آئین اردیبهشت امشاسپند راستی و پاک است ۳- داد و آئین سفندار امشاسپند نیرومندی و خویشکاری است و خویشکاری یعنی داشتن شغل آزاد یا متکی بودن به نیروی ۴- داد و آئین

و در ظلّ این منابع روحیهٔ کلیهٔ فعاله ارواح کوچکتری یا فرشته گانی بنام ایزدان و یزتا قرار دارند:

آرز ایزد فرشتهٔ عظیم آتش سروش ایزد فرشتهٔ موکل طاعت

بقیهٔ پاورقی ص ۲۳۰  
سفندارمذ امشاسپند فروتنی و مهربانی است در گیتی ۵- داد و آئین خرداد امشاسپند خرمی و آبادانی ۶- داد و آئین امرداد امشاسپند تندرستی و دیرزادی است.

شش راه زردشت منتهی بیک نخستین موسوم بر راستی (اشاوهرشیتا دومین بخشش پاک و سومین سومین به سلطنت روحانی و هوشترا چهارمین بمحبت و تواضع (ارمیتی) پنجمین بکمال و عافیت هرومات ششمین بحیات ابدی (امرات) .

وهومن و در فارسی بهممن مرکب است از دو جزء وه بمعنی خوب و نیک که در فارسی حالیّه به شده است و من همان من و منش است خستروتیریه که در پهلوی خستریور و در فارسی حالیّه شهریور است: خسترت بمعنی حکومت و مملکت و تیریه (ور) بمعنی برگزیده و انتخاب شده سلطنت برگزیده . سپنتا ارمیتی در پهلوی سپندارمذ و در فارسی سفندارمذ: سپنتا بمعنی مقدّس و سودرسان و ارمیتی بمعنی فروتنی و بردباری است و در اوستای بازسین آنرا فرشته موت و نگهبان دانسته اند هروات در پهلوی خردت در فارسی حالیّه خرداد هرودرگاتها و سائر قطعات اوستا بمعنی کمال و رسائی آمد امرات در پهلوی امرداد و در فارسی کنونی امرداد بمعنی بی مرگی و جاودانی است (اخلاق ایران باستان)

و فرمانبرداری که در روز رستاخیز مراقب حساب صواب و  
 خطا انام است ، اشی ایزد فرشته دولت و ثروت  
 خورشید ایزد فرشته آفتاب که میترا خوانده میشود ، ماه  
 ایزد ، آسمان ایزد و غیرها که شماره آنها را سی و سه  
 گفته اند و همین عدد سی و سه چنانچه اشاره شد شماره  
 قوای حاکمه بمقیده هندوان نیز موجود است و همه آنها از  
 مصادر خیرات از امشاسپندان و در تحت نفوذ آنان اند  
 و امشاسپندان از مزدا و تحت اقتدار گلی اومیاشد . و از  
 طبیعت ثانیه ، نخستین بد شر یعنی اهرمن برخاست  
 که گفته اند انگره می نیوش بتدریج و تغییر استعمال آنرومیین  
 و بالاخره اهرمن شد و از او مادی کبیره شرور و در تحت  
 آنها مصادر کبیره بدیها و آفات اند که بنام دیوان و درجان  
 ویریان و غیرها مذکور میباشند و پس از پیدایش هستی  
 از آغاز الی کنون خیر و شر در هم آمیخته بمقتضای حکم تجانس  
 بین اثر و مؤثر هر یکی از این دو نوع یکی از آن دو سلسله  
 متگی و همچنین عالم ارواح و فروهران .

و چون نوبت خلقت بمادیات رسید متدرجاً ظهور یافتند  
 و کلیه جهان در مدت یکسال در شش گاه کمالیت پذیرفتند  
 لذا پارسیان در هر یک از آن شش گاه پنج روز عید گیرند  
 و آن اعیاد را گهنبار نامند و گاه نخست در اردیبهشت ماه

شروع میشود که در ۴۵ روز آسمان آفریده شد و در گاه دوم  
 در شصت روز آبها خلق شد و در گاه سوم در هشتاد روز زمین  
 بظهور آمد و در گاه چهارم نیز در هشتاد روز نباتات  
 تکمیل شدند و در گاه پنجم نیز در هشتاد روز حیوانات  
 بعرضه ظهور آمدند و در گاه ششم خلقت انسانی بکمال  
 رسید و آدم اول و ابوالبشر کیومرث بود و از نسل او انسان  
 کثرت یافت و در این دو دمان نفوس ممتازه و پادشاهان  
 بزرگ انکشافات و اختراعات و صنایع و تأسیسات مدنی  
 کرده سبب عمران و انتظام عالم و امم شدند و چون در عالم  
 و در هر انسانی جنود خیر و شر همیشه مقابلت و مقاومت  
 دارند دستوران بسیار پی در پی بهر خلاص بشر آمدند  
 نخستین آنان مه آبار یا آذر هوشنگ بود و گویند  
 دو کتاب مقدس بنام فرهنگ داشت و پادشاهان بعد از او  
 آئین وی را ترویج نمودند تا چون نوبت بوخشورس ترك شت زرتشت  
 رسید او آئین یزدانی را کامل فرمود و تغییراتی بموجب  
 مقتضیات در تعلیمات آذر هوشنگی داد و در شاهنامه  
 فردوسی از قول رستم زال هنگام مناظره اش با افراسیاب  
 است :

زدین نیاکان مرا ننگ نیست

بگیتی به از دین هوشنگ نیست

واز پیرو بود که ایرانیان در آغاز با زردشت مضادّت نمودند  
 و او ملهم و مویّد<sup>ع</sup> باین بود که مردم را بر مقاومت با اهرمن  
 برانگیزند و قوای اهرمن را مغلوب سازد و هر که با توسّل  
 بآئین بهی با قوای اهرمنی بجنگد اوستا بخواند و عمل  
 نماید و ظاهراً و باطناً پاک شود و کارهای نیک کند و  
 مخلوقات اهرمنی را مغفوض داشته حیوانات مودی و سامّ را  
 برافکند و بازاله و اباده اهرمن و اهرمنی و برافنائیشان  
 قیام کند پاک و نورانی گردد و مقرب بارگاه عظمت و تقدّس  
 اهورامازدا شده بانعام و دخول بهشت او متنعم شود  
 و اگر جز این باشد بعکس گردد و از برای محفوظ شدن از  
 اهرمن و اهرمنی باید سخت متوجّه و متوسّل باهورامازدا شد  
 و لا جرم زردشتیان را این عقیده و روش ملکه گردید و به  
 امشاسپندان و قوای تحت آنها و حتّی بمظاهرجلال و جمال  
 الهی نیز در نماز و نیاز توسّل میجویند و شکی نیست که  
 بسیاری از آنها بعد از زردشت متدرّجاً حادث گردید و  
 تمام آنها را از قوا و تجلیّات و وسائط اهورامزدا میشمردند.  
 و حضرت زردشت چنین گفت : آنکه در جهان کلام مرا  
 با انجام تکالیف واجبه بنفحات دلکش بخواند روحش  
 آزادی یافته بجهان بالا برآید و من هورمزد پل را بهر او  
 سه مقدار پهن تر کنم و او روحانی و مانند آسمان پاک و مجلّل

خواهد شد . هورمزد چنین میگوید : شخصی که پاک  
 فکر و پاک گفتار و پاک رفتار باشد او را بزرگ خواهم ساخت  
 و در بهشت بهمن او را فراوانی خواهم داد و او آنکسی را که  
 در پاکی و داد کوشان است خواهد پذیرفت و خلاصه  
 انسان که سرور جانوران و فرمانده بر آنهاست باید بآنها  
 نیکی رساند و همین مایه پاکی آنهاست ولی آفریده  
 اهرمنی را باید بکشد .

و نوعی که در دستاورد ثابت است پس از آن حضرت  
 باز معدودی امر وی را ترویج نمودند و خاتم و آخر کُلّ  
 شت ساسان پنجم مذکور است و از آن زمان الی الیوم که  
 در حدود ۱۴ قرن است دستوران عالی مقام و نفوس  
 دانشمند مهمّ در آن جامعه برخاستند که از آن جمله  
 آنرکیوان فرزانه سابق الذّکر در اثنای قرن دهم هجری  
 طلوع کرد و در حوزه تلامذه اش نیز اشخاص بزرگ بودند  
 ولی این مضادّت و مقاومت بین دو سلسله از قوی بالا خیره  
 منتهی بغلبه اهورامزدا در آخر الزّمان خواهد شد  
 و جنود اهرمن متدرّجاً مغلوب و مضحمل و معدوم گردند و  
 ابناء ثلاثه زردشت این عمل را ادامه و تکمیل کنند خصوصاً  
 پسر سوّش سوشیانت یا سوشیوس کاملاً مظفر خواهد شد  
 و از آن پس حیات مخلّد بشر بر قرار میگردد و طبیعت

انگرسه مینو و اهرمن و دیوان و شرور از عالم هستی مرتفع شده طبیعت سپنتامینو و اهورا و فرشتگان عالم را گرفته جهان آفرینش بهشت جاودان و نفوس بشری فرشتگان شوند و علت غائی خلقت همین ترقی عالم و آدم مادیاً و روحیاً بود که اهورا مزدا تمام حکمت و کمال خود را در آن بکار برد .

و شمه ای از مطالب افسانه نمای پر از رموز غالباً نقل از کتاب بندهش باین مضمون است : چون هورمزد عالم هستی را بیافرید مدت بقاء آنرا دوازده هزار سال معین کرد و آن مدت بچهار دوره سه هزار سالی انقسام یافت در دوره اولی هورمزد وحده عالم را قیادت و تدبیر مینمود . و در دوره دوم اهرمن نیز کار میکرد ولی تابع و زیر دست بود و در دوره سوم هر دو با هم در عالم کار میکردند و در دوره چهارم سلطه با اهرمن است و هورمزد قبل از شروع بخلق مادیات عالم فروهر (۱) یا فراواشی را خلق کرد و هر یک از

(۱) گویند وجود هر آدمی زنده مرکب از این چهار اسـت: تن ، جان ، روان ، فروهر و تن و جان بهنگام مرگ متلاشی و خاموش میشوند . روان و فروهر باقی است و فروهر زنده ای از هستی پروردگار و برای رهنمائی روان بتن وارد شد و پس از مرگ بهمان پاکی و درستی باصل خود میپیوندد و واژه فروهر بمعنی نیروی پیشرفت و ترقی است و روان پس از مرگ تا ابد

کل ماکان وما یکون ، فراواشی مخصوص دارند که جوهر بقیه پاورقی صفحه قبل

زنده و ببهشت یا دوزخ میافتد .

و تفسیر درباره تصویر معروف فروهر این است که آنرا بصورت پیر مرد سالخورده ای نمودار ساخته اند که دو دست او سوی بالا برافراخته شده دارای دو بال گشوده و دایره یا حلقه در میان آن است که دو رشته از آن آویزان بوده و در زیر شکل دم پرندگان که بسه بخش تقسیم شده نمودار ساخته اند که معنی آنها چنین است : ۱- فروهر یا نیروی رهنمائی روح که زنده ای از ذرات مجرد پروردگار است به پیرمردی تشبیه کرده اند چونکه پیرمردان سرد و گرم روزگار چشیده و در راه زندگی دانا و آزموده شده و سزاوار رهنمائی و پند و اندرز دادن هستند . ۲- دو دست فروهر که بسوی بالا افراشته شده نشان میدهد که مردم از سوی خدا آمده و بایستی دوباره بطرف جهان بالا بپرواز در آیند و بسوی خدا بازگشت کنند و حسابهای دنیوی خود را با او تصفیه کنند . ۳- بالهای گشاده نشانه این است که بشر باید همیشه ترقی و سر بلندی در پرواز بوده بکوشد تا بهرگونه سروری و فیروزی نائل آید و پستی و زبونی بخود راه ندهد . ۴- دایره یا حلقه میان نشانه روزگاری پایان است بدین معنی که باید بدانیم روان آدمی جاودانی بوده و باید کاری کنیم که نام نیک ما تا جاودان در جهان زنده بماند و روان ما تا ابد در بهشت برین جایگزین گردد . ۵- دو رشته متصل بحلقه نشانه دنیوی و نیروی خیر و شر یا نیکی و بدی است که در نهاد هر کس سرشته شده و پایه آفرینش بر آن دنیوی استوار است . ۶- شکل زیرین که بشکل دم پرنده و دارای سه بخش است بمای آموزد که باید پیوسته بد اندیشی و بد گفتاری و بد کرداری



روحی جامع مصالح و اساسهای خلقت اوست و از اینجا باید دانست که این عالم جسمانی حاصل و صورت يك عالم معنوی نهانی است و در خلق عالم جسمانی که در واقع يك ضمیمه و سایه عالم فروهر است ابتدا قوه متینه آسمان و هم زمین را که در آن زیست مینماید بیافرید و از زمین جبل شامق البرز را خلق کرد که ببالا بگل جهات آسمان سرافراخت تا بنور اول رسید و هور مزد این قله را مأوی خود قرار داد و از این قله پل چینود (۱) یا چین وت به قبه آسمان و به گوردمان (۲) که دروازه قبه آسمان بالای البرز است

بقیه پاروقی صفحه قبل  
بربرافکنده پست وزیون سازیم و بر دیو نفس و هوی و هوس خود غلبه حاصل کرده بر آنها مسلط شویم و این تصویر برای فروهر یا روح و نیروی ترقی و پیشرفت در وجود انسان است والا اهل مزد امجد از تن و جسم است و شکل و شبیه هرگز برای وی نساخته شد.

(۱) پل چینود را در برهان چنود پل و خنیور و خینه و و و خنیور و خنیور بلهجه های مختلف ضبط کرد و گویند این پل پل ببالای جهنم و راه بهشت است و جانهای پاک و روشن را توانائی گذار از آن میباشد.

(۲) گروتمان یا Garōnmana (گرزمان) یا ایزان یعنی محل ستایش و مکان ستارود و بارگاه قدس و فروغ و جلال و اشاره به بارگاه اهورا مزدا و عالم ملکوت است و گرزمان برین بهشت برین است رجوع شود بوندیداد، فرگرد ۱ و گروتمان در اوستاهمان مقام اهورا مزدا در اعلی علین در محل نور و بارگاه پر فروروع

کشیده شد گوردمان مسکن فراواشی ها و بارگاه مقدس و مبارک است و پلی که بآن کشیده شد کاملاً روی هاویسه دروخ قرار گرفته و اورمزد چون میدانست که پس از انقضاء دوره اول معرکه اش با اهرمن خواهد شد برای معاضدت خود تمامت سگان نورانی آسمان را خلق فرمود یعنی آفتاب و ماه و ستارگان که وجودات مجله نورانی و کاملاً مطیع و منقاد او هستند و قبل از کل آن سیاره بی مرگ یعنی آفتاب را خلق نمود و او را پادشاه و مدبر عالم مادی قرار داد و آفتاب بر البرز قرار گرفته بیرون آمد و در سیرش دور مرتفعترین اطراف آسمان زمین را طوفان نموده مراجعت کرد و بعد ستارگان کوچکتر و نیز تمامت ستارگان منظم و ساکن در آسمان را در پست ترین درجه آسمان بیافرید و مقرر داد و از اینرو مسافت بین زمین و قبه متینه آسمان به سه بعد منقسم است: قسمتی از آن آفتاب قسمت دیگر متعلق به ماه و قسمت سوم از آن ستارگان و ستارگان که سپاهیان معمولی در جنگ با اهرمن اند منقسم بچهار تیپ میباشند

وقدس و جلال است و جای پاکان و راستان میخوانند. و در اردیبهشت یشت فقره ۱۴ میگوید: گرزمان از برای مردمان پاک میباشد کسی از دروغ پرستان را برای مشاهده اهورا مزدا بسوی آن راه نباشد.

(از کتاب اخلاق ایران باستان)

وهريك صاحب منصب معینی دارند در دوازده برج منطقه البروج و دوازده دسته تنظیم شده که در چهار قسمت جمع کرده شدند . در شرق ، غرب ، جنوب ، شمال . ستاره تریستریا یعنی مشتری قاعد و نگهبان در مشرق است و شهزاده ستارگان نام دارد . ستاره سیتاویسا یعنی زحل قیادت تیپ مغرب را دارد و ستاره دانانت یعنی عطارد بر جنوب و ستاره پیتوایرنیکا یعنی مریخ بر ستارگان شمال و در وسط آسمان ستاره عظیم مشکاه یعنی زهره است که آن ستارگان را بر علیه اهرمن قیادت مینماید . و ستاره درخشان دیگری مراقب در آسمان ثابت بر پل چینوت و موا <sup>طب</sup> هاویه است که اهرمن از آن بیرون نیاید و چون اورمزد تمامت این تهیه ها را در آسمان بنمود دوره اول بانتهای رسید و اهرمن در ته تیره ملکوت خود میدید که اهوراچیه کرده است و برای ضدیت با خلقت نورانی او عالم ظلمانی را خلق کرد . يك جمعیت بلا انگیزی که در عدد و قوت همدرجه با موجودات نورانی هستند بیافرید و اورمزد تمام بلایائی را که اهرمن سبب میشد میدانست و هم میدانست که ظفر با خودش خواهد بود و اهرمن را بصلح خواند و او جنگ را اختیار کرد ولی از جلالت اورمزد کور شد و از فراواشی های مردان مقدس مرعوب گردید و از قوت اورمزد مغلوب و منهزم

شده بعقب بهاویه ظلمات برگشت و در آنجا در تمامت سه هزار سال دوره دوم غنود . اورمزد در این هنگام خلقت خود را در زمین تکمیل کرد . اسفندار روح مدبّر زمین بود و زمین ما در تمام کائنات . خرداد رئیس فصول و سنوات و شهر و ایام و نیز محافظ آب بود که از سرچشمه اندویسور البرز سرازیر میشود . ستاره تیسترتا موگل بود که با کمک ستاره ستاویسا آب در بخار برانگیزد و آنرا در ابرها جمع نموده بطور باران بر زمین سرازیر نماید و آن ابرهای باران خیلی محترم شمرده میشدند . امرداد رب اعلاى سبزیها و میترا رب بارآوردن و حاصل دادن در تمام عالم اسباب بود و کارش این بود که فراواشی ها را وادارد که ابدان را انتقال کنند . برای هر چیز رب حافظی در عالم نورانی اورمزد بود و آن ارواح مدبّر به چند دسته تقسیم یافته و معاضدان و فرماندهان داشتند و رئیس کل امشا سپندان هفت گانه اند که نخستین آنها اورمزد است و شش تای دیگر بدین ترتیب: بهمن ، پادشاه آسمان ، اردیبهشت پادشاه آتش ، شهریور پادشاه فلزات ، اسفندار ملکه زمین امرداد پادشاه سبزیها ، خرداد پادشاه آب و نیز در این دوره اورمزد بطور نمونه عالم حیوان گوساله اولیه را در آورد که بدور تمام خلقتهای دیگر در آن ودیعه بود .

در این احوال او اورمزد خلقت نورانی خود را تکمیل فرمود  
 اهرمن در هاویه تاریکش يك خلقت ظلمانی مطابق آنرا عمل  
 نمود و در مقابل هر خلقت نورانی که اورمزد خلق کرد وجود  
 بدی بطبق آن ایجاد نمود و آن ارواح ظلمانی در تیب  
 خود و بدستور خود با هفت ارواح دیوی رئیس خود در مقابل  
 و مطابق امشا سفندان قیام کردند و تهیه های واسعة این  
 جنگ عظیم کامل شد و در انتهای این دوره دوم اهرمن را  
 یکی از دیوانش بنزاع و قتال واداشت و او جمع خود را شمار  
 کرد و چون در آنان چیزی ندید که با فراواشی های مردان  
 مقدس منازعه نماید با نومیدي بعقب برگشت بالاخره دوره  
 دوم منقضی شد و اهرمن بی ترس بالا جستن کرد چسه  
 میدانست نوبتش رسید و جمعیتش پیروی او نمودند اما او  
 تنها توانست با آسمانها برسد و آنها عقب ماندند و رعبه  
 از تعاش در اندامش پدید شد و لذا از آسمان بر زمین بشکل  
 ماری بیفتاد و در مرکز خود داخل شد و در هر چیز که راه  
 یافت تخلل نمود و در گوساله اولیه رفت حتی در آتش که  
 رمز مشهور اورمزد است داخل شد و آنرا بدود و بخار  
 چرکین کرد و در آسمانها داخل شد و يك قسمت از ستارگان  
 در تحت قدرت او بودند که هورمزد بکمک فراواشی های  
 رجال مقدس او را زدند و پس از نوزده شب و روز کاملاً منهزم

شد و با جماعتش بعقب بهاویه دوزخ رانده شدند ولی در  
 آنجا نماند و از وسط زمین راهی برای خود و رفقاییش بساخت  
 و در اینوقت در زمین به امورمزد میماند خرابیهای که  
 او در عالم کرد بلیغانه بود ولی هرچه سعی کرد بدی زیاده  
 بعمل آرد با عن شعور دستوره های غیر متناهی را اكمال  
 کرد و ترقی خوبی را تسریع نمود چه او داخل در گوساله  
 نخستین حیوان شد و او را ازیت نمود که آن مرد و همینه  
 مرد کیومرث اولین مرد از شانۀ راستش بیرون آمد و از شانۀ  
 چپش گوشرون (۱) نفس گوساله در آمد که روح مدبره نژاد

(۱) گئوش اورون این کلمه لفظاً از گئوش است که بمعنی گاو  
 است و بارها از آن عموم حیوانات اراده شده بعلاوه در اوستا  
 و سانسکرت بمعنی جهان و آفرینش وجود آمده و در یسنا ۲۸  
 مکرراً باین معنی ذکر شده است از جمله در فقره اول من بیش  
 از هر چیز خواستارم که و همون و روان آفرینش را (گئوشورون را)  
 از خود خوشنود سازم. بعضی از مترجمین اروپائی در موقع  
 ترجمه این کلمه بمعنی ثانوی آن برنخورده آنرا روح گاو  
 ترجمه کرده اند بر صورتیکه گئود راوستا و سانسکرت بدو  
 معنی آمده اول گاو و دوم جهان و گیتی و بسا در ترجمه  
 ایندو معنی تمیز داده نشده و گاو بجای جهان ترجمه  
 کردند در بند هش گئو اولین خلقت اهورامزداست و آن  
 اشاره بروان آفرینش است زیرا مطابق عقیده مزدیسنا خلقت  
 جهان پرتوی از اهورا مزداست و آفرینش که از مبداء کَل جدا  
 گردیده بی آغاز و بی انجام میباشد و قبل از آفرینش جهان

حیوان گردید و نیز عالم حیوانات و نباتات طیبه از این گوساله درآمدند . در اینوقت اهرمن با کمال سرعت حیوانات غیر طیبه را بیافرید و برای هر بهیمه پاکی بهیمه ناپاک گذاشت . چنانچه اورمزد سنگ بیافرید او گرگ را اورمزد کل حیوانات مفیده را او تمام جانورهای سمیه موزیه را ، و همچنین از نباتات ولی در مقابل کیومرث آدم اول اهرمن چیزی نداشت که مقاومت کند و عزم کشتنش کرد و کیومرث مرد و زن هر دو بود و از او بعد از مرگش زوج اول انسانی پیدا شد یک درخت از تن او روئیده و ده جفت مرد و زن حاصل دادشیا و مشیان زوج اول بودند و آنان اصلاً طاهر القلب و آسمانی بودند و هورمزد را پرستش میکردند و اهرمن آنان را بفتنه و امتحان انداخت تا شیر بز آشامیده خود را مجروح کردند . آنگاه میوه برایشان آورد و خوراند و صد قسمت از سرتهای خود را از دست دادند و فقط یک بقیه پاورقی صفحه قبل

مادی بجابوده است این است که آنرا نخستین آفریده اهورا مزدا خوانده اند و عقیده داشتند که سراسر آفریدگان و همه اشیاء از آن روان اولیه صورت هستی پذیرفت بعد ما این عقیده معنی اصلی خود را از دست داده و گمان کردند گئوشیرون یعنی روان گاو اولین خلقت اهورا مزدا را گاو دانسته اند .

( کتاب اخلاق ایران باستان )

زوج باقی ماند . و در نخست زن برای دیوان قربانی نمود پس از پنجاه سال دوسر آوردند ؛ سیامک و وشاک و یکصد سالگی مردند و برای گناه خود تا روز رستاخیز در جهنم خواهند ماند و نژاد انسانی برای اولین گناه اجداد فانی و معذب شد . - معذلك يك يك مقام عالی مطلوب بدست آوردند ، انسان مابین دو عالم روشنائی و تاریکی قرار گرفته زمام اختیار بدست اراده آزادش گذارده شد چون آفریده اورمزد است او میتواند و میخواهد وی را جلال داده در جنگ مؤیداً تأیید کند اما اهرمن و دیوانش شبانه روز وی را احاطه کرده و بواداشتن وی بر سوء عمل سعی مینماید تا باینطریق قوه تاریکی را زیاد نمایند و اگر اورمزد بر او شفقت نمیکرد بواسطه شریعت زردشت او را باراده خود آگاه نمیساخت او قدرت نمیداشت که آن امتحانات حاصله از اجداد اولیه اش را مقاومت نماید و اگر او امر و سندن شریعت زردشت را اطاعت کند در صون قطعی اورمزد محفوظ از دیوان خواهد ماند (۱) .

(۱) مطابق روایات زرتشتیان فرشته مهر در روز جزا سرپل چینود بهمراهی سروش درشن روان پارسایان و نیکوکاران را از آسیب دیوان حفظ نماید چنانچه در قصه سیر بهشت و دوزخ اردی ویراف نیز با او همراه بودند مطابق مندرجات دئوکمد ثچا فقره ۸ پس از چهار روز وفات نیکوکاران و پارسایان

و خلاصه آن آئین این است : پاک فکر کن و پاک سخن گو و پاک کار کن . آنچه از اورمزد آمده پاک است و آنچه از اهرمن ناپاک است و پاکی جسمانی هم مانند پاکی اخلاقی ذیقیمت میباشد لذا در جزئیات و تفصیل شریعت پاکی جسمانی مقصود و ملحوظ است و در واقع تمام خدمات دینی و عبادات و طاعات غالباً ناظر به همین نکته میباشد . فراواشی های انسان که اورمزد خلق فرمود در آسمان در عالم نور اورمزد محفوظ اند و باید از آسمان آمده بسا ابدان متحد شده در طریق امتحانات این عالم قدم گذارند که بنام دوراهه معروف است . آنانکه در این عالم خوبی را برگزیدند پس از مردن مورد فضل شده بواسطه ارواح نیک با محافظت ستاره مراقب چینوت هدایت بآن پل میشوند و گناهکاران توسط دیوان بآنجا کشانده میشوند و اورمزد بر عرش و محکمه قضائیه مستقر و مستوی شده و امشاسپندان و ایزدان در اطرافش بوده حکم نفوس را تعیین میفرماید . اشخاص نیک از پل گذشته

بقیه پاورقی از صفحه ۲۴۵

مهر و سروش و باد و اشتاد با استقبال فروهر او شتابند زشن در اوستا رشنو بمعنی عادل و دادگر آمده یشت ۱۲ متعلق باواست . رشن با مهر نسبت مخصوص دارد و مکرر با هم ذکر شده رجوع کنید به یشت های پورداوود .  
ستا  
( کتاب اخلاق ایران باستان )

بقصر متعالی میرسند (۱) و امشاسپندان آنان را با مسرت خوش آمد میگویند ولی اشخاص بد از همانجا به دوزخ میروند که پر از ترس و تاریکی در شمال زیر زمین است و آنجا بواسطه دیوان معدب خواهند بود و مدت مجازاتشان را اورمزد تعیین مینماید و بعضی بواسطه دعاها و دخالت دوستانشان زود تر خلاص میشوند و بسیاری تا روز قیامت در آنجا خواهند ماند و اهرمن خودش سبب این کمال گردد و پس از آنکه قوت خود را در مدت سه هزار سال اخیر بمورد عمل گذاشت هفت ذو نوب بمضات سبعة سیاره خلق کند که در راه تخریب رفتار نمایند و تمام اشیاء را بخطر آفراد انسان را بگناه پرکنند ولی اورمزد آنها را تحت مراقبت ستارگان خود جای دهد که آنها را مانع شود و آنها

(۱) در اوستای کشتی افزودن است ای دادار اورمزد بسر صراط چینود پل بزرگ بخوبی و شادی و آسانی و شتاب مرا بگذران بآن بهترین مقدسان و روشن گروتمان که در آن همیشه آسانی و خرمی و شادمانی است مرا برسان . وزردشتیان چنین معتقدند که روح پس از مرگ سه شبانه روز مجاور بدن میماند صبح چهارم نسیمی معطر یاعفن بسته باعمال متوفی بوزد روح را ببرد اگر نیکوکار باشد دختری زیبا و اگر بد زنی زشت او را استقبال کند و او را پای محاکمه در چینوت رساند که سه قاضی بهر محاکمه حاضرند میترا سیرا اشا و اشنو برای نیکوکاران پل پهن میشود و برای گناهکاران باریک و منزل آخر برای نکوکاران جوار رحمت اهورا مزداست که بفراواش خود خواهد پیوست .

بهمین ضوال رفتار میکنند تا آنکه بامر قوه نامتناهی در قرب دوره اخیره نوزنبی از تخت قوه مراقبتش سقوط کرده زمین را آغشته و غرق نماید و حریق عام کند ولی اورمزد قبل از آن فرستاده خود سوشیانس را میفرستد و توبه بشر را فراهم میسازد آنگاه رستاخیر عام واقع شود و اورمزد در آنروز بر استخوانهای اموات گوشت تازه میرویاند و زنده شوند و اقرباء و دوستان باز یکدیگر را شناسند پس عدالت کاران و گناهکاران در دوصف جدا از هم قرار گیرند و اهرمن در همان حال که باراده مخربه اش موجب سقوط نوزنب بر زمین میشود حقیقتاً باراده ازلیه خدمت مینماید چه همان سقوط نوزنب سبب میشود که نهر آهن مذاب بر تمام وجه الارض جاری شده بعالم اهرمن سرازیر گردد و کل باید از آن نهر عبور کنند ولی برای ابرار چون شیر گرم ملایم احساس شود و آنان از آن گذشته ببارگاه عدالت وارد میشوند و گناهکاران در آن میسوزند تا بهاوییه دوزخ وارد شوند و در آنجا سه شبانه روز میسوزند و مطهر میشوند و باهورامزدا استغاثه میکنند و باین سبب باسمان راه یافته و وارد خواهند شد و پس از آن خود اهرمن هم و تمام اهل دوزخ باین آتش مطهر گشته تمام بدی از میان رفته ظلمات زائل گردد و زمین نوین بسیاری

زیبا و پاک و کامل باقی و ابدی شود .

و مانند مسطورات مذکوره از بند هس رموز افسانه مانند مسطور در ساتیر راجع به کیفیت آفرینش جهان و راجع بقوای یزدان و نیز اوضاع اولییه بشر از شیرین ترین رموز و اساطیر فلسفی روحانی محسوب میباشد ولی همین فلسفه بدیعه ماوراء الطبیعه و کیفیت پیدایش و غرض از خلقت و غایت امر و مال خیر جهان هستی و کلید سعادت ورود ببارگاه قدس اهورا مزدا به تهذیب نفس و جنگ با اهرمن و اهرمنی و احتراز و تحفظ از آن بتوسل اوستا و سعی در ازاله اهرمنی و شرور عالم متدرجاً شعب و مستزادهای بسیاری پیدا کرده صحنه مملکت را گوئی مطو از دیو و جن ساخت و از هر کرانه منظره مهیب دیوی قلوب را خائف و ضعیف کرده جامعه را به اوهای شدید افکنده کلمات حکمت اوستا صرف دعوات مؤثره بهر اخراج دیوان گردید (۱)

(۱) ثابت و مقر در دین مازدیسنی و زردشتیسم که کیشش اورمزدی است نه دیوپرستی ... همه فرشتگان مقدس و سروران اند ستایش میکنم که مرا از اهرمن و روند که بامن کینه دارد بآتش خود پاسبانی کنند و دین مرا حفظ کنند و مانند ایشان اشوئی را بپرورم ای اورمزد که کار نیکوکنم .... نیست شوند دیو درج نیست شوند تخم دیو نیست شوند دیوان کشتنی .. ای اهورامزدا نیست و نابود گردان نسل دیو و درج را .

و دیوان بسیار از قبیل دیو خشکسالی ، دیو زمستان سخت دیو مرگ و امثال آنها مورت بیم و توجه و توسل بدعاشد و صدها حیوانات آفریده اهرمن مانند : پلنگ ، افعی ، کژدم ، وزغ ، مورچه ، گربه و غیرها مورد اندیشه و دچار حملات گشتند و در مقابل آنها مخلوقات اهورامزدا محترم شدند چنانچه مسطور است که برای سگ از هر غذا مقدار سه لقمه برجا گذارند و مجازات قاتل سگ آبی هزار تازیانه گفته با اینکه مجازات قاتل انسان را بیش از نوزده تازیانه نوشتند .

و نیز راجع باوصاف و احوال بهشت و دوزخ و پلچینوت که از عقاید اصلیّه محسوب است شروح و تفصیل کثیره بسط یافت چنانچه نقل است که چینوت سه قدم برتر از این عالم و باریک و تیز مانند دم تیغ میباشد و در عین حال برای نیکان وسیع و سهل العبور میگردد و روان در شب چهارم وفات بآن پل میرسد و روان انسانی را بنوع مذکور قبل از خلقت بدن موجود میدانستند و میگفتند که حین پیدایش تن بآن تعلق میگیرد و پس از قطع علاقه بنوع استقلال مانده بمرکز خود راجع میگردد .

و راجع بآتیّه این ملت و کشور و آئین بلکه همه جهان چنانچه شمه ای نقل شد در کتاب <sup>تیسر</sup> مذکور نیز در نامه

منسوب بساسان اول و پنجم باین مضمون است : که چون ایرانیان بد کرده و میکنند و پادشاهان خود را کشته و میکشند و سخنان پیمبران را نشنیدند بکیفر اعمال خود دچار حمله و تاخت و تاز تازیان و حمله آن سپاه پوشان و سبز پوشان شوند ، و باوضاع ناگوار مسلمانان اشاراتی مینماید که میانشان تفرقه افتد و بعداً به قتال بایکدیگر برخیزند و بذلت افتند ولی بالاخره ایرانیان قوت یافته بر آنان چیره گردند و تخت و تاج کشور بدست گیرند و تازیان مانند موش از گربه و یا گربه از شیر بگریزند و خود را نهان سازند و این عین عبارت است : چون هزار سال تازی آئین را گذرد چنان شود آئین از جدائیها که اگر به آئین گرد نمایند ندانندش .

و در جای دیگر : هوشیدر به پیمبری انگیخته شود و هم پادشاهی از تخمه پادشاهان باستان برخیزد و کشور و پادشاهی و آئین یزدانی را در جهان برافرازد .

و نیز در بشارات زردشت است که : قبل از ظهور سوشیانس دو و خشور بتعاقب و فاصله بنام هشیدر و هشیدر <sup>ماه</sup> طلوع نمایند و آن بدین طریق شود که هزار سال پس از زردشت بعلت تسلط گروهی بد از بیگانگان کیش و اخلاق ایران خراب شده آسایش و خوشی رفته غارت و خونریزی شیوع یابد

وتاهزارسال بطول انجامد آنگاه هشیدر تولد یابد و  
 درسی سالگی آئین باستان را بقضه گیرد و بهرام<sup>وند</sup> هما  
 از دوره پادشاهان باستان ایران به نصرت مملکت قیام کند  
 و دین را برجایش آورد و بیادشاهی نشیند و پشوتین  
 نصرت او قیام کند آنگاه هوشیدر ماه قیام و تجدید نماید  
 پس سوشیانس (بمعنی منعم عظیم نجات دهنده) برخیزد  
 و از آن پس دوره آخرت و قیامت شود و جهان  
 تازه و تجدید گردد و شادمانی ابدی حاصل شده مرده‌ها  
 زنده گردند و روانهای گنهکاران را از دوزخ بیرون  
 آورده پاک و مطهر سازد و معدنها و کوهها بعلت  
 حرارت ذوب شوند و بر زمین مانند رودی عظیم جاری  
 گردد و همه باید از این معدن گداخته بگذرند که  
 برای خویان مانند شیر گرم است و همه مطهر و باقی و  
 دائم شوند و جهان در طهارت و صلح دائم آسوده ماند (۱).

(۱) سه پسران زرتشت در اوستا اول دیست داستر دوم  
 آروت نر سوم هورچمتر و این سه اسم در پازند و فارسی  
 ایسد و استر اروتدتر خورشید چهارآمده و دریند هشن فصل  
 ۳۲ از این سه پسر نام برده شد .... سوشیانت که در پهلوی  
 سوشیانس است بمعنی سودرسان و نجات دهنده و مگر آن در  
 اوستا ذکر شده .... و در روایات سه پسر زرتشت که بفاصله هزار  
 سال از همدیگر در جهان خواهند آمد سیوشانسرها نامیده شده  
 و ازینقرار است اسم آنها: اوخشیت ارت اوخشیت نمکه استوارت

## نبنده ای از سخنان زردشت و قوانین و آداب متداوله

چنانکه ذکر شد گویند در آئین اقدم ایران کشتن حیوان  
 بی آزر و خوردن گوشت آن روا نبود و شاید این در اصل  
 آئین آریان قبل از انشعاب و مهاجرت و پیدایش هند  
 آریان تأسس و تقرر داشت و در شاهنامه فردوسی هنگامی که  
 اسفندیار رستم زابلی را با آئین زردشتی میخواند و او خویش  
 را با آئین آذر هوشنگی میستاید اسفندیار بر اعمالش خرده  
 میگیرد که اگر فی الحقیقه آذری است چرا حیوان زنده بار  
 شکار کرده گوشتشانرا مزه شراب مینماید؛ ولی در آئین  
 زردشتی خوردن گوشت رواست و تأکید در احتراز از افراط  
 شد چنانچه مسطور است؛ آنکه حیوان زیاده کشد هر موی  
 بدنش در جهان بعد از مرگ بر او تیفی گردد و خصوصاً  
 کشتن گوساله و بزغاله و بچه خروس ببانگ نیامده و خروس  
 بوقت بانگ کننده و امثالها جائز نیست و چون کسی بمیرد  
 بازماندگانش تا سه روز گوشت نخورند و آزار حیوانات نهی  
 است و نباتات را بیهوده از جای نکنند و تباہ نساژند  
 و آئین قربانی و کشتن حیوانی اکیداً ممنوع است.

و از سخنان زردشت در مقام اظهار انضجار و نفرت از



قربانیهای کثیره معموله است: این گمراهان همه جا قربانی میکنند و حیوانات رامیکشند و از عمل خود نیسز خرسند هستند .

و زردشت تأکید در پروراندن حیوانات سود مند نمود و فلاح و زراعت تشویق و تأکید فرمود بنوعی که از نخستین اعمال و وظائف لازمه گردید و نیز تأکید در امر ازدواج است بنوعی که وظیفه مقدّس محسوب مییاشد و زهدانیت و تجرّد و انزوا ممنوع است و عقیده چنین شد که شخصی چون پسر نداشته باشد از پل چینود نتواند گذشت و اگر برایش پسر نشود باید پسری را بفرزندی برگزیند و آن پسر باید وی را پدر حقیقی خویش شناسد و اگر باین عمل ننگد دستور باید برایش پسری انتخاب کند و ازدواج فیما بین اقرباء و خویشان را بر ازدواج با بیگانگان مقدّم می شمارند و مراسم ازدواج با حضور طرفین و شهود و بواسطه دو مؤید که سه بار از طرفین و وکلایشان رضایت میپرسند و کلمات مقدّسه بهمان لغت قدیمه میخوانند و از طرفین پیمان میگیرند بعمل میآید و مشهور است که تکالیف از زنان عفو شد و بجای آن وظیفه دارند که روزی سه بار نزد شوهر آمده رضایش را بطلبند و از فرموده اش تجاوز نکنند و همین عبادت زنان محسوب میشود و اخلاق و اعمال ناستوده مفضلاً و موکداً

منع و تحذیر شد و افعال و خصال ممدوحه مشروحاً امرو تأکید گردید (۱). و مرد و زن باید در زندگانی خود مقدّس و منزّه باشند و اگر مرتکب زنا شوند هردو محکوم بقتل اند و زن زانیه بر شوهر احرام میشود و اگر شوهر بپذیرد در حکم آن است که خود مرتکب خلاف باشد . مجازات سارق ضرب و حبس و قطع گوش و اخذ جریمه مالی است و بتکرار عمل مضاعف شود تا بالاخره محکوم بقتل گردد .

راستی باید پیشه ساخت و از دروغ احتراز جست گرچه نفع و جاه دنیوی در آن باشد و از گناه ظاهراً و باطناً هردو باید احتراز نمود و از بد دیدن و بد اندیشیدن باید پاك و منزّه شد و اشوزردشت راجع باینکه فکر و دل باید پاك باشد مفصلاً و واضحاً بیان فرمود و اگر از کسی گناهی سرزند باید پشیمان شده توبه کند باید پدر و مادر

(۱) کز نفون مورخ یونانی چنین نوشت: ایرانیان قدیم فرزند ان خود را در خرد سالی میآموختند که بنفس خود تسلط پیدا کنند و معلمینشان نیز در تسلط بر نفس داشتن سر مشق خوبی از برای شاگردان بودند و فیثاغورث گفت که بر طبق تعلیمات زردشت ( مغ ) خداوند بار راستی یکسان است و از بر تو راستی میتوان بیارگاه قدس خداوندی رسید و در آریوش کبیر در کتیبه تخت جمشید دعا میکند این مملکت گرفتار لشکر دشمن و قحطی و دروغ مباد .

( پيك مزد سیان )

( ۲۵۶ )

و معلم را احترام نمود و اکرام کرد و گرنه در این جهان بفاقه و سختی افتد و در جهان دیگر بدوزخ شود. باید روح والدین را از خود راضی و مسرور داشت و کار امروز نباید بفردا افکند.

هور مزدا بزردهشت خطاب فرمود: کمال انسان ب علم و ادب است نه به اصل و حسب. و کار نیک را بفردا میفکن که اهرمن دیوی را گماشته آن عمل نیک را بتأخیر اندازد. و نیز آنچه برخود نمی پسندی بر دیگری روا مدار. و باکسان آن کن که چون با توکنند نرنجی.

و این عبارات ترجمه چند فقره از اوستاست که آنحضرت فرمود: منم آنکسی که با منش پاک بهر محافظت روان <sup>را</sup> دیند انگیزته شدم. چون از پاداش مزدا اهورا برای کردار نیک آگاهم تا مرا تاب و توان است خواهم تعلیم داد که کسان سوی راستی روند. ای راستی کی بتو خواهیم رسید؟ از مشاهده منش پاک مانند دانائی خوشنود خواهیم شد و از مشاهده بارگاه اهورای بزرگ و جلال مزدا امیدوارم که با زبان خوش این رهزنان را بسوی آن کسیکه بزرگتر از همه است هدایت کنم. ای زردهشت پاکی و راستی از همان آغاز دور انسانی بهترین چیزها بود. آئین مزدا همان پاکی و راستی است هرکس تواند وجدان خود را بواسطه اندیشه

( ۲۵۷ )

نیک و گفتار نیک و کردار نیک روشن و پاک سازد. پس از ولادت هرکس بزرگترین نعمتهای او طهارت نظافت و پاکدامنی است. ای اهورا مزدا بواسطه اندیشه و بواسطه بهترین دوستی و بواسطه اعمال و گفتار نیک در سرانجام تو توانیم رسید. ای اهورا مزدا تحیات خود را نثار تو میکنم شکر خود را بمحضرت تو تقدیم مینمایم بوسیله گل افکار نیک و گل اقوال حسنه و گل اعمال طیبه بسوی تو میآئیم. ای مزدا کشور نیک مثل قسمت پارسائی راستی بکسی داده میشود که نیکوترین اعمال بجای آرد. اینک خواستاریم که چنیین قسمتی داشته باشیم. ای مزدا پایه آئین درست بر راستی نهاده شد و از اینرو سود بخش است و پایه عقیدت نادرست بر کژی استقرار گردید و از این است که زبان آور میباشند و برای همین است که میخواستیم کسان بمنش پاک پیوند ندهند و پیوستگی خود را از دروغ پرستان ببرند. ای مزدا کی اغنیا و شرفا براهت پی خواهند برد؟ و کی این مستی آور کشنده را خواهی برانداخت؟ همان چیزی که زمامداران زشت کردار و شهپریان بد رفتار ابعاد ممالک را گرفتار میکند. کیانند آنانکه برابر دروغ پرستان صلح را برقرار سازند؟ کیانند کسانی که معرفت نزدشان بمنش پاک پیدا شود؟ ای اهورا تو آگاهی مرا آگاه ساز

آیا قبل از رسیدن یوم‌الجزاء ترانه‌ی راستی بر دروغ غلبه نماید؟ همان غلبه‌ای که برای جهان يك عهد تقوی باشد. ای یزدان پاك بسبب قربیت تو و بوسیله‌ی راستی کامل و بواسطه‌ی تسلط کامل بر نفس و بدستیاری تقوای تام خود را بتو نزدیک میکنم. آیا میشود ما از جمله کسانی گردیم که جهان را بسوی کمالیت و ترقی میرسانند؟ ما خود را فدا اهورا مزدا میسازیم که او بهترین روشنی است ما او را از خود میدانیم ما او را از خود میپنداریم. بواسطه‌ی راستی و پرهیزکاری و بوسیله‌ی دانش و قناعت و بسبب عدالت و سخاوت و بواسطه‌ی جدیت و توکل میتوان باسماں غفران و بقاء الهی نائل شد. اهورا مزدا در آغاز جهان قرار گذاشته که باندازه‌ی اندیشه و گفتار و کردار پاداش حاصل شود هم در دنیا و هم در عقبی به بدان بدی و به نیکان نیکی رسد. ای نیک مردان بگوش خود بشنوید بمنش پاکیزه به بینید من بعد هر مرد و هر زن از بهر خود راه گزیند.

و در (۲۹-۱۰) ای اهورا مزدا بروان آفرینش تاب و توانائی بخش و از درستی و راستی و پاك منشی اقتداری برانگیز که از نیروی آن صلح و آسایش برقرار گردد.

و در (۳-۲) بسخنان نیک گوش فراد دهید و با اندیشه‌ی روشن بآن بنگرید و میان درست و نادرست خود را تمیز دهید.

و درهای سوم اهنود خطاب بآن حضرت است: من اظهار میدارم اکنون گوش بدهید الحال که شما از دور و نزدیک بمن نگاه دارید بشنوید اکنون همه چیز آشکار است راستی راستی پرستنده مزده باشید تا بدکار بدگفتار روی برگردانیده باز گوش و زبان شمارا فاسد نسازد اهورا مزدا با قدرت و حکمت کامله خود بتوسط منش سودمند سبب اندیشه و کردار و گفتار بهترین از یاکي بما راستی و سیرگی بدهد.

در اهنود گاه سوره هفتم تصریح میفرماید که: راه راست آئینی که خداوند بیمانند بوی و دیگر سیوشانسانها یعنی سودرسانندگان و بزرگان دین عطا نموده است یگانه طریقی است که سبب نجات و موجب مکافات اخروی میگردد.

و در سپینتمه گاه سوره دوم بجد تمام میخواهد که راستی و دانش و آرامش و صلاح و مسالمت و نیک اندیشی در جهان گسترده شود تا سیوشانسان بدون ممانعت و تعرض به نیات و اقوال و اعمال حسنه اهورا مزدا را خوشنود کرده طبق قانون الهی مقاوم و مدافع دیوان خشم و ستم گردند.

و در اشتود گاه سوره اول است: شخص مقدس که برای دو جهان راه نیکی را بدیگران بنماید مانند خود اهورا مزدا

که مادر بزرگ و پاداش دهنده به نیکان و بدان میباشد .  
 و در سپنتمه گاه سوره دوم است : عاقبت الامر حق بر  
 باطل و راستی بر کاستی چیره میگردد .

و در پشت فقره ۲ : ای سپنتمان پیمان شکن ویران  
 کننده کلیه مملکت است مثل کسی است که صدگونه جرم  
 مرتکب شده و قاتل مرد پاک و نیکی باشد . ای سپنتمان  
 تو نباید که پیمان شکنی نه با پیرو آئین راستین و نه با  
 پیرو مذهب دروغین چه معاهده با هر دو طرف درست  
 است خواه دیندار و خواه ملحد .

و جوهر قسمت اخلاقی زردشت هوومت هوخت  
هوورشت یعنی پاکی اندیشه پاکی گفتار و پاکی کردار  
 که هو بمعنی خوب مت اندیشه خت گفتار رشت کردار  
 است هومتگاه هوختگاه هورشتگاه سه طبقه بهشت آنها  
 است . روان نیکوکار پس از طی این سه مرحله بجائی میرسد  
 که سراسر نور و فروغ و روشنائی است که ایران نام دارد و در  
 مقابل آنها سه مرحله دوزخ است و عبارت اند از دشمت  
دزوخت دژورشت و جزء اول آنها یعنی دژیا دش بمعنی  
 بد روز دوم بمعنی اندیشه و گفتار و کردار است و سه مهلکه  
 عبارتند از دشمتگاه دزوختگاه دژورشتگاه یعنی جایگاه  
 بد اندیشان و بد گفتاران و بد کرداران . در اوستا میفرماید

روان گناهکار هنگام گذشتن از چنود (پل صراد) در مرحله  
 اول بجای پاندیشان و در مرحله دوم بجایگاه بد گفتاران  
 و در مرحله سوم بجایگاه بد کرداران فرارسد پس از طی این  
 مهالك بمحل تیره و تاری میرسد که انفره تمنکه یعنی  
 خانمان دروغ و تاریکی نام دارد و این دوزخ زشت و تـ  
 است .

و جوهر اعتقادی و عبادیش توجه و توسل منحصر توحیدی  
 با هوورامزدا مانند روح در کالبد سخنان و ادعیه و احوالش  
 جاری و ساری میباشد و شاید ادعیه و اوستاهای خطاب  
 با ماشپندان و ایزدان و حتی مظاهر طبیعی جمال و  
 جلال از بعد حادث شد و خطاب بآنها هم بخطاب  
 با هوورامزدا در آن مظاهر است (۱) و لذا این آئین را آئین

(۱) در فرامون یشت است : اشوعی بهترین نعمت و سعادت تمدنی  
 است راستی و برهیزکاری بهترین طاعتها نزد یزدان هیچ  
 چیزی بهتر از داد و دهش نیست درخورشید نیایش است  
 نیک منش و نیک گوشتن و نیک کنش را برگزیده ارجمند دارم .  
 در ضمن اوستای کشتی افزودن است آبه نیکومنشی و نیکوکنشی  
 و نیکوگفتاری اعتراف دارم و بآئین ما زدیسنی که زائل کننده  
 جنگ و دورکننده سلاح است مقرر .

زردشتیان در ادعیه خود میخوانند : سراسر پندار و گفتار  
 و کردار نیک را که در سراسر هفت کشور زمین بجا آورده شده و  
 میشود میستائیم . در اورمزد یشت است رتشت و همن

هورمزدا و مازیسنی و نیز آئین راستی و پاکی ظاهر و باطن  
 امشاسفند که عقل اول است پیدایش من است اردیبهشت  
 امشاسفند که موگل بهشت و راستی است شهریور امشاسفند  
 که موگل بدیوخستان است اسفند ارهه امشاسفند که موگل  
 بزمین است خرداد و امرداد امشاسفند که در عقل مزد میرند  
 هرشش امشاسفند که فرشته مقربان درگاهند پیدایش خود  
 اورمزد است و در خورشید نیایش است نماز بداد اراورمزای  
 امشاسپندان با منشن و گوشن و کنشن و بادل و تن و جان  
 خود شما پرستش و نیایش میکنم.... نماز بهمراهیزد... نماز  
 بآن هر دو چشمه اورمزد (خورشید و ماه).... نماز بقره و هر  
 و هراشوزرتشت سپنتمان نماز بهمه پیدایش اشو که هستند  
 و میشوند و خواهند شد.  
 در ابان بیشت است باب بی آلایش مقدس و همه گیاهها  
 آفریده را خوشنود میسازم در یسنا ست همه چیزهای  
 نیک و زیبارا میستائیم در سه کلمه افناسی و اصول مذهب  
 زرتشت هومت هوهخت هورشت ( پندار نیک گفتار نیک  
 کردار نیک ) محتوی است درجات بهشت را سه طبقه قرار  
 داد. در مینو خرد باب ۵۷ فقره ۱۳ است هومتگاه هوهختگاه  
 هورشتگاه ( جایگاه اندیشه و گفتار و کردار نیک ) و نیز برای  
 دوزخ سه طبقه قائل شدند دژمت دژ هوهخت دژدرشت  
 ( جایگاه اندیشه و گفتار و کردار زشت ) در آرزو راست میستائیم  
 آب.... خالص را که پسر روان و تند رستی دهنده و دورکننده  
 بدی و نجاست و روان بخواهدش اورمزد است.  
 در وصیت نامه خسرو قباد است : امروز همان بدن را  
 ( راجع بدن خود بعد از حد و ثمرگ ) بنگرید که کس از ترس پلید  
 شدن بآن نزدیک نمیشود و هر کس بآن دست نهد تا خود را غسل  
 نداد و طاهر نسازد نمیتواند بنماز یزدان بایستد و نباید بانیکان  
 پاکان آمیزش کند.

توان خواند و از اینرو مرده چون پلید است باید با آتش و آب  
 و خاک تماس نکند و نهی است که مرده را زیر خاک کنند و اگر  
 کسی از چنین امری خبر یافت باید به اسرع وقت مرده را از  
 زمین بیرون کشد و آنچه از بدن جدا شود پلید و متعلق  
 باجنه است و مرده و خون و پلیدی بجائی برند کوه  
 کشتگاه نباشد و برزگر باید کمال احتیاط نماید که در موقع  
 آب بکشت انداختن مرده جان داری در آب نباشد و در شب  
 خصوصاً سوی شرق باید آب نریخت و اگر ناچار گردد دعای  
 مخصوص بخواند و در شب از چاه آب نکشند و نیز در شب  
 آب کمتر نوشند و چون ناپاراشوند و در شب از چاه آب  
 کشند باید احتیاط نمایند و آب بسیار نریزند. و چون  
 وضع حمل زن شود باید تا چهل روز در گوشه ای تنها و دور  
 از همه زندگی نماید و در ظروف چوبی و سفالی غذا نخورد  
 و آستانه در پا نگذارد و در ایام عادت در آب نرود و پسر  
 آسمان و آفتاب و ستارگان و آتش و آب روان و مقدس سینه  
 چشمش نیفتد و بامردی سخن نگوید و با زنان مثل خود در  
 يك محل خوابد و دست بنان نرساند و ظروف را لبالب  
 نسازد و از ظرف غیر سفالی آب نوشد و بردست آستین پیچید  
 و هر سر و گوش دستمال انداخته غذا خورد. و در معراجنامه  
 زردشت چنین مسطور است که : زنی را در دوزخ دید موکلین

عذاب اجبار بخوردن چرك ميکنند سروش گفت: آن زن در اوقات عادت به آب يا آتش نزديك شده بود و زنی که بچه سقط کند بايد تا دو هفته تنها در گوشه ای زیسته پرهیز کند و خوراکش شیر و میوه تازه يا خشکیده باشد و باید زن در چنان حالت از غیر بهدین پرهیز کند و هم غذا نشود و بچه تازه زائیده با آب و ونیرنگ شسته میشود و قبل از آن نجس است و طهارت با آب و خاک و بول گاو و خصوصاً با آب زور است که بانماز و تکالیف مخصوصه درست میکنند . و طهارت سی شو که با تکالیف و دعای مخصوص ابدان خود را سی بار میشوند و اگر غیر بهدین ظرف و کاسه برنجی را بکار برد سه بار بايد شسته شود و اگر سفالین باشد هرگز پاک نگردد .

و زردشت در معراج مردی را دید در برف و یخ فرورفته و موگلین غلاظ ، پلیدیها باو میخوراند سروش گفت که زدنیا با مخالفین بيك حمام بوده در آن نجس شستشو کرد . و مردی را دید که با شانه آهنین گوشت و اندامش را می تراشند سروش شرح داد که آن مرد مهر مخالفین در دل داشت ، و این معلوم است که نظایر این بعلة افراط احتیاط در نظافت و صحت و اجتناب از عقاید مجاورین بود و کم کم زیاد شده موجب عسرت و مشقت گردید .

و کیفیت تجهیز اموات بین زردشتیان در بعضی باین طریق با تجلیل و پاکی صورت میگیرد که جسد را شسته لباسی سفید پوشانده در قسمت جلو حجره برسنگی گذارند و دو مؤید باهم ایستاده هفت سوره از اوستا را بهمان لغت اوستا میخوانند چه مسطور است اگر بر مرده اوستا بخوانند از پل باسانی بگذرد و گریستن روانیست و گرنه آن اشکها جمع شده مرده را مانع عبور از پل چینود شود و زنان در آن حجره با مرده میمانند و مردان در خارج بحجره دیگر و در اوقات دعا سگی سفید که معمولاً و عادتاً در آشکره نگهداشته شده نزدیک بیت آورده و امیدارند که نگاه بآن کند و دو مرد يا چهار مرد جسد را در تابوت آهنین مرده کشی خوابانند و سنگ را مستقراً دویار میآورند و پنج نفر جلو میروند که راه را باز کنند تا حتی سایه غیر زردشتی بر تابوت نیفتد و مؤیدان مؤدباً دو بدو راه میروند و معمولاً هر دو نفر دو طرف دستمالی را گرفته تا بدخمه رسند و در آنجا دعائی از اوستا بخوانند . و دخمه صحنه و ساحت مستسع و محل مرتفعی است که دور آنرا دیوار احاطه کرده در وسط آن چاهی است که انباشته بذغال سنگ میباشد و صحن مفروش با سنگ و منقسم بسه دائره است که در هر دائره مواضع متعدده برای گذاشتن مرده میباشد و فیما بین هر دو موضع

دیواری کوتاه و جدولی دارد که خون و چرك مرده از آن گذر  
داخل چاه میشود و آن سه دایره برای اطفال و نكسور  
اناث میباشد و همینکه مرده را عمل موتی از دریچه دُخمه  
درجایش گذارند لاخورهائی که بر دیوار منتظر و مترصد  
نشسته اند ریخته از لحوم و اعضای مرده کنده تغذی نموده  
چیزی جز استخوان برجا نگذارند آنگاه استخوان ها را  
عمله موتی در چاه وسط ریزند و این از آن بود که روان را  
باقی و جاوید و پاک و بدن را زائل و پلید میدانستند و عنا  
پاک و محترم را بآن نمیآلودند .

وگویند که در آئین اقدم مهابادی آذر هوشنگی مرده را  
در خمه مینهادند و در مفاک کوه نهان میکردند .

و زردشتیان برای مردگان از اقرباء مدت چهار روز او  
و دعا گذارند و روز چهارم گوسفند قربانی کنند و در روز  
دهم باز اوستا گذارند و روز سیام و سی و یکم و روز سال  
ویکروز پس از سال را نیز و در هر خانه صغه مخصوص برای  
اموات است که علماء دین تاریخ متوقی را نگه داشته همه  
ساله در آنجا میوه و غیره برای اموات چیده حاضرین از  
تبریک کرده های علماء میخورند تا از آفات مصون مانند .

و نیز در هر ماهی روزهای اول و هشتم و پانزدهم و  
بیست و دوم و بیست و نهم یعنی روزهای اول هفته مخصوص

اهورا مزدا ست و اطعمه مخصوص و شراب و اوستا خوانی  
توسط دستوران و مؤیدان برای انتظار و نجات مردگان پیوسته  
بعمل میآورند که بنام گاهنبار معروف میباشد و با اجتماع  
نیایش و بخشش میشود و گه نبار جشن سالی شش بار میباشد .  
و نیز دوازده روز از ماهها که نامهایشان با نام ماه  
یکی است و نیز دوازده روز آخر سال جشن فره وهران  
و روانان پاک نیکان است .

و نیز روز ششم ماه اول را یوم ولادت زردشت و روز یازدهم  
آنها یوم شهادت آن حضرت نگه میدارند .

و نیز طریق عبادت و معبد فیما بین زردشتیان چنین  
است که روشنائی را مقدس و قبله می شمارند و خصوصاً آتش را  
غایت تقدیس کرده زاده اهورامزدا میخوانند . و در کلمات  
حضرت زردشت همین مقام و جلال و لقب نسبت بعلم و  
عمل نیز ذکر شد چنانکه گوید : یزدان دادگر را بواسطه  
پاکی رسا توان شناخت زیرا که او پدر منش نیک است و دانش  
رسای نیکوکار را بجای و منزلت دختر خویش دوست دارد .

و زردشتیان در آتش نیایش مضمون این جمل را خوانند :  
ای آتش که عزیز اورمزد هستی ..... ای آتش نور یزدان سوزان  
باشی در این مکان و روشن باشی اندر این خانه تا دیر زمان  
الی آخر . و فردوسی در این باب در حقیقتان چنین سرود :

نگوئی که آتش پرستان بدنند

پرستندهٔ پاك يزدان بدنند

و در معبد یعنی در آتشکده آتشی که بغایت تقدیس شده و بنام بهرام میخوانند در داخل عمارت و بقسمت بسیار مقدّس که از آن عمارت به يك دیواری جداست و لکن درش همیشه باز میاشد، در مجمره نقره یا طلا و غیره جاوید نگهداشته چوپهای معطر سوزانند و مؤیدان و هیریدان چون مقابل آتش ادای مراسم نمایند دهن بند بندند تا از نفس چیزی خارج نشده آتش مقدّس آلوده نگردد. و آتشکده دارای آداب و رسوم و شامل ادوات و ظروفی مخصوص است که بهر آتشکده و تیریک اشیاء بآن میاشد و زردشتیان در هر وقت روز حاضر شده نخست مؤیدان نماز و دعای آنرا میخوانند آنگاه دیگران داخل عمارت شده مواجه با آتش بلفت محلی خود آنچه خواهند اضافه کنند و درهند ها او مئا را که عصاره گیاهی تلخ و تیز با سکر است و با شیر آمیخته پرورش دهند در فنجانی مؤید بدست راست گرفته جلوی آتش مقدّس بلند کرده اندکی میاشامد و باقی را بچاهی میریزد. و در ایران در دوره شاهان زردشتی آتشکده های بسیار و معظّم بود و آتشکده های فارس و آذربایجان و خراسان غایت شهرت داشتند و پس از تسلط

مسلمانان و بنای مساجد همه آنها از میان رفت و فقط درهند آتشکده بزرگ دارند و در ایران بخانه های مخصوصی ادای مراسم نمایند و هدایا از چوپهای معطر هند برای آتش میآورند و اگر چنانچه آتش مقدّس خاموش شود نبی عظیم و خامتی جسیم دارد و شاید بعضی ایمان دارند که از آتش آورده زردشت از جهان مینوروز باقی است و احترامات زردشتیان برای آتش بنوع گلی چنین است که هرگاه آتش را از جایش بر میدارند آهسته بلند کرده زهاب و ایاب میدهند تا محل کم کم سرد شود و نیز بر روی آتش چیزی نباید نهاد که از روزنه هایش آفتاب بر آتش بتابد و یکی که فی المثل بر آتش نهند باید لبریز نباشد مباد آب جوش آمده بر آتش ریزد و گرنه خطائی بزرگ شود و امر است بمعطر و پاکیزه نگهداشتن آتش و نهی است از ریختن ناخن و مو و اشیاء پلید در آن که راحه بد برانگیزد.

و در معراجنامهٔ زردشت مسطور است: زنی را دید که موگین عذاب در برف افکنده میزند و سرش برایش بیان کرد که آن زن در ایام حیات دنیوی چرك و موی و ناخن در آتش انداخت. و در کوه نقش رستم صورت داریوش کبیر باقی است که مواجه آتش ایستاده نماز بجای میآورد و در نقوش و نقور دورهٔ ساسانیان علامت مجمر آتش است و زردشتیان آب



و خاک و هوارا نیز محترم و پاک نگه میداشتند و قوای مدبره آنها را میستودند و زردشتیان هند برای دریا نثار میریزند که غالباً از گلها و جوز هندی است .

و از عبادات زردشتیان نماز پنجگانه شبانه روزی است و قبل از نماز وضو میگیرند که دستها و پاها را تا مچ و نیز رو را تا بیخ گوش و زیر زنج سه بار میشویند و در نماز توجه با آفتاب و روشنائی دارند و نخست و در عرض روز سه نماز از طلوع تا غروب با توجه با آفتاب (۱) باین طریق که در نماز بامداد روی بمشرق و در نماز ظهر روی بجنوب و نماز عصر روی بمغرب بجای آورند و دو دیگر در شب و سحر بنور شمع و چراغ و غیرهما توجه کنند و ماهی دو نماز و توجه بمساحت کنند و در نماز و دعا ستایش بنوع کلی نخست اهورامزدارا ستوده آنگاه اشاسپندان و ایزدان و آفتاب و ماه و آب و آتش و غیرها راستایند و در آن آئین سنّ تکلیف بعبادت برای پسر و دختر هر دو سال پانزده مییاشد و علامت دخول در آئین و ورود بجامعه پوشیدن و کمربستن سدره و کشتی است که از سن پنج و هفت نیز تا پانزده بعمل میآورند و مؤید با آداب و مراسم مخصوص دعا و شهادت خوانده طفل نیز با او میخواند و سدره میپوشد و کشتی بکمر میبندد و سدره زیر پیراهنی سفید مخصوصی از پشم گوسفند و کشتی زتار (۱) سه نماز زردشتیان بنام : یتا اهو وئیر یو اشموهو ویتنگیپه هاتا

از پشم گوسفند دارای هفتاد و دو نخ است که سه دور بر کمر پیچیده دو گره در پیش و دو گره در پشت میبندند و سدره و کشتی را باید در تمامت عمر نگه دارند و در شبانه روز چند بار نو کنند یعنی با آبی باز کرده تلاوت نیرنگ آن یعنی گواهی بر زردشت و یگانگیش را خوانده و بکمر روی سدره میبندند و در تلاوت نیرنگ کشتی ، اول وضو میگیرند و این نیرنگ از کودکی حفظ دارند و اگر این آداب و مراسم پوشیدن و بستن سدره و کشتی بعمل نیاید آنکس ناپاک باشد و هر چه را دست رساند ناپاک گردد . و زردشتیان قرائت اوستا و ستایشهای مخصوص بنام اهورامزدا و اشاسپندان و قوای عالیه دیگر بسیار دارند که در مواقعی مخصوص با آن معین قرائت کنند و یادستوران و مؤیدان خوانند .

و در این آئین روزه و آنچه از نوع ریاضات و تزهد و گوشه گیری باشد یافت نمیشود و چنانچه در ضمن مذکور شد مقام علماء دینی بس رفیع و ارجمند بود چنانکه مقرر است همینکه کودک بسنّ بلوغ یعنی شانزده رسد باید با مشورت و دستور دستوری بامور خود پردازد و تشخیص صحیح و سقیم امور از او خواهد . و معنی کلی دستور گفتند در لغت پهلوی دانشمند الهی است و آنچه را دستور یا مؤید یا هیربد گوید گرچه مخالف میل و عقیدت سامع باشد باید

فرمانبردار گردد زیرا هیچ عطی بی رضای دستور مقبول بارگاه ایزد نیست حتی آنکه گفتند دستور میتواند يك ثلث گناه عاصی را مفسور دارد و هرکس باید عشر عائدات خود را بدستور دهد و این منصب دینی ارشی است و چون دستوری درگذرد در روز سوم وفاتش منصب وی را به پسرش و یا نزدیکترین اقاربتش واگذار نمایند و در درجه پائین تر از دستوری هیرسد و از آن پائین تر مؤید است و باقلیلی از تحصیلات دینیّه توان مؤید شد و چون از آن بالا رود هیرسد گردد و لباسها و گوشتها و برنج و میوه های اوستا خوانده شده و پیراهوم یعنی آب حیات گرفته شده با نماز و رسوم مخصوص از گیاه مذکور مسمی به رسوم که در آن قوت حیات معتقدند مخصوص علماء دینی است .

و اکنون زردشتیان فقط دو قسمت اند یکی زردشتیان ایران که بنام قدیمیان و دیگر زردشتیان هند که بنام شهنشاهیان خوانده میشوند و فیما بینشان در برخی آداب و رسوم دینیّه تفاوتی است و از آنجمله اختلاف در مبداء سال میباشد که قدیمیان مبداء سال را يك ماه مقدم بر مبداء سال شهنشاهیان میگیرند و علت این شده که چون مبداء تاریخی ایرانیان در ایام باستان بواسطه نفوذ یونانی و عربی از میان رفت و بالاخره مبداء را از ایام آخرین پادشاه ساسانی یعنی

یزدجرد سوم که در حملات سپاه اسلام مهزوم و هم مقتول گشت بدست گرفتند که فیما بینشان متداول میباشد و اول سال نوروز جمشیدی و سال شمسی کامل و ماهها سی روز بود و پنج روز بعد از ماه آخر سال میافزودند و کسر پنج ساعت و ۴۸ دقیقه و ۹ ثانیه زائد را در هر چهار یا پنج سال روزی حساب کرده به پنج روز زائد ملحق نموده آن سال را ۳۶۶ روز میگرفتند و نامهای ماهها از فروردین تا اسفند از نامهای امشاسفندان و دیگر فرشتگان مذکور است و هر روز از ایام ماه و پنج روز زائد را نیز اسامی مخصوص بنامهای قوای مذکور بود ولی برای آنکه در اثر انقلابات نامبرده کبیسه نتوانستند محفوظ دارند متدرجاً مبداء سال از مقامش تغییر کرد چندانکه حال در اواخر زمستان میباشد و قدیمیان بدانگونه نگه میدارند ولی شهنشاهیان ماهی بعد از آن که اول بهار است اعتبار میکنند و ما بینشان اختلافی دیگر که موجب افتراق باشد وجود ندارد .

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*

## مانویه ، مزدکیه

در این آئین نیز در طول مدت تشعشعش اختلافات و انشعابات اعتقادی و فلسفی چندی وجود یافت که در متون تواریخ حتی در کتاب دبستان المذاهب شرح و تفصیل است و در ضمن اشاره ای شد ولی بعد از غلبه اسلام بعثت تحول و انحلال اکثر آنها در آن دین از میان رفتند و احتیاج وفائده در شرح و بسط آنها نیست و در آن میان فرقه مانویه (۱) اسماً در صفحات تواریخ باقی ماند و شاید رشحات آن افکار کم یابیش بر اوراق عقاید نشسته باشد .

مؤسس شهیرش مانی پورفاتیك در سال ۲۱۵ میلادی تولد یافت مولدش را در محیط ایرانیان بابل و از خانواده ادگان گفتند ، و نوشتند که در سن ۲۵ سالگی اظهار رویت فرشته و بعثت نمود و در عصر شاپور اول که مؤید عقیده وی گردید و کثیری

(۱) مانیوش یا مینوش بمعنی پندار و روح است و در افسانه‌ها این عقیده بود که زروان پدر و خدای نور و ظلمت است و شایان زروان پدر نون خدای بابلیها باشد که عبارت از همان سرنوشتی است که حسب عقیده برخدایان نیز مانند مخلوقان مسلط میباشد و نیز در افسانه‌ها ذکر است اهریمن عبارت از بدی است که بزهدن زروان آمده و خدای تاریکی از آن موجود گردید .

(۲۷۵)

باین فلسفه درآمدند» یعنی شاپورین اردشیر بابک ساسانی ظهور کرد و کتاب شاهپورگان بیاورد که اساس فلسفه این نام نور و ظلمت بر قیاس اساس یزدان و اهرمن از آن معروف میباشد و دوازده حواری و تشکیلاتی نظیر مسیحیت بیاراست و بعد از فوت شاپور بهند و چین و تبت رفت و سعی کرد که بتواند در ایران بسط نفوذ کند ولی بزودی با مخالفت‌های شدید شاه جدید روبرو شد و حبس گردید زنده او را پوست کردند و مانویان قرن‌ها در ایران و ترکستان بتعلیم و ارشاد شهرت داشتند و آئین او در آسیای متوسط و افریقای شمالی و بعداً تا اروپا منتشر گردید و با مسیحیت نیز مقاومت اصطکاک کرد و در ایران در دوره اسلام تا دیرزمانی نفوذ داشت و مبنای آن عقیدت بر این بود که همه نیکی‌ها از نور و همه بدیها از ظلمت صادر شد و آدمی باید با مجاهدت و ریاضت ظلمت را از خود ازاله نماید و اگر بر آن موفق نشود بعد از مرگ بوسیله عذاب پاك گردد و نور خالص شده بمرکز خود رسد . و این آئین با بساطت فلسفه و تشکیلاتش چنان نفوذی شدیدی حاصل نمود ولی شایسته مقدران لایق اوراق و یادگار و آثاری از مانوی بجا نماند و نه کتاب ارزنگ با نقش‌ها و صور بی نظیر مشهورش باقی است و حقیقتی

مقابر (۱) و آثار او و جانشین و پیروانش که شاه بهرام یعنی

(۱) مانی از اکباتان و پسر فغان نام بود و بعضی مسقط الرأس را بابل و پدرش را از صائبین گفتند و دره ۲۱ میلادی متولد و در مدائن بسن بلوغ رسید و در روز تاجگذاری شاپور اول بسال ۲۴۲ میلادی بدر بارشاه آمده در محضر عمومی خود را پیمبر خواند و مورد التفات شاه نیز قرار گرفت سفری بترکستان و چین و هند نمود اجتماعی بدست آورد و در ۲۷۰ بایران برگشت و در دربارشاهی گروهی را پیرو ساخت موبدان شوریده وی را بجای وطن مجبور کردند بالاخره در سال ۳۰۰ میلادی بهرام اول وی را بقتل رساند . منقول است که اول مصلوب کردند آنگاه پوستش را کردند و پیر از گاه نموده به دروازه شهر جندی شاپور آویختند پیروانش نیز غایت جفا دیدند .

واحکام عشره مانی را چنین نقل نمودند : نهی از بت پرستی نهی از دروغگوئی نهی از لثامت طبع نهی از قتل نهی از زنا نهی از سرقت نهی از عقیده باطل نهی از جادوگری نهی از شک و بیکاری . و شروع کار مانویان نخست در بابل آنگاه در سمرقند شد کتابش را شاپورگان و ارتنگ یا ارتنگ نام گفتند و بعد از او دوازده معلمین بودند که یکی سیس نام جانشین گشت عقیده اش در مشرق در ایران و ترکستان و در مغرب در امپراطوری روم توسعه یافت و آنکه در خلافت عباسیان هزاران پیروانش بعینوان زندیق کشته گشتند و مسیحیان نیز بر اعتقاد ایشان رد نوشتند تا سالیان ۱۲۰۰ میلادی کم و بیش بودند و در ترکستان تا ایام استیلاء مغول دیده میشدند و از آن پس ناپدید گشتند و بیشتر کتب مانی مفقود گردید و فقط بواسطه نوشتهجات دیگران اینمقدار اطلاعات در دست است .

بهرام بن هرمز در سال ۲۷۲ میلاد مسیح همه را با مانی قتل عام کرد و پوست او را بگناه انباشته در جندی شاپور بیاویخت معلوم نیست (۱) و مسیحیین مانی یا بقولشان مانس یا مانیکیوس یا مانیس را مسیحی فیلسوف زردشتی و بدعتگذاری در آئین مسیح نوشتند و عقیده اش را شرح دادند و پیروانش را مینیکیین خواندند و شاید در ضمن آئین مسیح شرح در آن باب آوریم .

(۱) یکی از مهمترین اسناد تاریخی و کتب مربوطه بآئین مانی کتاب معروف بنام اعترافات و سرگذشتی است که اغسطین رومی بانی علم الهی مسیحی و از ارکان مهمه کلیسای عیسوی در شرح و تفصیل زندگانی روحی خود نگاشت چه او در ایام شباب مانوی بود و در عصری که دین مانسی در کارتاژ و بلاد مغرب با دین مسیحی متداول دست بگریبان بود و هر یک برای تسلط بر دنیای تمدن آن روز تلاش میکردند اغسطین از دین مانسی برگشت و برای یاری مسیحیت کتاب مذکور و نیز کتاب مهم دیگر خود را موسوم به رت بر مانویان تألیف نمود و ناچار آراء و معتقدات مانوییه را بیان نمود و گفتند که نام و عنوان اعترافات که اغسطین بکتاب سرگذشت خود داد باین نظر و اشاره است که رسم اعتراف مسیحیان بگناهان خود نزد کشیش و دریافت آموزش از او از دین مانی یا از دین مهرپرستی اقتباس گردید .

دیگر مزدگیه (۱) که هنوز گروهی از آن ستایش کنند و اثری از او موجود نیست و چنین نوشتند که مؤسسش مزدک خرم دین پور بامداد از اهل نیشابور و اساساً از پیروان مانی بود و آب و آتش و خاک را اصول دین و خلقت را از دواصل خوبی و بدی و نور و ظلمت گرفته که باهم در مناظره انبیا و پیروان خود پیروز گردد و شرور را محصول علاقه بزنان و

(۱) در سالهای پادشاهی قباد ۴۸۷-۵۳۱ میلادی مزدک برخاست و شمه ای از قوانینش را چنین گفتند که اختصاص در اراضی نباشد و املاک باکمال مساوات فیما بین مردم تقسیم شود و اختصاص در ازدواج هم نباشد و هیچ مردی حق ندارد زنی را اختصاص بخود دهد و کاملاً در میل خود آزادند و کشتن حیوانات و خوردن گوشتشان ممنوع است و قباد پذیرفت ولی مردم شورش کرده او را معزول ساخته برادرش جاماسب را بر جای نصب نمودند و او سه سال پادشاهی نمود و در سال ۵۰۱ میلادی قباد از تبعیت قوانین مزدکی منصرف گشت و باز پادشاهی نشست و چند سال امور مزدک و اتباعش بحال آرامش و رواج بگذشت تا در سال ۵۲۳ پیروان مزدک خواستند قباد را از شاهی بردارند و یکی از پسرانش را که مزدکی بود بر جای بنشانند لذا قباد پی اعدا مشان کمربست و تمهیدی نمود و مزدک را با پیروانش بضعیافتی بزرگ مجتمع کرد و سپاهیان را دستور داد ناگهان ریخته همه را کشتند و در سال ۵۳۱ میلادی قباد درگذشت و پسرش خسرو انوشیروان بشاهی نشست و در همان روزهای اول تمامت پیروان مزدک را نابود ساخت و آورده اند که

مال گرفت و قوانینی را جمع بتساوی و برابری حقوق آزاد بشر در ایام سلطنت قباد برقرار کرد شاه هم از او تبعیت نمود ولی بالاخره قباد منصرف گشته او را با هزاران پیروانش در سال ۵۴۱ میلادی بقتل آورد و بعداً انوشیروان همه را کشت و برانداخت .

بقیه پاورقی ۲۷۸ در چند روز صد هزارتن بقتل رساند .

چنین گفت مؤید به پیش گروه

به مزدک که ای مرد دانش پژوه

یکی دین نوساختی در جهان

نهادی زن و خواسته در میان

چه داند پدرکش که باشد پسر

پسر همچنین چون شناسد پدر؟

چو مردم برابر بود در جهان

نباشند پیدا کهان و مهان

که باشد مرا و تو را کارگر

چو مردم ندانند به از بتر

همه کدخدایند مزدور کیست

همه گنج دارند گنجور کیست

( فردوسی )

## احوال قوم یهود

قوم یهود که از معروفترین اقوام روی زمین و در تاریخ انسانی دارای نام و مقامی معلوم اند و خصوصاً در عالم ادبیات دینی صاحب آثار وسیع و رفیع میباشند قرنهای متمادی گذشت که مملکت اصلی و سلطنت خود را از دست داده بر اغلب ممالک متفرق شدند و با همه تضییقات و بلیات تحمل ناپذیر که ملل و دول در مدت چند هزار سال برایشان روا داشته باستیصالشان اهتمام نمودند و با وجود نهضت‌های عیسوی و اسلامی و غیرهما که متعاقباً در قرب آنان برخاسته هزاران یهود به رغبت یا به اجراه در آنها داخل شده بواسطه ازدواج با اقوام از تنگنای قومیت خود بیرون آمده در جامعه عمومی بشری رفتند معذک در عین چنان احوال و تفرقی الی کنون جمعیت معتنا بهی از ایشان باقی و بعلت وحدت قومیت و دین و حفظ لسان قومی که هنوز آمیخته به لغات ملل متنوعه فیما بینشان متداول است جامعه ایشان محفوظ و پس از صد هاسال که خلفاً عن سلف وطنیت ممالک متنوعه یافتند بهمان قیافه و آمالی هستند که در اعصار عتیقه بودند و در دنیا بنام —

خلاصه ای از مدنیت و شریعت  
سامی عبرانی

یهودی و یهود که نسبت بجدّ قدیشان یهودامیاشد و معنی تحت لفظ کلمه در عبری " حمد میکند " میاشد و نیز بنام بنی اسرائیل که نسبت بجدّ اعلایشان یعقوب میاشد و نیز قوم و لغتشان بنام عبرانی معروف اند و شمارشان در تمام دنیا متجاوز از پانزده ملیون ونیم است و قریب دوثلث این جمعیت در اروپا و یک ربع آن در امریک و مابقی در آسیا و افریقا میباشند و در قطعه آسیا بزرگترین مجمعشان فلسطین موطن و محلّ تأسیس مدنیّت و سلطنتشان است که صد هزار بودند ولی بزرگترین شهر جمعیت یهود نیویورک میاشد که شمارشان در آنجا ۱ / ۶۴۳ / ۰۰۰ بود و تاریخ اولیه شان جز آنکه در کتاب مقدّس خودشان بدست آوریم طریقی دیگر نیست چه از آنهمه واقعات عجیبه حتّی در ایام یوسف در مصر بلکه از وقایع غریبه موسی در آن مملکت که در کتاب مقدّسشان مسطور است با همه وسعت حاصله در علم المصر اکتشافات و آثار حفریّه حقیقیّه پیدانشد و در تواریخ طلی که مرتبط باین وقایع اند زکر کامل و منظّمی نیست .

+X+X+X+X+X+

+X+X+

## اشور و فلسطین و مصر و حضرت ابراهیم و اخلافتش

آغاز و عصر نخستین این ملت و شریعت که اقدم شرایع موجوده سامی میاشد باین طریق است که این نژاد از حضرت ابرام تولّد شدند و معنی تحت اللفظ این نام در عبری " پدر عالی مرتبه " است و بعداً تغییر یافت آبروهوم و آبراهام و ابراهیم گفتند و او پسر ترح یا تارح نام ساکن أور (۱) از توابع بابل واقع در ساحل غربی فرات بود و شاید در اقل از چهار هزار سال قبل یعنی تقریباً دو هزار سال پیش از میلاد مسیح و تقریباً سه قرن بعد از حمورابی (۲) مشهور پادشاه مصلح و مغمّر و مقنّن آن کشور

(۱) سفر تکوین اصحاح ۱۱-۱۲

(۲) حمورابی یکی از سلاطین کلدی در ۲۱۰۰ سال ق. م. نهر بزرگی از فرات بخلیج فارس کنده اسم خود بر آن گذاشت چنانچه در کتیبه نوشت: من نهر حمورابی را حفر کردم که موجب شوکت اهالی است زیرا بشومر و آکد آب فراوان میرساند و سواحل لم یزرع را بمزارع و کشتزار مبدّل میسازد و غلات را جمع میآورد و آبی بمردم شومر و آکد میدهد که هیچوقت نخواهد خشکید و شریعت و قانون حمورابی که

که از ۲۲۸۷ قبل از میلاد تا ۲۲۳۳ سلطنت نمود زندگی  
میکرد و شاید در تجاوز از ۳۰۰۰ سال بعد از تأسیس<sup>(۱)</sup> بابل

و آن مکت و شاید در ایام سلطنت نینوس و زنش سمیرامیس  
( سمیرام ) افسانه ای که وی را نمرود<sup>(۲)</sup> خواندند در سال

اوج قدر و مدنیّت آن مملکت تاریخی و محل پرستشگاه رب النوع  
ماه و برج مشهور و یکی از والدین مدنیّت بشری مذکور  
یعنی اشور و مصر متولد گردید و مملکت اشور اصلی در آسیا  
بین شمالاً ارمنستان و غرباً جزیره و شرقاً میدی و جنوباً

بقیه یاورقی<sup>(۳)</sup> می باشد  
قدیمترین شریعت مدونه موجوده باید گفت و شامل ۲۸۲ حکم  
میباشد که تقریباً در پنج قرن قبل از موسی تشریح یافت و در  
آن مواردی پیش بینی شده که هنوز هم تازگی دارد نمونه ای  
از نبوغ و بلوغ و رشد فکری میباشد و تالار قدیمی معبد تیب  
در مصر دارای ۱۴۴ ستون بسود کوه بقول  
آلبرماله فرانسوی کلیسای نوتردام در پیاری یک پارچه در آن  
جای میگیرد حصار شهر بابل در زمان بنوکدنصر ( ۶۰۴ - ۵۶۱  
ق . ۴۰۰ ) در محوطه بمساحت ۵ کیلومتر مربع کشیده شده و  
در حدود ۱۰۰ متر ارتفاع و ۲۸ متر عرض داشت ساختمان  
آن حصار باقیبر و آجر انجام گرفته و ۱۵۰ برج بر روی آن ساخته  
شده بود در کتابخانه آسور بانی پال جداول متعددی شام  
ضرب و تقسیم و مقیاس های متعدد جدا نموده اند و بطوری که  
مینویسند مقیاس زمان و طول و وزن از اختراع دانشمندان کلد  
است .

(۱) سفر تکوین اصحاح ۱۱ ( ۴ ) سفر تکوین اصحاح ۱۰ کتاب  
مسنی اصحاح ۵

مملکت بابل واقع بود که اکنون کردستان میباشد  
و پایتختش نینوی<sup>(۱)</sup> بود که دجله از آن میگذرد و از بلاد  
معروفش اریل که در شرقی نزدیک موصل و محل جنگ  
اسکندر یونانی با دارای ایرانی وشکست دولت ایران شد  
و دیگر آپیس است . و بعدا گاهی اشور چنان قوت و وسعت  
گرفت که کلد و بابل قسمتی از آن شد و نام اشور و سوریه  
و سریان بر قسمتی مهم از آسیا اطلاق یافت<sup>(۲)</sup> و سلاطین  
بزرگ و مؤسسین سترک مجهول الزمان تاریخیش پاتسی  
ویلوس و خلفش نینوس و سمیرامیس و نیناس بودند و اولین  
پادشاه فاتح معروف اشوری در تاریخ تیگلت پیلسر تقریباً در  
۱۱۰۰ قبل از میلاد بود دیگر از پادشاهان فاتح اشوری

(۱) سفر تکوین اصحاح ۱۰

(۲) سالمانازار و Salmanazar که در نهمصد سال قبل از  
میلاد مسیح میزیست در یکی از تحریرات خود از عرب اسم  
میبرد و چنین معلوم میشود که تقریباً در هشتصد سال قبل از  
میلاد در وفراز شاهزاده خانمهای عرب بدربارتگلاث فاناسار  
دوم Teglatphanassar آمده و حاسا و حادون -  
Hassar Haddon یکی از شاهزاده خانمهای عرب را که در  
نینوا تربیت شده بود بر تخت سلطنت مینشانند و در زمان  
آشور بانپال Assur Banipal وقتی کوه  
برادرش علم طغیان برافراشت ملحق باو گردیدند .  
ومراد از عرب اعراب شمالی نه اسمعیلی اند .  
( کتاب گوستا لویون )



در آیال که در ۸۸۴ تا ۸۶۰ قبل از میلاد سلطنت کرد و پسرش شلماناصر و بعد از او شمشی رامان که تا ۸۱۲ قبل از میلاد پادشاهی کردند و سلاطین دیگر را مان نیراری و سناکریب و غیرهم پی در پی آمدند تا آنکه نبوخذنظر بخت نصر معروف از ۶۰۵ تا ۵۶۱ قبل از میلاد نینوا را خراب کرد و آشور را تابع بابل نمود و دین اشوریین بتدریج پرستش اصنام و کواکب شد و آن مملکت را گروهی منبع تمدن بشر شمرند و مورخین یونان آنرا بعظمت فائقه ستودند و از آثار باقیه تحت الارض سهمی رفیع آشکار گردید .

باری ابراهیم در مسقط الرأسش نشو و نما یافت و از وطن عزیمت هجرت نمود و بنوع مسطور در قرآن (۱) آن حضرت که از خانواده روحانیین کشور خود بود بدعوت توحید و هرافکندن بتان و تقالید و مراسم ضالسه قوم مبعوث گشت و ملت و دولت نفرت و مقابلت و قیام بر اهلاکش کردند و علی ای حال این مرد بزرگ الهی در هفتاد و پنج سالگی با زوجه اش سارای که معنی تحت اللفظ آن در عبری " امیره " است و خواهر (۲) وی از پدر و یا دختر برادر ابی وی بود و بعداً ساره (۳) خواند با دیگر منتسبین و متعلقین از وسط من مهاجرت بفلسطین که معنی تحت اللفظ آن " کشور غرباء " است

(۱) سوره الانعام و سوره الانبیاء (۲) تکوین اصحاح ۲۰

(۳) تکوین اصحاح ۱۷

نمود و در مابین مدنیّت و عقیدت آن کشور که اله اعظمشان داجون نام و الهه شان درکتو نام تمثال ماهی و پادشاهشان ایمک نام داشت اقامت کرد و دارای مکتب و ثروت شد و دوضجیمه دیگری بنام هاجر که معنی تحت اللفظ آن نام "عجرت" است و دیگر قطوره که معنی تحت اللفظ آن نام "بخور" است پس از فوت ساره (۱) اختیار کرد و اولاد و احفاد کثیر آورد که از آنان اساس قومیت عبرانیّه تأسیس گردید و ایامشان در آن کشور غالباً بشبانی میگذشت و لغتشان عبرانی فرعی منسحب از لغت آشور گردید و ابراهیم اساس این قومیت را بر آن گذاشت که نسل خود را از ازدواج با اهل آن کشور ممنوع (۲) داشت و ختنه (۳) را بر ذکور مقرر و محتوم گذاشت و امر شد که آن سنت را در نسل خود و بردگانش ادامه دهند تا قومی ممتاز و جدا باشند و پرستش خدای خالق قاهر فوق کل را که در لغت اجدادیش ال نامیده میشد تأسیس و تأکید فرمود مذبحی بساخت که در آنجا بهر خدا تقدّم خونین یعنی قربانی حیوانی نمایند و بجای قربانی انسانی که فیما بین اهل ادیان اقدم از آن رائج بود باشد و در آن

(۱) تکوین اصحاح ۲۵ (۲) تکوین اصحاح ۲۴ و ۲۸

(۳) تکوین اصحاح ۱۷ (۴) وفی حدیث الصدیق لماعرض علیه کلام مسیلمه قال ان هذا لم یخرج من ال ای من ربوبیه

(نهایة ابن الاثیر)

مذبح و معبد با مذابح و معابدی که بعداً ساختند  
 قربانی برای خدا کرده میسوزاندند و آن محلّ از کنعان را  
 که بنام قریهٔ اربع مسمی بود حُبْرُون (۱) که معنی تحت اللفظ  
 " رفاقت " است نام دادند و بعداً پایتخت سلطنت گشت  
 و نیز نهی شدید از محبت و توجه با صنایع و معبودات اهل  
 آن مملکت و مجاور فرمود و خود و ذریهٔ اش را نسل و شعب  
ال معروف نمود و این عقاید و آداب و مراسم و آثار در  
 نسلش باقی مانده مورد توجه و تاگد و اساس عقیدت و ایما  
 و آئین گردید و بالاخره به نوع مسطور در تورات در یکصد و  
 هفتاد و پنج سالگی درگذشت و در محلی از آنجا که مفاره  
 مکفیله نام داشت مدفون گشت و حال در مسجدی ضریحی  
 بنام او و زوجه اش ساره و احفادش چنانکه ذکر میشد  
 در همان شهر و همانجا بقرب بیست میلی جنوبی بیت المقدس  
 که بنام قدس خلیل معروف گردید مزار معروف میباشد و از  
 آن حضرت کتاب و آثاری بدست نیست و فقط از اخلاف  
 عالیمقدارش اعمال و خصال عالیله اش نقل گردید .  
 و از مابین پسران بسیارش یکی اسحق که معنی  
 تحت اللفظ در عبری " خندان و خنده آور " میباشد از ساره و

(۱) سفر تکوین اصحاح ۱۲ (۲) تکوین اصحاح ۲۵

دیگری اسمعیل در عبری «مکب اسمع و ال» بمعنی  
 " شنیده از خدا " از هاجر مذکور کنیز مصری نامدار شدند و  
 اسحق زنی از خویشان خود ازدواج کرده عائله تأسیس  
 نموده در همانجا متوفی و در مفاره مذکور مدفون گشت  
 و اسمعیل در فاران و عربستان رفته ازدواج نموده عائله  
 و اسعه تأسیس کرد که با اعراب مختلط شدند و در آنجا  
 درگذشت و از اسحق دو پسر توام متولد شدند که یکی  
 نام عیسو گرفت و دیگری که دست برپاشنه پاء عیسو در  
 حال ولادت داشت بنام یعقوب معنی تحت اللفظ در عبری  
 " دست برپاشنه میگیرد " خوانده شد و بجای پدر برقرار  
 گشت و بعداً ملقب به اسرائیل معنی تحت اللفظ در عبری  
 " سپاهی پیروز خدا " گشت و الی الیوم خود باین نام و خاندان  
 بنام بنی اسرائیل معروف اند و او زوجات متعدّد از خویشان  
 و غیرهم ازدواج کرد و دوازده سبط بظهور آورد که  
 دوازده قوم بنام دوازده سبط اسرائیل از آن برقرار گردید  
 و نیز مذبح و معبد بنام بیت ایل (۱) تأسیس کرد و  
 یازدهمین پسر بنام یوسف در عبری بمعنی " زیاد میکند "   
 بعلت حسد برادران در مصر قرار گرفته برای جمال و تقوی و  
 دانائی صاحب مقام و مکت و ثروت بزرگ شد و لذا یعقوب

(۱) سفر تکوین اصحاح ۳۳ و ۳۵

با کلیه اولاد و احفاد که مجموع ذکور بضمیمه یوسف و دو پسرش هفتاد تن شمار کردند در سال ۱۷۰۶ قبل از میلاد مسیح از فلسطین بمصر مهاجرت نموده اقامت گزیدند و از روز هجرت ابراهیم بفلسطین تا بیوم ورود یعقوب و خاندانش بمصر دو بیست و هفده سال گذشت و سائر احفاد ابراهیم که بایعقوب بمصر نرفتند در بین اقوام فلسطین و اطراف مختلط و مستهلک گشتند و یعقوب بالاخره در مصر وفات کرد و پسران جسدش را بفلسطین برده در غار مکفیله مذکور جنب ابراهیم و اسحق مدفون ساختند.

ویوسف نیز در مصر درگذشت و جسدش را حسب وصیتش در قبرستان مصر نهادند و پس از سالیان دراز یعنی هنگامیکه به فلسطین برمیگشتند جسد را با خود بآن کشور بردند و مدفونش در قرب نابلس معروف مییابد و آن جمع قلیل مذکور که بایعقوب بمصر رفتند و در اراضی آن مملکت سکونت گرفتند چندی نگذشت که بعلمت سنت اختیار زوجات کثیره و تزوید اولاد (۱) انبوهی فراهم آمدند و باجسارت و مداخلت در امور آن کشور مورد توجه و احتیاط دولت و مرکز رامسبس مصر شدند چه آن کشور در آن سنین غالباً مورد هجمات طوائف اطراف بود و از چنین قوم کثیر العدد

(۱) سفر تثنیه اصحاح ۱۰

اندیشه مخالفت جای داشت و دولت و ملت قبطیان (۱) مصر هموطنان خود را مقدم میداشتند و اسباط اسرائیل را بکارها پست (۲) و سخت میگماشتند و برای بناء هرم (۳) ها آنانرا بکار و تعب طاقت فرسا و امید داشتند حتی چنانکه منقول است مقارن ایام ولادت موسی قانونی برای اعدام هر مولود ذکور آن قوم جاری نمودند و این اوضاع و احوال پس از وفات یوسف در مصر شروع شد و قریب دو بیست سال بطور انجامید و در آن مدت متدرجاً بنی اسرائیل غالباً خوی و روش و عقیدت (۴) مصریان گرفتند و اگر موسی از مابین آنان بر نمیخاست و آنان را از مصر بیرون نمیکشید و تأسیس هدایت و شریعت خود نمیکرد البته آنان خواه نخواه تحول مدنیّت و عقیدت مصری یافته فی مابین آنان مختلط و مستهلک شده بودند و مصر که اکنون هم بعد از تقلبات و تحولات عجیبه متنوعه سیاسیّه و ادبیّه و هجمات و استخلالات یونان و رومان و ایران و عرب و غیرهم بعد از تقریب هفت هزار سال از مرد معلومش با سیزده ملیون جمعیت در اوضاع این عصر جهان میپایید و علوم و صنایع و خط هیرو گلیفی و لغت مخصوصه

(۱) قبط در لغت یونانی نام کشور مصر ویدین نام شهرت حاص شد (۲) سفر تکوین اصحاح ۴۳ (۳) هرم نام مقبره اشراف مصر است که الی الان باقی و در ارتفاع و عظمت چون کوهی مشهودند سفر خروج اصحاح ۱ (۴) سفر تکوین اصحاح ۱۵  
یشوع ۲۴

و آئین بزرگ و کاهنان سترک ازسی ویک سلسله فراعنهٔ مهیب و تمدن عجیبشان فقط آثاری باقی وطل اروپا قطعات کثیره را بممالک خود درموزه ها بردند ، مهـد مدنیّت قدیمه و مرکز انواع علوم و صنایع و هم ثروت و قدرت بود و کهنه آن کشور اطلاعات بسیار دربارهٔ نجوم داشتند واولین معلومات هیئت و نجوم از کهنهٔ مصر و بابل شد و اساس اولیهٔ هندسه محض مساحت و تهیهٔ نقشه معابد و حساب جزر و مد نیل توسط مصریان تنظیم گردید و اگرچه معتقد بالوهیّت خالقهٔ حافظهٔ واحدهٔ مرکزیهٔ علیا بودند (۱) که از جهت مراعات پاس تعظیم و احترام نامش بر زبان نمیرانند ولی مظاهر و الههٔ کثیرالعدد داشتند و ایـزیس خدای کلیهٔ طبیعت و ازیزیس<sup>(۲)</sup> خدای آفتاب در همهٔ مصر عبارات میشدند و ازیزیس یا اوسیریس که خدای مکافات و مجازات<sup>۳</sup> بود مجسمهٔ مردی شکفت و مهیب و هیئت و لباسی عجیب ویاکلاه و ردا و پرهای شتر مرغ و سر شاهین داشت و آثار دینیّه و معابد و مقابر رفیعهٔ منقّشه و علمای مجلله و نمازها و اوراد مؤثّره و عیدهای سالیانه اش و قربانیها و عبادات خدای بزرگ داشتند و اعظم و اکبر کل هیکل را معبد

(۱) شریعت مصر که گفتند دارای هشت کتاب مستقر در کاخ فرعونى بود تقریباً در پنج قرن قبل از موسی مطابق وقت تأسیس شریعت حمورابى تأسیس گشت  
(2) Osiris

آن خدای آفتاب که مجسمهٔ معظم مذکور در آن بود . و در عین حال حیوانات را میستودند و در بیان رمز آفرینش گوسالهٔ واپیس را صادر از دواله یعنی اوسیریس و فتاح گفته مظهر خلقت میشمردند و گوسالهٔ سیاه تمام را با پیشانی سفید مثلث برپشتش صورت عقاب و برلسانش صورت گوزن منقوش بعد از مدتی در چشمهٔ مقدّس مقابل آفتاب غرق مینمودند و جسد را مومیائی کرده میپرستیدند و معتقد به عالم بعد از این عالم و جزا و مکافات بودند و از اینرو مردگان را حنوط مینمودند و باقی میگذاشتند و هرم های بآن عظمت برای قبور میساختند .

اهرام ثلثهٔ معروفه که از شاهکارهای بزرگ معماری بشمار میآید نمونه ای از هنرهای آنهاست هرم کثویس در حدود ۱۵۰ متر ارتفاع داشت و از رموز ساختمانى آن مطالعات بسیاری بعمل آمد و تا متجاوز از سیصد سال قبل از مسیح باقی بود و در زمان غلبه اسکندریونانی از میان رفت و در ادوار بعد فقط در دورهٔ بطالسه رومانی آثار علمى اسکندریهٔ و علوم فلکیّه و مجسطی معروف جهان شد تا اینکه در قرن اخیر از دانستن خطوط هیرو و غلیفی قبور هرمان مطالعهٔ خطوط یونانیّه و دیگر آثار مکشوفه آئین ومدنیّت قدیمهٔ آن کشور بدست آمد .

## زندگانی حضرت موسی و مقابله و تأسیس شریعت و تنظیم ملت و مملکت و وصایایش

چنانکه بیان شد پدر و پدید آورده این نژاد و آئین حضرت ابراهیم بود و پرستش خدای یگانه ال و رسم قربانی و معبد و ختنه و ممتاز بودن قوم و احتراز از عقاید و ثنیّت و پذیر اصول دیگر را او گذاشت و اخلافش اسحق و یعقوب آباء اولیین و صلحاء مله‌مین الهی شدند و آداب و رسومی گزیده داشتند ولی از ایشان کتاب و شریعت مدوئی نماند و مؤسس شریعت و مدنیّت منظّمه مکمله آل اسرائیل حضرت موسی بود و از زمان ابراهیم تا ولادتش چندین قرن گذشت و نام پدرش در تورات عمرام (۱) و در قرآن عمران مسطور است که از سبط لای بن یعقوب و مادرش یو کابید نام عمّه عمرام بود و این شارع عظیم که شریعت و کلمات و امتش متجاوز از ۳۳ قرن است در عالم باقی و شاید بیش از یک هزار و دو بیست ملیون جمعیت بشری بمعظمت و شاریعت الهیه او معتقد و شریعتش در دوره خود در فلسطین و

(۱) سفر تکوین اصحاح ۴۶ سفر عد اصحاح ۲۶

اطراف بسط قدرت و سلطنت و تأسیس معارف روحانیّه و مدنیّت معنویّه نموده یک رشته کتب عظیم القدری پایدار گذاشت از قوم مذکور یعنی بنی اسرائیل و از سبط سوم یعنی از احفاد لای سومین پسر یعقوب و مولداً و موطناً مصری بود و تقریباً در متجاوز از سیزده قرن قبل از میلاد مسیح چند سالی بعد از تولد خواهر و برادرش مریم و هارون که به عبری آهارون نویسند در زمین جاسان از کشور مصر تولد یافت. پدر و مادر و خواهرش در خدمت فرعون و خانه اش میزیستند و بعلمت بیم از اینکه وی را بموجب حکم فرعون در باره ذکور متولد از بنی اسرائیل اعدام کنند در سفطی بقیراند و در کرده برکناری از رود نیل در قریب قصر فرعونی گذاشتند و دختر فرعون آن صندوق را از آب برداشته بدلاّت مختون بودن طفل و دیگر قرائن دانست که از عبریان میباشد ولی ترحمّاً او را بفرزندى نگهداشت و پمادرش سپرد که او را رضاعه و پرورش نماید و نامش بمعبری و عبری موشه یا موسی و گفتند در اصل مزر بود که بلفظ قبطی «بچه از آب گرفته» است و در سنین صفر و صلبی ورشد بنام فرزند دختر پادشاه در عمارات سلطنتی انواع ترقی و تکامل یافت و بعزم خلاصی و نجات و هدایت قوم از نالت و خدمت فرعونى برخاست تا از پرستش الهه مصر و

عقاید و مظالم و اعمالشان کناری جسته بخدای ابراهیم و اسحق و یعقوب و سننشان بگرایند و متفق و نیرومند شده بخاک اصلیه اجدادی خود یعنی فلسطین برگردند تا آنکه نویبتی برهگذری قبطی را باتنی ازخویشاوندان بحال منازعه دید که اسرائیلی را بشکنجه گرفت و اسرائیلی بوی درحالی که میگذشت استغاثه کرد و موسی بحمایت از او برافروخت و مصری را بضره ای (۱) بکشت و خبر فاش گشت و محض بیم خطر از فرعون زمان که رامسس دوم نوشتند از قطر مصر گریخته به مدین رفت و ده سال نزد ثیرون یا شعیب (۲) نام در تورات و قرآن که صاحب مقامات عالیّه روحانیّه بود بزیست و بگلّه گوسفندانش خدمت نمود تا آنکه خبر فوت فرعون و جلوس فرعونى دیگر بسمش رسید .

حافظ گوید :

کلیم وادی ایمن گهی رسد بمراد

که چند سال بجان خدمت شعیب کند  
پس با الهام و عزم تام بازوجه خود صفوره بنت ثیرون  
و با پسران مراجعت کرد و مدت مهاجرت آن حضرت را از  
مصر تا مراجعتش سی و نه سال و یک ماه نوشتند و در بین  
طریق با سنگی تیز فرزند را ختنه کرد و الهام و مأموریت اکید

(۱) قرآن سوره قصص (۲) سفر تکوین اصحاح ۷ سفر خروج

اصحاح ۸

الهیّه یافت که با مساعدت برادرش هارون که معنسی تحت اللفظ کلمه در عبری " کوه نشین " است قوم خـود بنی اسرائیل را از قطر مصر برای سکونت در فلسطین مملکت مسکونه و مدفن آبای قدیم ببرد و آنان را در ظل تربیت الهیه و تأسیسات مدنیّه کامله تنظیم و تکمیل فرماید .

و محض قصه مرموزه استماع نداء الهی و مکالمه اش با ذات حق که شروع از اثناء این مراجعت و بعداً مگر رشد آن حضرت در اصطلاح اسلام بلقب کلیم و امتش بمنـوان کلیمیان معروف اند و پس از ورود بمصر در مدتی قلیـل موفقیت بر آن یافت که قوم را متحد ساخت و شوق و عزمی کامل برای فلسطین در آنان ایجاد نمود و در هشتاد سالگی با تفاق هارون از فرعون (۱) خروج از مصر را خواستار شد و او رخصت نداد تا بالاخره اجازه گرفتند و محض احتمال مانعتی از طرف مصریان و برای شدت تأثر از تضییقات شدید مدیده آنان در نیم شبی با نیرومندی مهول و مهیبی متفقاً از آن مملکت بیرون تاخته بگریختند و تمام اثاث خود را بجا گذاشته سبکبار با خوراک فطیر و سبزی تلخی که زاد راه با خود داشتند بگذشتند و نزد زیور بسیار که از زنان مصر بعاریت گرفتند نیز با خود بردند و جوانان مصری بسیار

در آن حال بهلاکت رسیدند و تمام مدت اقامت بنی اسرائیل در مصر از یوم ورود تا خروجشان چهارصد و سی سال<sup>(۱)</sup> معین کردند و شمار تمام مردان بنی اسرائیل خارج از مصر را که قادر بحمل اسلحه بودند ششصد هزار نوشتند و این خروج از مصر را که نخستین قدم بهر ترقیات آتیه شان بود و مطابق پانزدهم نیشان وفق ایام متداوله بینشان است بیادگار محفوظ ماند و جشن میدارند .

پس از طی سه منزل دچار سپاه فرعونى که بهرمانعتو استیصال آنان رسیدند گردیدند و این واقعه حیرت انگیز را در بیست و یکم نیشان حکایت کردند که ده ساعت گذشته از روز فرعون با تمام سپاهش غرق گشتند و بنی اسرائیل این هفت روز را بیادگار آن ایام نگه میدارند و روز پانزدهم را عید فصیح<sup>(۲)</sup> که تحت اللفظ بمعنی "شفقت کرد خدا" است گرفته ذبیحه و فطیر میخورند و حضرت موسی پس از بدر رفتن از کشور مصر با احتیاط از اقوام طول طریق و یا از حمله دولتی مخالف و با اندیشه از پشیمانی و برگشت برخی از اسرائیلیان برهبری فرمان الهی ره پیمود و نیز ناچار از دفاع اقوام جسور مهاجم در طول طریق شده موفق بغلبه و عبور گشتند و در یکی از منازل شیرون پی دیدار رسید و متاعبوی را در

(۱) سفر خروج اصحاح ۱۲ (۲) سفر تثئیه اصحاح ۱۶ سفر عدد اصحاح ۹

حلّ و عقد امور و در قضاوت مسائل کثیره دید و حسب اظهار وی از مابین قوم قضات و کفاتی برگزیده در فروع امور اختیار داده برای و تدبیرشان واگذاشت که مانند وزراء و مجریان امور مسئول آن حضرت را تحت دستورش انجام داده اسباط را اداره میکردند و شیرون شاید باصفوره ویران بمدین رفت و در ماه سوم از خروج از مصر به بیابان سینا وارد شدند و در آنجا دچار مضیقۀ ماکول و قوت گشتند و از گیاهان شیرین صحرا و بذور آنها و از طیور سدّ جوع نمودند و از تناول منّ و سلوی بر توانائی و نیرو افزودند و در آن بیابان سین تأسیس شریعت آغاز گردید و آن حضرت مدت چهل شبانه روز در جبل سینا پنهان از قوم بافاضات غیبیه احکام عشره را که اصول آن شریعت است بر دو لوحه سنگ نقر کرده برای (!) قوم بیاورد که خلاصه آن چنین است :

یهوه خدای یگانه مقتدر آسمانی خود را بشناسید و باو توجه کنید ، خدایان دیگر را پرستش و ستایش نکنید و از پرستش و سجود هر نوع صور و تماثیل بر حذر باشید ، نام یهوه خدای خود را بباطل نبرید ، روز شنبه (بعبری شبات) را بیاد داشته تقدیس کرده بهیچ نوع دست بکاری نزنید ،

(۱) سفر خروج اصحاح ۳۴

پدر و مادر را گرامی دارید ، قتل نکنید ، زنان کنید ،  
 دزدی نکنید ، بر همسایه خودتان شهادت دروغ ندهید ،  
 بزنی همسایه خود و نه بخانه شان و نه بزرعشان و نه بفلام  
 و کنیزشان و نه بگاو و حمار و اشیاء دیگرشان طمع و تخطی  
 و تعدی نکنید . و چون پس از نزول از جبل قوم راه بست و  
 گوساله پرستیدن دید چندان متأثر و متغیر شد که السواح  
 از دستش افتاده بشکست پس چهل شبانه روزی دیگر بر  
 کوه برآمد و احکام مذکور را بر سنگها برای قوم آورد و بالجمله  
 در بریه سینا شریعت و احکام و تنظیمات مقرر و مرتب  
 داشت و تمامت احکام جزئیة آن شریعت را که شاید  
 بعضی از آنها بعداً تبیین و تفصیل گردید ششصد و سیزده  
 گفتند و اصل و اساس آنهمه شرایع و احکام و وعده و وعید  
 همان احکام عشره است که بر دلوح سنگی درو به کنده بود  
 و حسب دستور درصندوقی که از چوب شمشاد ساخته و زرانند  
 کردند گذاردند و آنرا بنام تابوت عهد و شهادت الهی  
 میخواندند و بر آن روپوشی از زر خالص بساختند که در هر  
 دو طرفش فرشته زرین تعبیه نمودند و آن فرشتگان پرها  
 برصندوق افراشته متوجه بصندوق بودند و خیمه عظیمی بنام  
 خیمه مجمع بافته از پشم و مزین بحلقه ها و زیورهای زرین  
 درست کرد که بر آن دو پوش یکی از پشم سرخ و دیگری از

جلد بساختند و داخل آنرا همواره با چراغ زیت روشن  
 میداشتند و قبه ای بنام هیكل برخیمه بود و چهارستون  
 معلق آویخته بر آن بود که صندوق عهد در میان آنها جای  
 داشت و آنرا قدس الاقداس مینامیدند . و خوانی وسیع  
 ساخته از زر با ادوات زرین در شمال و شمعدان زرینی  
 دارای شش شاخه بر طرف جنوب آن جای داشت و ده تخت  
 با پشتی در جانب شمال و نظیر آن در سمت جنوب آن گذاشته  
 بود و محلی برای بخور در آن تعبیه نمودند و صحن وسیعی  
 از یافته های لطیف بر بیست ستون تعبیه شده بنام مسکن یا  
 خیمه شهادت بود و مذبحی نیز از برنج در آنجا بود و نیز  
 حوضی از برنج بود که چون موسی و هارون با پسرانش حاضر  
 میشدند دست و پاها را در آن میشستند و موسی امور این  
 خیمه مجمع را وظیفه او و پسرانش قرار داد و لباسی مخصوص  
 بهرش تهیه کرد از آنجمله سینه بندی از هرجانب يك و جب  
 با چهار قنطار جواهر هر يك دارای دوازده قطعه بعد  
 اسباط و بر هر يك از آن نام یکی از اسباط نوشته و دور آن  
 لباس زنگهای زرین آویخته و گلی از زر خالص محاذی پیشانی  
 از عمامه معلق و تاج مرصع بجواهر بالای عمامه گذاشته  
 بدین ترتیب و رسوم مقام کهنانت و خیمه را برادر و پسران  
 برادر مفوض داشت .



و در غره ماه اول سال دوم خروج از مصر خیمه مجمع تمام و پراشد و پرده دروازه مسکن را بیاویختند و مفاصل خیمه نوعی بود که بسهولت از هم جدا شده حمل و نقل میکردند و هر جا که نصب مینمودند خیمه مذکور در وسط و خیام کهنه و لاویان بدور آن و خیام سائرین در دور آنها بودند آن حضرت این تأسیس را نیز در همان بریه سینا تکمیل کرد و نیز آحاد و اسباط را شمار نمود و سرداران و نقباء هر سبطی و امیران هزاره و صده و دهه را دستور معین کرد و بنی لوی را که از سبط او بودند بنوع مذکور وظیفه حفاظت خیمه داد و امر نمود که هر کس بی رخصت بقرب خیمه آید بقتل رسانند و بدین ترتیب و نظام در ماه دوم سال دوم از خروج از مصر از سینا تا فاران که سه منزل بود گذشتند و چون بقرب فلسطین بودند از آنجا دوازده تن بهر تفتیش امور فلسطین فرستاد و چون آن دوازده عودت کردند و از فواکه طیبه موطن و مدفن آباء صالحین که تمام سمادت و آمال خود را در آن میدیدند محض نمونه بیاوردند و شرح عدت و عدت اقوام آنجا دادند بنی اسرائیل که در جنگهای اقوام طول طریق مجروح و مرعوب و جمعی مقتول شدند از آن اخبار دهشت نموده بجز دو تن همگی بفکر عودت بمصر شدند و نصایح موسی و هارون نشنیدند بلکه

آنان را سنگسار میخواستند ولی از ترس کنعانیان و عمالقه طی راه مستقیم نتوانستند و نه از بیم مصریان و اقوام دیگر جرئت عودت داشتند و ناچار بطریق نامستقیم به بیابان مشهور به تیه کج شده گذشتند و تا چهل (۱) سال از خروج مصر بسر بردند و قدمهای کمی بسوی فلسطین برداشته راهی اندک طی نمودند و کم کم در ظل تربیت معنوی آن حضرت تربیت و آزموده میشدند و آن حضرت در طول چهل سال مذکور دچار بلایای بسیار از داخل و خارج گردید و بفتن داخله و هجوم اقوام خارج همی مواجه شد و از شاهیر آن امور یکی فتنه (۲) گوساله پرستی مذکور بود که پس از نزول از جبل سینا قوم را بآن حال ضلال دید و جمعی کثیر از آنان را مجازات داده مقتول ساخت و دیگر فتنه قورح (۳) یا قارون بحریمی یکی از هشتاد تن برگزیدگان قوم بود که بمقام معرفت و تقرب رسیدند و داور و حکمران بر قوم معین گردیدند و صاحب ثروت بسیار شد و بالاخره گروهی از اعظم قوم را با خود یار کرده بضدیت با آنحضرت برخاست و بر او و هارون اعتراضاتی نشر کرد که چه مزیتی بر دیگران دارند که رسالت را بخود و خیمه مجمع را ببرادر اختصاص داد و بنام زکات مال از قوم میگیرند و حکمرانی مینمایند

(۱) سفر تثنیه اصحاح ۲۹ سفر عدد اصحاح ۳۲ (۲) سفر خروج اصحاح ۳۲ (۳) سفر عدد اصحاح ۱۶

و زنی بدکار را بر آن واداشت که آن حضرت را متهم سازد  
 ولی آنحضرت از آن زن در حضور جمع اعتراف بر بهتان و افتراء  
 قوچ گرفت و براءت خویش را بر مدعیان ثابت فرمود آنگاه  
 قوچ و تمامت همدستانش هلاک شدند چنانچه دو بیست و  
 پنجاه نفر از همرازانش سوختند و جماعت بغایت کثیر نیز  
 که در باب او و اهلاک قوچ سخن اعتراض میگفتند هلاک  
 گردیدند دیگر هنگامی که دو پسر هارون نزد خیمه مجمع  
 هلاک شدند سخنان اعتراضیه نسبت بآن حضرت گفتند  
 و دیگر هنگامی که آن حضرت هارون را با پسر شهیرش الیمار  
 که معنی تحت اللفظ کلمه " خدا ناصر من است " بر فراز کوه  
 هور برد و هارون از آن کوه برنگشت و لباسش را به الیمار  
 پوشاند بهتان و افتراء همی زدند و دیگر خواهرش مریم راجع  
 بزن حبشیه که گفتند موسی گرفت نکوهش نمود و لذا مدت  
 هفت روز در مجازات شد و در مابین غزوات آن حضرت قتال با  
 بنی مدین اغرب و اعجب بود که بلعام بن باعور دانشمند  
 روحانی آن حدود در آن میان میزیست و بنی اسرائیل  
 بر آنان غلبه کردند و همه مردان و اسرا<sup>۱</sup> و بلعم را از دم تیغ  
 گذراندند و زنان و اطفال و غنائم بغارت آوردند و فرمان داد  
 همه زنان شوهررفته و اطفال ذکور را با تیغ کشتند و دوشیزگان  
 را بهر خود نگه داشتند و نقود بسیار برای خیمه مجمع تقدیمی

و یادگار گذاشتند و البته این همه غالباً محض ایجاد و رعب  
 و اطاعت در آن مردم طاغی و یاغی بود و تفصیل همه امور  
 در تاریخ مقدس تورات مسطور میباشد .

و بنی اسرائیل بالاخره پس از انقضاء طول مدت مذکور  
 چندان بفرسایش نزدیک شدند که آن اراضی را از بالای  
 کوه میدیدند ولی در مدت همه آنانکه باموسی از مصر  
 خارج شدند درگذشتند و اولادشان برجای ماندند مگر  
 دو نفر که یکی یشوع بن نون بود و آن حضرت در مجمع قوم  
 در روز اول از ماه یازدهم از سال چهارم خروج از مصر  
 نصایح و احکام تورات را يك يك بر قوم خواند و بخط خود  
 نوشته بمشایخ بنی لیوی سپرد و امر نمود که در هر هفت سا  
 یکبار بر بنی اسرائیل عرضه دارند و یشوع را که در تمام  
 طول مدت مشقات وی بجای وزیر و سالار سپاه خدمتها  
 کرده از او امر و اراده اش می تخلف نمود و حسب  
 تربیتهاش آزموده گردید برجای خود بخلافت (۱) منصوب  
 داشت و بر هر سبطی رئیسی از مابین خودشان معین  
 فرمود و بعضی از ممالک آن حدود را که با قتال از ملوک  
 الطوائف طول راه گرفتند در حق بعضی از اسباط وصیت  
 فرمود و مقسّر<sup>۲</sup> نمود و حق دیگر اسباط معین داشت که

چون اراضی فلسطین را بتصرف آرند بدانگونه تقسیم کنند  
 ویشوع والیمازاربن هارون را با رؤساء دوازده گانه مقسم  
 قرار داد و مقرر فرمود که هر یک از اسباط از بلاد خود بینه  
 بنی لیوی بهره ای دهند و از شهرهای بنی لیوی شش شهر  
 ملجاء قاتلین بخطا و گریخته گان بملکت ارتکاب گناه باشد  
 و پس از اكمال شریعت و اتمام وصایا (۱) در سن یکصد و بیست  
 سالگی نوبتی برکوه برآمد تا زمین فلسطین تماشا کند  
 و در همانجا وفات یافت، و این از غرائب امورات است که چنین  
 شارع مقتدر با همه جمعیت و سلحشوری و عظمت نه آن زمان و  
 نه تاکنون کیفیت وفات و سرانجام احوال و مدفنش معلوم  
 نشد ولی گویند جسدش را بنی اسرائیل مدفون نمودند و  
 محلّ قبرش را بعداً گم کردند و محلّ قبر هارون را در یکی  
 از قلّه های کوه هور دانند و بنام جبل النبی هارون  
 خوانند و بنی اسرائیل نعلین موسی و جامه های هارون را  
 در صندوقی محفوظ داشته وصایایش را در صندوق عهد با  
 احکام شریعت جای داده ضبط کردند .

## یشوع و حربها و قضاة قائدین

یشوع در ۹۷ سالگی بقیادت قوم طابق وصایای موسی  
 قیام کرد و روح اتفاق و اتحاد و قیام را در آنان قوی نمود  
 و هوشوع که بمعنی " او نجات میدهد " است خوانده شد  
 و در روز دهم نیشان بقصد تصرف اراضی معهود از اردن  
 گذشتند و با ملوک الطوائف متعدد جنگها کرده مقداری  
 کثیر از اقسام مملکت را تصرف شد و در بسیاری از آن حروب  
 همه مرد و زن و صغیر و کبیر را کشتند و حیوانات را نیز  
 اعدام کردند و گاهی تمام معموره را سوخته خاکستر ساختند  
 و شهر شیلوه را که کلمه مشتق از شیله بمعنی " رسالت " است  
 و بعداً شیلون خوانده شد جایگاه صندوق عهد  
 و خیمه جماعت و مرکز مهم خود برگزید و در آنجا تمام ممالک  
 متفرقه را باتفاق الیمازاربن هارون فیما بین اسباط با  
 مراعات تفاوت از حیث عدّه و دیگر شئون تقسیم نمودند و شما  
 طوک مغلوب بدست یوشع سی و یک بود که بضمیمه دوتن  
 دیگر که بدست موسی مغلوب شدند سی و سه نفرند و  
 بنی اسرائیل تمام ممالکشان را بتصرف آوردند و چون استقرار  
 و تمرکز یافتند و ملت و دولتی شدند برخی از اقوام را که

فیما بینشان میزیستند به امان و حفاظت اجازت اقامت دادند و جزیه گرفتند و سبط لوی بمنصب روحانی و خدمات معبد و صندوق و غیره تخصیص یافت و دیگر اسباط مصاریف و مخارجشان را تحمل نمودند و بعداً بیاد آن ایام پرشکوه شیلوه عیدی شد که در آن دختران شیلوه میرقصیدند و یوشع در مرض وفاتش صنادید قوم را حاضر ساخت و راجع باطاعت شریعت نصایح نمود که در دفتری نوشته جنب احکام گذاشتند و یوشع درگذشت و یکصد و ده سال عمر کرد و او بنی اسرائیل را ببهترین وجهی قیادت کرده بر طریق هدایت موسویّه مستقرّ داشت و پس از او در مدتی تقریباً سه قرن و نیم چهارده قاعد بتعاقب یکدیگر زمامداری بنی اسرائیل کردند که بنام قضات معروفند و تاریخ آن مدت (۱) غالباً مشحون به تمایلات قوم بعقاید و عوائد بومیان فلسطین و سوریه و پرستش معبودات آنان از عمل و غیره است چنانکه مسطور مییاشد که در سنین متمادی همل را برای عبادت برگزیدند .

و نیز ازدواجشان با آن اقوام و هم هجمات آن طوائف برایشان و قتل و اسرشان و تصرف اراضی ایشان حتّی بدرجه ای که فلسطینیان صندوق (۲) عهد با الواح تورات

(۱) قضات اصحاح ۳ و ۲ طوک اصحاح ۱۵ (۲) صموئیل اول اصحاح ۷ و ۶

و غیرها را بغارت بردند و مدّتی یعنی تا پادشاهی داود مفقود بود و نبوتی معدود دوپست تن از دختران شیلوه اسیر شده ناچار بزناشوئی با بیگانگان تن در دادند و چون یکی از قضات برخاسته زمام قیادت بدست میگرفت احکام شریعت کم یا بیش مجری میشد و قوم تاحدی آسایش یافته امور و شئون مانند سنین زمان یوشع و موسی برقرار میگشت .

و نیز در آن دوره قضات عده ای از مرد و زن بنام کهنانت و نبوت در مابین قوم بعرصه آمدند که به نیروی روحانی و موعظت بصلاح در زندگانی و ابشار و انذار از ماسی<sup>سیا</sup> بهر استقامت احوال و اوضاعشان کوشیدند چنانکه چهر<sup>دهمین</sup> قاعد بنام سموئیل که معنی تحت اللفظ "اسم الله" است از اهل شیلوه در ظلّ تربیت و تقویّت روحانیّه کهنانت مقامی الی از احفادهارون که مقیم آن بلد بود مقامی روحانی یافته بعداً نبی شد و برتبه ارجمند رسید و مدرسه پیمبران تأسیس کرد و درس روحانی کهنانت و نبوت بیاموخت و در پای<sup>ان</sup> دوره چند صد ساله هرج و مرج کشوری و دینی و قیادت چهار قضات بافواصل طولانی در اصل کهنانت و نبوت و وحدت مرکزی سلطنت در بنی اسرائیل طلوع کرد که عزّت و عظمت روحا<sup>نیه</sup>

و ملکیه را باهم توأم ساخت و هر دو باوج بزرگواری ارتقاء یافتند

همه را اعدام حتی حیوانات را افناء و ابنیه را بگلی هدم سازد و او پس از غلبه و دستگیر کردن پادشاه آنان رحم آورده از قتلش بگذشت و سموئیل چنان مگدر و مفیر شده که شاوول بهر جلب رضایش اسیر خود را بکشت و معذک معفو و مغفور نگردید و سموئیل به بیت لحم در آمده از مابیین پسران ایسا نام از سبط یهودا که یسا نیز میخواندند داوید یا داود را که معنی کلمه ( محبوب ) میاشد و شبانی گله پدر خود در مسقط الرأسش بیت لحم اشتغال میورزید با روغن قدس مذکور مسح نمود و پادشاهی بر قوم نامزد و دعا کرد و داود در آن ایام که شاوول سخت محزون و پریشان افکار بود نزدش رفته بزیست و بهرش عود مینواخت و سرود میخواند چه تثنی نیگو کرده عود و زممار باحسن وجه میزد و شاوول چندان از او سرور و نشاط یافت که اسلحه خود را بوی بخشید و چندی نگذشت که شاوول در همین سال دوم پادشاهیش مقاتله با گلیات پهلوان شهیر فلسطین که اعراب جلیات و جالوت گفتند رخ داد و سپاه اسرائیل سخت گرفتار و شاوول در اضطراب بود و در چنان حال یسا داود را با سلاح مذکور شاوول بیاراست و با مقداری هدیه پنیر نزد وی گسیل داشت و همینکه داود پرسید و قدرت فلسطین و ضعف اسرائیلی دید بیدرنگ

## سلطنت واحده صد و بیست ساله شاوول داود سلیمان

سموئیل و روساء قوم در اواخر ایامش سال ۱۰۹۸ قبل میلاد مسیح از فقدان صندوق عهد و تورات بغایت متأثر بودند و روساء از او درخواست تعیین پادشاهی کردند و او شاءوول که معنی کلمه در عبری (مطلوب) است از سبط بنیامین را بموجب قرعه معین کرد و سرش را با روغن مقدس خیمه مجمع که مرکب از روغن زیتون و معجون با عطریات بود و خیمه و میز و مذبح قربانی سوختنی و شمعدان و آلات دیگر و حوض آب و غیره را با آن مسح میکردند و بر حنوط مرده نیز بکار میبردند مسح و بدعا تبریک نمود و پادشاهی نصب کرده تاج بر سرش گذاشت و عصای سلطنت بدستش داد و از قوم موثیق موگده اطاعت بگرفت و در آغاز کار همه اسباط بعلت رقابت سبطی مطیع کامل نبودند ولی متدرجاً همه مطیع شدند و ایام سلطنت شاوول بمدافعه از فلسطینیا بومی کشور و دیگر اقوام متجاسر میگذشت که در سال دوم سلطنت سموئیل بنی ازو برنجید چه هنگامیکه بوی دستور محاربه با عمالقه داد تأکید کرد که بانتقام از سو سابقشان

سلاح مذکور که براندامش استوار و راحت نبود دورافکنند و با چوبدست و پنج عدد سنگ فلاخن بمیدان شتافت و پهلوان را بانخست سنگ فلاخن هدف کرده کشت و سرش را از بدن جدا ساخته نزد شاوول آورد و بخلمت شاهانه مفتخر گردید و سپهسالار لشکر گشت و چنان محبوب القلوب عموم شد که دختران بهرش بعبیری این نوع از مضامین سروده همی نواختند که : شاوول هزار نفر اما داوود لشکرهای بزرگ را ازین میبرد و این موجب حسد شاوول و اندیشه وی گردید و خطر و بیم برای داوود آغاز گشت و شاوول زختر خود را که نامزدش کرده بود با و تزویج داد ولی وی را پی در پی بکارهای خطرناک میگماشت و آخرالامر کار بجائی کشید که داوود به اینجا و آنجا فراری و متواری گردید تا آنکه شاوول در قتال با فلسطینیان مهزوم و مقهور و مجروح شد و پسران و یاورانش در معرکه بقتل آمدند لذا انتحار کرده شکم خود را با دست خود بدرید و در این موقع سموئیل نبی<sup>نپی</sup> وفات یافته بود و سبط یهودا نزد داوود در مسکنش بحبرون گرد آمده ویرا بروغن قدس مسح کردند و بیپادشاهی سلام دادند و این بسال ۱۰۵۷ قبل میلاد بود و داوود سی سال داشت و تا هفت سال و شش ماه فقط بر سبط خود ش

بنی یهودا در آنجا سلطنت و حکمرانی کرد و یازده سبط را اولاً يك پسر شاوول دور خود جمع نمود و بعداً هریک امیری گرفته مخالفت و مقاتلت مینمودند و داوود در سال هفتم غالب آمده سلطنت بر تمام دوازده سبط برپا داشت و پایتخت خود را قریه صهیون (۱) که بنام کوه صهیون واقع در جنوب غربیش بدان نام مسمی شد قرار داده قلعه و شهری بنا کرده که بنام شهر داوود (۲) شهرت یافت و اورشلیم بمعنی شهر سلامت قرار گرفت و اکنون باعتبار معبدی که بعداً ساخت بیت المقدس میخوانند و در سال نهم سلطنتش صندوق عهد (۳) و تورات که گفتند سموئیل نبی از چنگ فلسطینیان در آورده در محلی مضبوط نمود بیافت و با اعزاز تمام بخیمه مجمع آورد و در محلی که در شهر مذکور مخصوص آن بنا کرد بنهاد و او سلطان تاریخی این قوم و شجاع و الهی و شاعر بود و آن کشور و ملت را تحت يك حکومت متحد و مأمون و نامی و وسیع ساخت و اقوام آن حدود را کاملاً مقهور نمود و از بحر قلزم و مصر تا فرات حکمش رفت و در اواخر ایام بفکر بناء معبدی معظم که حامل صندوق باشد بیفتاد و زمین بخرد و به پسرش سلیمان در کیفیت ساختمان

(۱) کتاب سموئیل باب ۵ و کتاب اول ملوک باب ۲ و کتاب دوم ملوک باب ۳ و ۹ (۲) کتاب ملوک اول اصحاب ۸ و اخبار ایام اول اصحاب ۱۱ (۳) اخبار اول اصحاب ۳ اخبار ثانی اصحاب ۶

و زینتها و ادوات و درباب تفویض خدمات معبد به بنی لوی و صیت نامه سپرد و راجع بحفظ تورات و سائر امور وصایا نمود.

و از جمله حوادث داخلیه ایامش چون زوجات بسیار قرب یکصد داشت و اولادش بسیار بودند یکی از سرانش برادر نامادری خود را بانتهای عمل زشتی که نسبت بخواهر ابوینی وی کرد بکشت و داوود قصد کشتن وی کرد و اوسر بطغیان برکشید و مدتی با پدر مقابله و مقاتله نمود تا مهزوم و مقتول گردید و بالاخره داوود پسر خود سلیمان را که معنی کلمه در عبری (پرازسلامتی) است در مجمع الاعظم قوم سلطنت پس از خود معین کرد و پس از چهل سال سلطنت بسن هفتاد سالگی در سال ۱۰۱۲ قبل میلاد مسیح درگذشت و در شهر داوود مدفون گشت و شمار بنی اسرائیل را در آن هنگام پانزده ملیون گفتند و سلیمان تقریباً بسن بیست بود که در اورشلیم بر تخت سلطنت پدرنشست و کشور و لشکر را معمور و مأمون و منظم داشت و مالیات را قرار و نظم داد و قسمتهائی از بلاد شام و سرزمین اعراب و غیرهم را بر مملکت بیفزود چنانکه گفته اند از حد مصر تا پایان اراضی شام و کنارفرات را تحت حکمرانی گرفت و از طریق دریا بهند و یمن نیز دست انداخت و زر و مال بسیار بفرستید آوردند و از این رو ثروت

و تجملاتش بدرجه عالی رسید و ابنیه رفیعه کثیره بنا نمود و تا آن هنگام خیمه حضرت موسی که مسکن خداوند میگفتند و مذبح برنجین قربانی برنشیب حیمون که بمعنی تل است و بنام الحیب نامیده و خوانده میشود در شمالی اورشلیم بمسافت پنج میل واقع بود ولی او معبد موسی را با عظمت و زینت و ادواتی بس با ارزش تاریخی بنیاد کرد و بهمان ترتیب و اصول خیمه مجمع که از ترتیبات حضرت موسی و معبد سفری بود بساخت و در مدت هفت سال با عجلت بسیار کار کردند تا در سال ۱۰۰۵ قبل میلاد تمام شد و صندوق عهد را در قدس الاقداس معبد در محلی پوشیده و مخفی که جز کاهن بسالی یکبار در روز کیفور کس بدانجا راه نداشت و میگفتند خدا در آنجا ظاهر شده از میان کرویسان بکاهن اعظم امر میداد و نیز میزبان تقدیمی و چراغدان و محل بخور (۲) برقرار داشت و هم کاخی بزرگ

(۱) ملوک اول اصحاح ۶

(۲) در ملوک اول مضمون چنین است: سلیمان جلوی مذبح پروردگار رو بروی همه گروه بنی اسرائیل بایستاد و دودست با آسمان افراخته چنین گفت: ای پروردگار و خدا ای اسرائیل نه با آسمان از بالا و نه بزمین از زیر خدائی چون تو عهد نگهدارندگان فرمانگزار با تمام دل و جان نیست.... چرا که آیا خدای حقیقه بر زمین میماند این آسمانها و آسمان آسمانهاست که گنجایش تراند آرند تا چه رسد باین خانه محقر که من ساختم.. تو گفتی که نامت در آن باشد تا نمازی را که بنده ات اینجا میخواند بشنوی.

بهرنشست شاهی و قصری دیگر بهر حر سرای سلطنتی  
 و قصری عظیم در تدمر شام بساخت و آن عمارت را با زیور  
 و آلات پر قیمت که از ممالک متنوعه آورد و با هزاران کارگر  
 مرتفع نمود و مدت اشتغالش بساختن آن اهنیه بیست  
 سال بطور انجامید و او پادشاهی حکیم الهی و شاعر و  
 فراست و ثروت و شوکت و مهیب بود و در اواخر ایام زنان  
 بسیار داشت و بنات ملوک کثیر حتی دختر پادشاه مصر را بز  
 نی گرفت و قصوری بهر آنان بیاراست که با تماشیل معبودات ملی  
 خود میزیستند چند آنکه هفتصد زن دانه و سیصد مفعه  
 نوشتند و در ایام وی چندین تن از سرکشان قوم سربطغیان  
 بر آوردند و همه را مغلوب و مهزوم ساخت و یکی از آنان  
 که یربعام نام داشت مجبور بفرار مصر و توقف در آنجا  
 گردید و سلیمان پس از چهل سال سلطنت بسال ۹۷۷ قبل  
 میلاد مسیح درگذشت .

\*\*\*\*\*

## انقسام مملکت و ملت و انقراض دولت و خرابی بیت المقدس

پس از سلیمان پسرش رحبعام معنی تحت اللفظ کلمه  
 (کسیکه قوم را وسعت میدهد) بموجب وصیت پدر سلطنت  
 نشست و یربعام مذکور بفرسطين آمد و قوم را بر رحبعام  
 بشورانید و بالاخره ده سبط اسرائیل وی را بسطنت  
 خودشان قبول کردند و برای سلطنت رحبعام فقط دو سبط  
 یهودا و بنیامین باقی ماند و دولتش بنام دولت آل یهودا  
 معروف و پایتختش کماکان اورشلیم و تاریخ نویسنش شمعیاء  
 نبی بود و دولت یربعام بنام دولت آل اسرائیل مشهور است  
 و پایتخت دولتش شکیم یا شخیم قرار داد و مابین دو دولت  
 مخالفت عقیده و مذهب و مخاصمت و مقاتلت شدید بمیان  
 آمد و رقابت قدیمه به رشد رسیده سبب انفصال و انشعاب  
 کامل گردید و یربعام در مقابل معبد سلیمان معبدی در بیت  
 ایل و دیگر در دان در نابلس بنا کرد و گوساله‌ای از زر  
 در آن دونصب نمود و پنج روز از ماه هشتم عبریان را معین  
 کرد که چنانچه آل یهودا بمعبد سلیمان حج بجای  
 می‌آوردند آن ده سبط در آن معبد حج نمایند و با اینکه



هرد و فرقه در اصل شریعت و در موسی و یوشع با هم متفق بودند، کتاب توراتشان مختلف و هر فرقه مدعیان نبوت از افراد فرقه مقابل خود را بنوعی که مینگاریم انکار میکردند و ما بینشان معارضه و مباحله منجر به هلاکت واقع گردید و مدت پادشاهی یربعام پرنده سبط مذکور ۲۲ سال شد و او را خلافتش ۱ تن در مدت تقریب ۲۲۰ سال بنوع مذکور برده سبط سلطنت راندند و آخرشان هوشیاع بن بالا بود و پایتختشان بالا خره سامره شد چه سامره یا شهر شومرون واقع بر کوه در مسافت سی میل شمالی اورشلیم که عمری پادشاه آل اسرائیل از شامر نام خریداری کرده بنا نهاد.

احاب پادشاه دیگر مشهور که سلسله هیگلی برای بمسال در آنجا ساخت و آن شهر مرکز بت پرستی و پایتخت احاب و زنش مایزابل نام شاهزاده فینیقی و مقام بعمل معبود فینیقی گردید و در مدت سلطنتشان جز تمایل پرستش اصنام طوائف همجوار و آمیختن با آنان و مقاتلات با دولت آل یهودا و طوائف اخری چیزی نبود و بالا خره تحت همجا دولت باهل مضمحل و زائل شدند و دولتشان باین طریق به پایان رسید که پادشاه باهل سلیمانصر یا شلمناصر در ایام سلطنت خود از سال ۷۲۳ قبل از میلاد مسیح تا ۷۲۱ بر آن مملکت بتاخت و شومرون را منهدم ساخت و هوشیاع را باجمعی کثیر از اسباط عشره اسیر به باهل برد و جمعی بسیار

از اهالی مملکت خود را بمملکت آل اسرائیل کوچ و سکونت داد تا با اختلاط و تزئید نسل زیاد شدند و عقاید و مراسم توراتی را با اموری دیگر بیامیختند و بنوع مذکور هیگلی بهر خود برکوه برافراشتند و بنام شومرونی معروف گشتند و بدین طریق آل اسرائیل چنان از میان رفتند که غالباً اثری از آنان باقی نماند.

و نیز از اولاد و احفاد رحبعام بن سلیمان نوزده نفر متعاقباً بر دوسبط یهودا و بنیامین در مملکت یهودیه بمدت تقریباً سیصد و چهل و سه سال پادشاهی کردند و در مابین آن سلاطین معدودی مانند حزقیایا و یوشیایا موسوی متدین و صالح بودند و بروش داوود و سلیمان سلوک نمودند و اوضاع مملکت و ملت بخوشی گذشت و لسی اکثر از آنان اعمالی مخالف آن نمودند و عبادت اصنام ا قوام مجاور کردند و دچار هجوم قوای کشورهای همجوار خصوصاً مصر و اشور شدند چنانچه منسه بن حزقیایا چهاردهمین سلطان نشان رسوم نیک حزقیایا را برانداخت و پرستش او شان رواج داد و مخصوصاً بت مولوخ را محل پرستش نهاد و معابد و مذابح بهر عبادت آنها بنا کرد و فرزند خود را برای قربانی بتان بسوزاند و بتی ساخته در بیت الله نصب کرد و مردم را بستایش بگماشت و آنچه

جدّ مادریش یشعیا نصیحت کرد سودی نبخشید و عاقبت فرمان قتل یسعیا داد تا آنکه تقریباً در سال ۵۸۶ قبل از میلاد نبوخذ نصر یا بقول عربان بخت نصر کلدانی فاتح اشور و فلسطین و مُجَدِّد امپراطوری کلدیه در ایام آخرین سلاطین یهودا یعنی صدقیّا بر اورشلیم تاخت و پادشاهی از این دو دمان برانداخت و آن شهر را با آتش زده منهدم ساخت و معبد سلیمان را برافکند و گروهی بسیار به اسیری برد و فقرا و بیچارگان را برجای گذاشت و باین طریق مجد آل یعقوب و حکمرانی تورات و معبد سلیمان و صندوق عهد و اورشلیم و آثار حضرت موسی و یوشع و غیرها از میان رفت و آن مملکت تحت حکومت کلدانیان قرار گرفت .

وعلّت و فهرست بلیّات متواتره بر این خاندان در طول

.....

.....  
 در سربلندی و عظمت و دولت قویّه بود که از حیث تمدّن و اقتدار بمقابل یکدیگر قرار داشتند یعنی کلدیه و اشور از یکسو و مصر از سوئی دیگر و از آغاز سلطنت آل یعقوب خصوصاً در ایام سلیمان که هیکل و ابنیه و ثروت سلیمانی اشتهاری بسزا یافت مطمع طمع آنان گردید و اقوام بومی و مجاور که از چنان قوم بیگانه متمنع قهار نهایت حسادت و تمصّب و انضجار داشتند موقع ضعفشان را مفتنم شمرده

بغزم انتقام و استیصالشان برخاستند و مابین دو سلطنت مذکور بنوعی که بیان شد غایت خصومت و عناد قومی و عقیده ای پیدا گردید و نخستین بار در عصر رحبعام بسال ۹۷۳ قبل میلاد مصریان هجوم باورشلیم آورده معبد را غارت نمودند و در عصر آسا سومین پادشاه یهودا بسال ۸۷۴ احاب هفتمین پادشاه اسرائیل که بنوع مذکور دختر پادشاه متکبر بت پرست صیدا را بزنی داشت و پرستش بعل را در مابین قوم داخل کرده در سامه معبد آن صنم بیانمود . پیشوایان عقیده آل اسرائیل که در کتب و آثار مقدّسه یهود بعنوان انبیاء کذب تعبیر شدند با ایلیّا نبی آل یهودا محاجّه و مخاصمه و بالاخره مباحله کردند و چهارصد و پنجاه نفر انبیاء بعل و چهارصد تن انبیاء .....  
 و بالاخره احاب بعد از معاصی بسیار در محاربه با بعضی از ملوک طوایف بهلاکت رسید و بعصر یورام بن یهوشافاط پنجمین پادشاه آل یهودا فلسطینیان با گروهی از اعراب به بیت المقدّس تاختند و بر یورام غلبه جسته زن و فرزندانش را بقتول ساخته اموالش را بغارت بردند و چون احزیّا پادشاه یهود بهلاکت رسید مادرش عشلیّا که دختر پادشاه اسرائیل بود نسل خاندان طوکی یهودا را براندخت

وخانه خدا را منهدم ساخت و آلات مقدسه آنرا وقف بعمل قرار داد و بعضر امصیابن یواش نهمین سلاطین آن دولت سلطان اسرائیل او را اسیر کرد و بیت المقدس و معبد را غارت نمود و چهارصد ذراع از قلعه اورشلیم را خراب کردند و بعضر آحاز (۷۴۱) ق م دوازدهمین سلاطین آن دولت هوشاع سلطان آل اسرائیل به بیت المقدس تاخته یکصد و بیست هزار کس از آنان را در یکروز بکشت و دویست هزار کس از رجال و نساء و اطفال آل یهودا را باسیری بردند و بعضر منشه بن حزقیا پادشاه بابل لشکری عظیم آورد به بیت المقدس بگرفت و منشه را دستگیر و به غل و زنجیر کرده بزمین بابل فرستاد و بعضر یوحاز بن یوشا سلطان مصر باجیوشش به بیت المقدس تاخت و او را باسیری برد .

و پس از اینهمه سه واقعه اسیری بزرگ و نهب و قتل روی داد : سبی اول بعضر یویاقیم بن یوشا که نبوخذ نصر باورشلیم آمد و یویاقیم را با دوازده هزارتن از محترمین آل یهودا و با دانیال نبی که چهارده سال داشت و با عزاریا و حنینا به اسیری برد و تمام اموال دولت را یغما کرد .

و سبی دوم هشت سال بعد از آن (۵۹۸) بعضر یواخین بن یویاقیم بازنبوخذ نصر با سپاه وافر به بیت المقدس

تاخت و آن پادشاه را مفلولاً باسیری برد و بیت المقدس را غارت کرد و صدقیا عم یواخین را برآنان پادشاه ساخت . و سبی سوم ده سال بعد از آن در عهد صدقیا مذکور بازنبوخذ نصر با سپاه عظیم به بیت المقدس تاخته فتح کرد و صدقیا را دو چشم بیرون آورد و زن و فرزندانش را در مقابلش بکشت و شهر را غارت کرده بیت المقدس را آتش زده ازین برانداخت و تورات را بسوزاند و هفتاد هزار یهود اسیر به بابل بردند .

## انبیاء

کنه نبی (۱) که عربی و جمعی از انبیاء و نبیین است مأخوذ از عبری میباشد چه لفظ نبو در لغت اشوری و لفظ نبی در لغت عبرانی بمعنی بزرگ دینی و خبرده از خدا است و هارون که از جانب حضرت موسی خبرگزاری

(۱) ولما رآه واجماعة الانبیاء یتنبئون و سموئیل واقفاً رئیساً علیهم کان روح الله علی رسل شاول فتنبئوا هم ایضاً و اخبروا شاول فتنبئوا هم ایضاً الخ . (سموئیل اول اصحاح ۱۹) لان النبى اليوم کان یدعی سابقاً الرائی .

(سموئیل اول اصحاح ۹)

میکرد باین نام خوانده شد و تمام پیمبران از شریعت <sup>و فی</sup> میگفتند نخست سموئیل (۱) چنانکه نوشته شد بعصر شاوول (۲) بود و در راه تأسیس مدرسه انبیاء کرد و رئیس مدرسه را پدر و تلامذه را پسران خواند و تفسیر تورات و موسیقی و شعر میآموختند و اغلب آلات موسیقی مینواختند و دسته انبیاء عابد و زاهدوار بامعاش ساده میزیستند و بسیاحت و مهمان شدن بسر میردند و هر که بصرف فیض و تائید <sup>(۳)</sup> مخصّص بوخی و الهام میگشت نبوت مینمود دیگر ناشان <sup>(۳)</sup> بمعنی خداداده و جلال (۴) که هر دو در عصر داوود بودند

(۱) بعد ذلك تاتي الى جبعة الله حيث انصاب الفلستينين ويكون عند مجليكَ الى هناك الى المدينة اذك تصادف زمرة من الانبياء نازلين من المرتفعة و امامهم رباب و دف و ناي و عود و هم يتنبعون فيحلّ عليك الروح فتنبأ معهم و تتحول الى رجل آخر ( سموئيل اول اصحاح ۱۰ )

(۲) ولما جاء و الى هناك الى جبعة اذ ابزرة من الانبياء لقيته فحلّ عليه روح الله فتنبأ في وسطهم ولما رآه جميع الذين عرفوه منذ اس و ما قبله انه يتنبأ مع الانبياء قال الشعب الواحد لصاحبه ماذا صار لابن قيس اشاوول ايضا بين الانبياء الخ ( سموئيل اول اصحاح ۱۰ )

(۳) سموئيل ثانی اصحاح ۲۴

(۴) سموئيل ثانی اصحاح ۷ اخبار اول اصحاح ۱۷

و اخيا (۱) و شمعی (۲) بمعنی ( بشنو از خدا ) و یعد و یسا (۲) عد و (۲) بمعنی ( شهادت و زینت ) که هر سه در عصر رحبعام و عودید (۲) و عزریا (۲) بمعنی ( خدا مد کرده است ) و حنانی (۲) بمعنی شفقت کرده شده بعصر آسا و ییهو (۳) بعصر بعشا سومین پادشاه اسرائیل و میخا (۲) بمعنی مفلس در ایام دهم و یازدهم و دوازدهمین سلاطین یهودا

(۱) طوك اول اصحاح ۱۲ (۳) طوك اول اصحاح ۱۶

(۲) اخبار ثانی و بقیه امور سلیمان الا ولی والاخیر اما هسی مکتوبه فی اخبار تا ثان النبی و فی نبوه اخیا الشیلونی و فی رویاً یعد و الرائی اما هسی مکتوبه فی اخبار شمعی و عد و الرائی... عزریا بن عودید... فلما سمع آسا هذا الكلام و نبوه عودید النبی... و فی ذلك الزمان حبا حنانی الرائی الى آسا فغضب آسا على الرائی و وضّته فی السّجن... فجمع ملك اسرائیل الانبياء اربعمأة رجل و قال لهم نذهب الى راموت جلعاد... فقال ملك اسرائیل ليهوشافاط... ولكنی ابفضه لانه لا يتنبأ علیّ خيراً بل شراً کلّ ایامه و هو میخا بن یمله.

دانیال پیغمبر چون تاریخ طوک اسرائیل و سرکشان ایشانرا وصف کرد چنین نوشت که پادشاه اسرائیل و پادشاه یهودا باهم اتحاد نمودند که بابنی بلعان یعنی مطرودین که عموعیان بودند جنگ کنند و وقتی که یهوشافاط پادشاه یهودا و احاب پادشاه اسرائیل هردو بر تخت درسامره جلوس کرده بودند چهارصد پیغمبر دروغگو پیش روی ایشان ایستاده بودند پس پادشاه اسرائیل گفتند بلند شو برضد عمونیان زیرا که خدا ایشانرا بدستهای تو خواهد داد و عمون

بود و نبوت منسوب باو اندازات در حق دوسلطنت یهود او

را بر باد خواهی داد آنوقت یهوشافاط گفت اینجـا پیغمبری از طرف خدای پدران مایافت میشود ؟ احاب گفت فقط يك نفر یافت میشود و اوهم شیراست زیرا که او همیشه بر من ببدی پیغمبری میکند و همانا که او را در زندان نهاده ام و او از اینرو گفت که فقط یک نفر یافت میشود زیرا که تمام کسانی که یافت شد کشته شدند با ما احاب حتمی اینکه پیغمبران چنانچه تو ای معلم فرمودی بقله های کوهها آنجا که بشری ساکن نشده بود گریختند آنوقت یهوشافاط گفت او را حاضر کن اینجا و ما باید به بینیم که چه میگوید از اینرو احاب امر نمود که میخا آنجا حاضر شود پس آمد باینها در پایش و روی او مضطرب بود مثل شخصیکه میان موت و حیات زندگی میکند.... پس آنوقت پیغمبران دروغگویشم درآمدند پس رئیسشان بر روی میخا سیلی زد... پس احاب بخشم درآمد گفت میخارا بگیرید و بند هائی که در پایش بود بگردنش نهید و اقتصار کنید بر او به نان جو و آب انجیل برنا با فصل ۱۶

همه پیغمبران کذب یکصد و چهل هزار میرسند... ایزابل ده هزار پیغمبر را بقتل رسانید... هشت هزار از فرزندان پیغمبران که پنهان کرده ایشان را سردار لشکر احاب..... و زکریا چنین کرد و قتیکه با مرپاد شاه بد کرد ارکشته شد.... بعد از سفر ایلیا طائفه فریسیان متفرق شدند بسبب غلبه بزرگ بت پرستان زیرا که در زمان خود ایلیا در یکسال ده هزار و اندی پیغمبر از فریسیان حقیقی سر بریده شدند.... خون هر پیغمبر و صدیقی با خون زکریا بن برخیا که او را میان هیکل و مذبح کشتند. کدام پیغمبری است که او را مقتول نکردند ؟ کدام صدیقی است

اسرائیل و برای اورشلیم و سامره است .

والیشع بمعنی ( فرج الله ) و اوریا بمعنی ( نور الله ) و ایلیا (۱) بمعنی ( بزرگوار من خداست ) که الیاهو نیز خوانده اند و میخائیل هم نامیده اند و عبری الیاس گفته اند و احاب و ایزابل طک و ملکه سابق الذکر اسرائیل را از جور و ظلم موعظت و انداز میکرد و امیتا در عصر یهرا بن یهوشافاط .

و نیز بعصر احاب مذکور ششمین پادشاه اسرائیل و حزئیل (۲) یا یحزئیل بمعنی ( لایق خدا ) و العازار یا الیعزر بمعنی ( خدامد ) هر دو در عصر یهوشافاط چهارمین پادشاه آل یهودا و صفنیا بمعنی ( نهان کرده خدا ) که نهمین انبیا اصغر و معاشر با یرمیا و در عصر

که او را گذاشته اند به اجل خود بمیرد ؟ ( انجیل برنا با فصل ۱۷ و ۱۸ و ۶۳ و ۱۴۸ و ۱۸۰ )

(۱) طوک اول اصحاح ۱۷

(۲) وان یحزئیل بن زکریا..... کان علیه روح الرب تنبأ الیعزر و اتت الیه کتابه من ایلیاء النبی تقول وهکذا قال الرب اله داوود ابیک اصحاح ۲۰ و ۲۱ اخبار ثانی

احریاهو هفتمین پادشاه آل اسرائیل بود و نبوتی باو منسوب است و تقریباً بسال ۴۳۰ قبل میلاد مسیح در حقیق خرابی نینوا و انتهای کار سلاطین کلدان نبوت مینمود .  
و عوبدی بمعنی ( عبد الله ) چهارمین انبیاء اصغر معاشر با یرمیا و حزقیل بود و تقریباً بسال ۵۷۶ قبل میلاد مسیح در حقیق مغلوبیت و مخروبت ادونیون و جبال عیسو نبوت میکرد .

عاموس بمعنی ( یار ) زارع و شبان و شبانزاده در بیت ایل با پیام نهمین پادشاه یهودا و معاشر با هوشع و یوئیل و نبوتی بوی منسوب است و تقریباً بسال ۶۳ قبل از میلاد مسیح مخصوصاً راجع بآئیه بنی اسرائیل نبوت مینمود و چون کهنه را توبیخ بر عصیان میکرد خواستند وی را بازنش اخراج بلد کنند چنانکه در اصحاح هفتم از کتابش مسطور است .

وهوشع بمعنی ( فرج یافته ) بمصر عزیزا نهمین پادشاه آل یهودا و بعد از آن بود و با جمع بمستقبل سخت اسرائیل انداز میکرد .

اشعیاء یا یشعیاء از عصر نهمین پادشاه آل یهودا تا ایام کورش بود و دو دولت آل یعقوب را همی با اتحاد تشویق کرد و خهر خرابی مملکت و بعد از آن خلاصی یهودا از

اسارت اشور داد و انتظار قیام شخصی میرد تا آنکه تصریح بکورش نمود و منشه بن حزقیاس سابق الذکر که چهاردهمین پادشاه و نوه دختری وی بود و در عصیان و مخالفت شریعت تجاسر و تجاهر را بحدّ اعلی رساند و همی مورد نصیحت و نکوهش وی قرار گرفت بالاخره امر بقتلش داد و مأمورین از او همی تعاقب و تجسس کردند تا وی را در جوف درختی پنهان یافتند و درخت را آره کرده او را بکشتند .

ویوئیل بمعنی ( مراد رسیده ) و یونان بمعنی ( کبوتر ) و عبری یونس گفتند و او پسر الیاس بود و چون نام دیگر امتی خوانده میشد و معرب کرده متی گفتند از اینرو یونا را یونس بن متی نوشتند و تقریباً در سال ۸۲۵ قبل از مسیح میزیست .

وناحوم بمعنی ( تسلی کرده شده ) و حقیق بمعنی ( باغوش کشیده شده ) که الیاس او را در بغل گرفته حیات بخشید و نبوتی به آن دو انتساب داد که غالباً نبوت از تعرض اشوریان و کلدانیان بر یهودیه مییاشد و گویا تقریباً ششصد و اند سال قبل از مسیح نوشته شد و در عصر چهاردهمین پادشاه آل یهودا بودند و یکی از دوازده پیغمبران مروج که مردم را بکلمات ارمیا میخواندند نریا بمعنی ( فرج الله ) و محمیا بمعنی ( شفقت کرده ) خدا

در عصر هیجد همین پادشاه یهودا بودند .

ودانیال بمعنی ( حکم کننده من خداست ) نیز در عهد هیجد هم بود و بارفقایس حنپنا و میشائیل و عزریا در حوالی سال ۵۸۶ قبل از مسیح که باسیری بابل برده شد بهر اقامت در بارگاه نبوکدنصر و پیشخدمتی انتخاب شد و مانند یوسف در مصر معزز و محترم گردید و از علوم و تمدن و زبان مقدس کلدانیان بهره مند گشت و همینکه رویای غریب پادشاه را تعبیر نمود سرافرازی بر علماء و کهنه و نیز مأموریت حکمرانی یافت و گویا هنگامی که رفقایس را در تنور آتش میانداختند غیبت ویا مأموریتسی داشت و همینکه خواب بلشصر را تعبیر نمود بمقاماتسی عالیتر رسید و هنگامی که پادشاه ایران بابل را از بلشصر ربود بریکصد و بیست نفر از شاهزادگان سمت ریاست یافت و علت حسدشان در مفارقه شیران افکنده شد و لسی معاندین بهلاکت رسیدند و دانیال تا پایان حیاتش مشمول ملاحظات کورش بود و در سال سوم پادشاهی رویای های متوالیه در حق احوال و اوضاع یهودیان تا خلاصشان دید و پیوسته در امور آتیه شان فکر کرد و سخن گفت تا در سن متجاوز از هشتاد بسال ۵۳۶ قبل از میلاد مسیح درگذشت و او از انبیاء معظم و نبوتش

مشهور میباشد .

ارمیا<sup>(۱)</sup> یعنی ( برآورده خدا ) که گویند با برخی از پیبران دیگر با یوشیا پادشاه یهود مساعدت کرده توراتی را از حضرت موسی که در جای پنهانی از معبد یافته شد مورد عمل و دستور کشوری قرار دادند و یرمیا از کاهنان و انبیاء کذبه نکوهش میکرد و عاقبت یشحور پیرامیر کاهن بزرگ وی را تازیانه زده در چاه لجن بینداخت و بیشتر کاهنان فتوای قتلش دادند و بالاخره در واقعه بخت نصر از اسرای بابل بود و در بشارتش وعده بعد از هفتاد سال خلاصی از اسیری بیهود میداد .

و باروخ بمعنی ( مبارک ) شاگرد ارمیا که گفته اند تاریخ

یهود را از آغاز کارشان تا اسارت یهو یاخین او تنظیم

و تدوین کرد و او با ارمیا در عهد بیستمین پادشاه بودند

زکریا<sup>(۲)</sup> یا زکریا و زخریا بمعنی ( یاد کرده خدا )

در قریب بنا به بیت المقدس دوم ( ۵۲۰ قبل میلاد ) تشویر و نبوت میکرد

میداد و زر و بابل را داوود زمان وصف نمود و دوره انبیاء

را در قریب اختتام نوشت و نکوهش اوضاع نمود .

وساریا بمعنی ( اسیر خدا ) که بخت نصر بکشست .

(۱) اخبار ثانی

(۲) کتاب زکریا و اخبار ثانی اصحاح ۲۵

و حزقیل یا حزقیال یا یحزقیل بمعنی ( قوی کرده خدا )

در سال مذکور ( ۵۸۶ ) قبل از مسیح، توسط بخت نصر باسیری بابل رفت و در آن ایام بنی اسرائیل را تسلیم داده بشارت استخلاص از اسارت و ورود و اقتدار در وطن همی گفت و او از معاریف انبیاء و کتابش نیز معروف میباشد و چهارده سال در آن مدت اسیری در اورشلیم نبوت کرد و درگذشت و از انبیاء هشتم بشمار است و گفته اند که در حوالی بغداد شبی بدست معاندین کشته گشت .

و حکسی یا حجی بمعنی ( سرور یا حج کرده ) زمانی که

نبوکدنصر اورشلیم را فتح کرد او را از زندان بیرون آورده، ببابل برد و گفته اند در آن سال ( ۵۸۶ ) قبل از مسیح، بمصر برده شد و او باز رو بابل از اسارت بابل عود کرد و سی سال ( ۵۲۰ ) قبل از مسیح مطابق سال دوم سلطنت داریوش نبوت میکرد و تشویق اکابر یهود برفتن فلسطین و بناء اورشلیم و معبد مینمود و بصراحت نبوت از آتیه درخشان یهود کرده ذکر برگزیده بودن و محل امید بودن زروبابل همی داشت و سخنانیش درباره زروبابل صریحتر از دیگر انبیاء هم روش او میباشد .

و ملاخی ( ملاخ ) بمعنی ( رسول و یا نسبت است ) با

دانیال معاصر بوده و او آخرین و خاتم انبیاء بنی یعقوب

است و گفته اند که در سال چهارم آبادی بیت المقدس دوم که مینگاریم ختم نبی از مابین بنی اسرائیل شد و کتابش از اعمال قوم در ایام بیت المقدس دوم نکوهش و نبوت مجازات میکرد .

وینوع کلی از تمامت انبیاء آل اسرائیل از شانزده نبی کتاب بر جا است که از کتب مقدسه میباشد و آنان : یونس ، یوئیل ، عاموس ، هوشع ، اشعیا ، میکا ، ناحوم ، صغیا ، ارمیا ، حبقوق ، دانیال ، عوبدیا ، حزقیال ، حجی ، زکریا و ملاکی میباشد و از الیا و ایشع باهمه عظمتشان کتابی برجای نیست و شمه ای از اقوال و اعمالشان ضمن تاریخ پادشاهان مندرج میباشد . و شماره دیگر انبیاء را که کتابی از ایشان نیست سی و دو گفتند و علیهذا مجموع انبیاء بنی اسرائیل چهل و هشت اند که پنج نفر آنان را از زنان ( بشمار آوردند ) و بالجمله از تاریخ مذکور ۵۸۶ قبل از مسیح که بیت المقدس بدست سلاطین اشور

(۱) دُبوره امرأة نبیة زوجة یضدوت هی تاخیة

اسرائیل فی ذلك الوقت قضاة اصحاب ۴ . خلدة النبیة

امراة شلوم . . . و هی ساکنه فی اورشلیم فی القسم

الثانی اخبارثانی ۳۴



منه، و منعدم گردید الی قریب هفتاد سنه (۱) بهمان حال خراب و بوار ماند.

## نجات یهود از اسیری بنی اسرائیل و قدرت جدید

سنینی پس از تصرف فلسطین و خرابی بیت المقدس بد نبوخذ نصر امپراطور بابل کوروش بزرگ که بلهجه های مختلف لاتینی و یونانی و عبرانی و عربی سائرس و سیروس و کوروس و کورش و قورش و خیارشا خوانده شد از خانواده هخامنشی و پادشاه شهیر ایران بنیاد فتوحات گذاشته از هند تا اناطولی را تصرف نمود و بسال ۵۴۵ قبل از میلاد مسیح بابل را بگرفت و بیلشازار پسر نبونید پادشاه بابل را بکشت و آن دولت را منقرض ساخت و آن کشور و مستملکاتش ملحق

(۱) یارب الجنود الی متی انت لا ترحم اورشلیم و مدن یهو التي مضت علیها هذه السبعین سنه ..... و ذلك هذه السبعین سنه . کتاب زکریا اصحاح ۱ و ۲  
فی السنّة الاولی ولداریوش بن احشوروش من نسل اللاویین الذین ملک علی مملکة الکلدانیین فی السنّة الاولی و هو ملک اما دانیال فهمت من الکتب عدد السنین التي کانت عنها کلمة الرب الی ازمیا النبی لکماله سبعین سنه علی خراب اورشلیم دانیال اصحاح ۹

بایران گردید و اسرای بنی اسرائیل تحت اقتدار شاهنشاه قرار گرفت و ایرانیان به یهود و آئینشان ارتباط یافتند و آنان را محترز از تعلق به اصنام و اوثان و پرستنده پاک یزدان دیده مستحق مرافقت و معاضدت دانستند و لذا کوروش در همان سال نخست حکم بازگشتشان را بوطنشان صادر نمود و فرمانش در اول کتاب عزرا چنین مسطور است:  
هكذا قال کوروش ملک فارس: جميع ممالك الارض فعها لى الرب آله السماء و هوا وصانى ان ابنى له بیتاً فى اورشليم التي فى يهودا منكم من کل شعبه لیسکن الله معه و یصعد الی اورشليم التي فى يهودا فینى بیت الرب اله اسرائيل هو الاله الذی فى اورشليم و کل من بقى فى احد الا ماکسن حیث هو متفرّب فلینجده اهل مکانه بفضه و ذهب و بامتعه، و بهائم مع التبرع لبیت الرب الئى فى اورشليم .

و همه ائاث شمین زرین و سیمین معبد یهود را که نبوخذ نصر از اورشلیم آورده در معبد بابل گذاشت و شمار آن پنج هزار و چهارصد بود به بزرگتر یهود زرو بابل بمعنی بزر بابل ابن شیلنتیل (۱) از باقی ماندگان خانواده سلطنتی

(۱) فتنبأ النبیان حجی النبی و زکریا بن عد و الیهود الذین فى یهوذا و اورشليم باسم اله اسرائيل علیهم حیثذ قام زربابل

متولد در بابل که شیشبصر نام احترام داد بسپرد و او را والی کرد و مأمور ساختمان بیت المقدس نمود و فرمان داد که عموم وی را در مایحتاج بنا مساعدت و اطاعت نمایند و هر که اطاعت نکند بدون احتیاج با اطلاع شهنشاه تواند بحبس انداخت یا کشت و آنچه از مصروف لازم شود از خزینۀ دولت بگیرد و جمیع آل یعقوب از تکالیف دیوانی معفوند .

پس زرو بابل و یوشع حفید آخرین کاهن بزرگ اورشلیم و غیرهما از بزرگان آل یهودا و بنیامین و بنی لاوی و هم تنی چند از پیمبران با کمال سرور برخاستند و همه جماعت را همراه کردند که بوطن روانه شوند و سیم و زر و اشیاء لازم و آنچه نبوخذ نصر از بیت المقدس برده بود و آنچه بانان تبرع عطا شد تمامت و همه اشیاء و فیره باهظه را حمل بر چهار <sup>پایان</sup> کرده با خدم و حشم و ستور عازم شدند و در آن هنگام شمار مردانشان چهل و دوهزار و سیصد و شصت نفر بود که با زن و فرزند و اعمال و احوال و اثقال از اراضی بابل و نینوی کوچیده به اورشلیم رفتند و حرکتشان از بابل در فصل بهار سال ۵۳۷ قبل از مسیح بود و پس از استقرار در بلاد و امکنه در آغاز ماه هفتم شروع بهرقرار کردن بعضی از ضروریات

بن شالنتیل و یوشوع بن یوصادوق و شرعاینیان بیت الله الذی فی اورشلیم و معهما انبیاء الله یساعدونهما عزرا اصحابه زکریا اصحابه

قدس و داخلی بنا و اجراء مراسم و اعمال نمودند و در ماه دوم از سال ۵۳۶ باصل بنا پرداختند و با تهلیل و تسبیح و سرور و بکاء معبد را بهمان وضع اولش بر روی بنیان و خرابه های معبد سلیمان بساختن اهتمام کردند و مراسم سرود و قربانی و غیرهما را فاش و بر ملا با همه مه و غوغا انجام میدادند ولی از آغاز که بساختمان شروع کردند خصوصاً هنگامی که دیوار بمقدار دوارش مرتفع شد فرقه سامریهای سابق الذکر از ساکنین فلسطین و مجاور خلط از اقوام اشوری وارد درایمان بآئین یهود کوه سنبلط نامی قائد و رهبرشان قرار داشت و خویش را موسوی حقیقی و احق و اولی بمعبد میدانستند و یهود را خارج از راه اصلی و آئین موسوی میخواندند شرکت درین اخواستند و آنان نیز پرفته ممانعت کردند و شومب <sup>پایان</sup> به سست کردن و بیم انداختن در قلوبشان پرداختند و مقابله و مخالف برافراختند و کوروش تا در حیات و مشغول بچهاربات <sup>یهود</sup> بهمین منوال گذشت و در ایام پادشاهان و فرمانگزاران بعد از اوهم بنای معبد بانجام نرسید و حتی مخالفین خاطر برخی از آنان را در باره یهود پریشان و نگران ساختند و بالاخره یهود به داریوش که مدت سلطنتش تا ۴۸۶ قبل میلاد رسید اخبار و اطلاع حکیمانه دادند و او فرمان سخت

باجراء فرمان کورش داد و مخالفت و مخالفین را نهی شدید و تهدید کرد و بار دیگر بعد از داریوش در عصر اردشیر یا ارتخشیش یا بقول یونانیان ارتاگزرس و بقول عبریان ارتخشستا باز وقفه در کار شد و شهنشاه فرمان بتوقیف ساختمان داد که عیناً در اصحاح ۴ از کتاب عزرائث است و گفته اند که بناء معبد پانزده سال بعقب افتاد و تأخیر و وقفه شد تا آنکه اردشیر به حجی پیغمبر نوشته بحکم و عطی موگدتر اقدام کرد و لذا ساختمان دوم معبد بدانگونه که بزرگان یهود خواستند با فرمان و مصاریف شاه ایران بانجام رسید و انبیاء حاضر و معمرین باقی از ایام خرابی معبد اول از شدت شادمانی و تأثر میگریستند و از این معبد جدید خاطری پر از آمال و امید داشتند و پیشین گوئی انبیاء تحقق حاصل کرد و یهود جشن گرفته قربانی برای خدا تقدیم کردند .

و از جمله واقعات حسن مناسبات یهود با پادشاهان ایران و تقویتی که از این رهگذر شدند در کتاب استر بنام اجشویروش مسطور است که شاه مذکور استر نام دختر جمیله از سبط بنیامین را که پس از فوت والدینش زیر دست عم خود نهوت مقامی مردخای بمعنی (مشک بویا) که بلقب بلشان بمعنی (سخنور) خوانده میشد چه به السن مختلفه تگم

میکرد و بخت نصر وی را با یواقین باسیری برد تربیت شده بود بزنی گرفت و استر ملکه ایران شد و شاه را وزیری بود همام نام که با بنی اسرائیل غایت عداوت داشت و خاطر پادشاه را از جمعیت یهود و خطرات محتمله آتیه شان مشوش و هراسان ساخت بحدی که فرمان قتل همه آن قوم در روز سیزده و چهارده آزار صدور یافت و در شهر عظیم شوشتر که پایتخت سلطنت و محل سکونت استرومردخای بود در برای مردخای بپا کردند ولی حسب دستور و تدبیر مردخای استر شاه را از حیل همام آگاه ساخت و بحکم شاهی همام را بر همان دارکشتند و بنی اسرائیل در همان روز مقرر هفتاد و پنج هزارتن از دشمنان خود را در بلاد دیگر و سیصد تن از اعدای خود را در شوشتر و ده تن از اولاد همام و تمامت عشیرت وی را بقتل آوردند و این دو روز را الی الیوم بنی اسرائیل بیاد گذشته عید کنند و استرومردخای نزد شاه ایران کمال عزت و تقرب داشتند و این در سال ۴۷۸ قبل میلاد بود و پس از پادشاه پسرش داریوش دوم یا اردشیر دوم در شش سالگی بیادشاهی برقرار شد و مردخای بماقبت مشیر و مشاورش قرار گرفت و بالاخره بنی اسرائیل را فراغت از بناء حصار و تعمیر اورشلیم در حدود ۴۴۵ قبل میلاد مسیح حاصل

گردید .

وقصه عزرا<sup>(۱)</sup> از نسل هارون که معرب آن نام عبری عزیر مییاشد و سوفریعنی (کاتب) بود و در شریعت تورات اطلاعات بسیار داشت و با بسیاری از یهود و بقایای سبایای آل اسرائیل که از اطراف اراضی بابل و شهرشوش کوچ داد و با مصاریف و مقداری کثیر از زر و سیم پی عمران اورشلیم از جانب شاه در سال ۴۵۸ مأمور شد و نیز صورت فرمانی که برای وی صدور یافت در اصحاح هفتم کتاب عزرا بتمام و کمال ثبت است و عزرا چون شدت احتیاجات مادیّه و معنویّه اورشلیم خراب را دید بیکی از بزرگان یهود نَحْمِیَّا نام که بمعنی (تسلّی یافته) است نامه نوشسته ملتجی گشت تا از دربار شاهی کمک رسیده حصار اورشلیم و دیگر اشیاء را تعمیر و ترمیم نمایند و بحال اول آرنده و کمال آرزومندی و امیدواری به پشتیبانی شاه حاصل بود که حریت معبد و مراسم آن با اشغال و آلات و ادوات و تزینات برقرار شده اعمال دینیّه و عزّت و انتظام قدیم عودت نماید ولی اعاده استقلال و قدرت و دولت سلیمانی و کثرت عدیه که

(۱) در قرآن است قوله قالت الیهود عزیر بن الله .

و در کتاب مجمع البحرین است : المراد به عزیر بن شرحیا نبی من انبیاء الله و نسبت به الی الله علی ما قیل لانه اقام التّوراة بعد ان احرقته .

در نتیجه حروب داخلیّه و قتل و اسر خارجیّه از میان رفت و حتّی اعاده رسوم قربانی معبد آسان نبود و نحما کسه کاهنی عالم و کاتبی ماهر در شریعت و مشیر نزد پادشاه بود و از خاندان ملوک بنی اسرائیل در سنین اسارت بابل تولّد یافت و در خدمت اردشیر منصب سرسقاویت داشت و بعداً از محضر شاهی خواهش نمود و پادشاه حکومت ارض فلسطین را در سال بیستم سلطنت خود که تقریباً در سال ۴۴۴ قبل میلاد بود با و مفوض و مرجوع نمود و فرمان از شاه داشت که در کتاب نحما مفصل و مشروح است و چون در مدّت ممتدّ پس از واقعه بخت نصر تورات مفقود بود بنوعی که در سباب ۷ و ۸ کتاب عزرا مصرّح است علاوه از اهتمام تامّ در بنا بیت المقدّس در روز اول از ماه هفتم یعنی ماه تشرین سال ۴۴۴ قبل میلاد مسیح در بیت المقدّس جدید بمنبر برآمد و مشایخ بنی لیوی و بنی یهودا از یمن و یسار بایستادند و با حضور قاطبه آل اسرائیل از بامداد تا زوال تمام تورات از حفظ بخواند و جماعت همی آمین گفتند و جمله را با تصدیق مشایخ و کبار قوم بنگاشتند و جز او احدی تمام تورات در حفظ نداشت و بدینگونه از آن هنگام باز تورات میان آمد و روزی دیگر در بیت حج کردند و یک هفته عید گرفتند و نحما بعد از دوازده سال حکومتش بر اورشلیم در سال ۴۳۲

قبل میلاد بابل برگشت و بخدمت سقایت خود پرداخت  
 و باز چند سالی دیگر باورشلیم طلبیده شد و در قلع و قمع  
 برخی از اعمال منکره که فیما بین قوم معمول گشته بود از قبیل  
 ترك عبادت در هیكل و عدم محافظه سبت و نکاح زنان  
 بت پرست و غیرها اقدام نمود و مرتکبین چنان نکاح را مجبور  
 بطلاق یا جلاء وطن ساخت و ضبط اموال فقرا را برانداخت  
 و ملاخی نبی سابق الذکر نیز در آن ایام قوم را از  
 عصیان تحذیر همی نمود و در آن سنین برقراری بیت المقدس  
 در دو کشورها و حکومتهای شام و فلسطین و مصر تحت قدرت  
 و نفوذ دولت ایران میزیستند و بنوع مذکور بنی اسرائیل در  
 اورشلیم و مسکونه خود بازادی و آرامش بودند و از جانب  
 شاهنشاه حکمرانی بر آنها از خودشان برقرار گشت و بعد از  
 فوت عزرا و نحیا سوفرهایی دیگر میداننداری نمودند و  
 انجمن اداری روحانی یهود مرگسب از هفتاد و یک نفر  
 علمایشان در اورشلیم بهر اداره امور دینی و کشوری تأسیس  
 یافت که بعدا بنام سنهدرین شهره شد و مملکت یهودیه را  
 بچهار قسمت منقسم کردند و هر قسمتی را حاخامی زمامداری  
 مینمود و همه در تحت فرمان مجلس مذکور اطاعت میکردند  
 و چنانچه ذکر شد به وفات ملاخی دوره نبوت و انبیاء پایان  
 رسیده بود و در این دور نبییبی ظهور نداشت و تمامت امور

بدست حاخامها میگشت و اموری بسیار در دین و شریعت  
 بعرضه آمد چنانچه نماز با منتخباتی از تورات و کلمات  
 انبیاء برقرار گردید و چهار کتاب یوشع و قضا و سموئیل و  
 پادشاهان در این دور بمیان آمد و نیز سه کتاب یشعیا  
 و یرمیا و یحزقیل و پیمبری یوشع و یوئیل و عویدیا و یونس  
 و میکا و ناحوم و حبقوق و صفنیا و حکای و زکریا و ملاخی  
 پذیرفته شد و نیز همانند ایرانیان فرشتگانی بنام میکائیل  
 و گبرئیل و رفائیل و غیرها بلقب عیرین قدیشین بمیان آمدند  
 و ساطان یا شیطان و گروه شیاطین بلقب شدم و مزیم  
 و هم فرشته مرگ بکار افتادند و گن عدن یعنی باغ عدن  
 بهشت شد و گه هینوم یعنی دره هینوم که گفتند در زمان  
 ملك آحاز جای قربانی اطفال برای اصنام و معبودات فینقی  
 بود جهنم گردید.

و امور بدین منوال گذشت تا در حدود ۳۳۰ قبل میلاد  
 مسیح اسکندر کبیر شهیر ماکدوننی از کشور مهد علم و حکمت  
 قدیم موطن فیثاغورث و سقراط و افلاطون و ارسطو و امثالهم  
 که در مابین توده پرستش خدایان و ستارگان مانند دیگر  
 ممالک قدیم متداول بود برخاست و اورشلیم را تحت محاصره  
 میخواست و البته کار بمضیقه میافتاد لذا عدو رئیس خدام  
 بیت المقدس که بنام شمعون صدیق معروف بود و نسب

به هوشع کاهن صالح داشت که گویند نبوخذ نصر وی را با دوتن نبی کاذب در آتش انداخت و یهوشع از نار نجات یافت و خدمت اسکندر شتافت و اسکندر وی را احترام کرد و شفاعتش بچند شرط پذیرفت اول آنکه هر ساله عائدات کشور را بدربار وی بفرستند دوم هر پسری که در آن سال در خانه کاهنان و خدام بیت تولد یابد نامش اسکندر باشد سوم آنکه تاریخ ملی و دینی خود را از غلبه وی در پادشاهی شروع نمایند چهارم آنکه در قضاء و حقوق، قوانین یونانی را برجای شریعت موسویه اجرا کنند و دیوانخانه تأسیس نمایند و شمعون باورشلیم برگشت و قبول شرائط را باهدایا لائقه بانضمام برخی از کلمات حکمت سمات سلیمانیه معروفه خدمت اسکندر فرستاد و از اینروست که از آن یوم تاریخ اسرار مشهور معروف فیما بین بنی اسرائیل معمول و متداول شد. و تاریخ خود را که یوم خروج از معبد و مطابق اول نیسان رومی و دستور حضرت موسی بود متروک داشتند و اسامی اصلیه شهرشان فراموش شد و خروج اسکندر را مبدع تاریخ و اول سال را همان تشرین اول شمردند و گویند ارسطاطالیس کلمات و کتب مذکور را بیونانی ترجمه نمود و بالجمله یهود تحت حکومت اسکندر بیاسودند و همینکه او درگذشت و ممالک فیما بین چهارتن از سران لشکر منقسم

گردید و مصر تحت سروران یونانی اسکندری بطالسه افتاد و اسکندریه پایتخت آن سلطنت گردید و دائره ترقیات بقدری توسعه یافت که شمار محصلین در مدرسه آنجا را چهار هزار و کتب کتابخانه اش را پانصد هزار مجلد گفتند و از سوی دیگر از چهارتن سران لشکر اسکندری بنام سلوکوس کشورها ایران و سوریه را بدست گرفته و شهر انطاکیه را در سال ۳۰۰ قبل میلاد تأسیس کرد و از یهودیان بابل و ایران در آنجا جمعیتی گرد آمدند و مرکزی بهر خود برقرار کردند ولی اصل مملکت یهود تا یکصد و پنجاه سال تحت اقتدار آن حکومت مصریه یونانیه بطالسه واقع شد و چون جمع کثیر از یهود در همان ایام اسارت بابل بمصر گریخته بودند و گروهی را نیز دول معارض بآن کشور کوچاندند همه در آنجا بآئین و مراسم خویش ثابت ماندند و همی بر شمارشان افزوده گشت تا آنکه عددشان ثلث اهالی شهر قرار گرفت و در قرن سوم قبل از میلاد هفتاد و دوتن از علمائشان تحت توجه بطلمیوس فیلادلف پادشاه یونانی اسکندریه کتب مقدسه خود را بلغت یونانی ترجمه کردند که بنام ترجمه سبعینیه مشهور است و مدرسه فلسفه نوظهور بساز نمودند و بعداً فیلسوف شهر اقدشان فیلون که فلسفه یونانیه را با شریعت توفیق میداد از آنجا برخاست و وسعت

دائرة این نفوذ عرفانی اعتقادی بدرجه ای رسید که انقلاب و تغییر دینی عظیم در بنی اسرائیل در فلسطین داد و کثیری از علماء و رؤسائشان پذیرفتند و در عین حال اکثر مآلها و توده ملت بنی اسرائیل از قبول این انقلاب فلسفی محترز و مستنکف شدند و این امور در سال ۲۸۵ قبل میلاد مسیح رخ داد و متدرجاً چنان تحت مدنیّت واقع گشتند که حتی لغتشان تغییر کرده لهجه جدید عبری یونانی بنام هلنیکی پیدا شد و در شهر بزرگ طبریّه نیز که در همان سنین بدست یونانیان در قرب ساحل مدیترانه پیاشد مرکزیت تازه ای از یهود برقرار گشت ولی سنهدرین همان شورای عالی دینی و ریاست دینیّه سیاسیّه که جامعه یهود را میگرداند در اورشلیم استقرار داشت و اعضا آن دیوانخانه بزرگ ۷۱ و اعضا دیوانخانه کوچک که در سالهای پس از انقراض تأسیس گردید ۲۴ نفر از کهنه و مشایخ بودند و کاهنان اولاد هارون از حقّ قضاوت معزول و برکنار شدند و کتاب ماسوره کتاب اعراب کلمات تورات و شرح و بیانش در طبریّه تألیف گردید و مجامع شورای بسیار و معاهد کثیره برای تعلیم قواعد و شرایع و عبادات عمومی و غیرها تحت نفوذ سنهدرین برقرار گشت که شماره آنها را هنگام فتح رومان ۴۸۰ گفتند تا آنکه در همان قرن سوم قبل از مسیح یهود

خود را از اطاعت یونانیّه مصریّه بیرون کشیدند و تحت سلطنت انتیاکس یا انطیوخس کبیر پادشاه یونانی سوریه درآمدند ولی همینکه یکی از اخلافش انطیوخس ابیفانوس بسطنت نشست هیکل را به هیکل اولمپیه مشتری و مذبح را بمذبح خوکان بنام ژوس اولمپی تبدیل کرد و قربانی و کتب مقدّسه و شنبه را از میان برد و جزیه بست و بسیاری از یهود مخالف را کشت لا جرم مکابیان خروج و قیام و قیادت گرفتند و گفته شد که نخست انطیوخس نماینده خود را با جمعی نزد یوهامان پیشوای یهود از اولاد هارون فرستاد و پند و تحذیر داد که خوک را در قدس الاقداس قربانی کنند و یوهامان پذیرفت که در دل شب و حضور آنان انجام دهد ولی همه آنان را لدی الحضور بقتل آوردند و لذا انتیوکس با سپاهیان هجوم آورده به بیت المقدّس درآمد و قتل و غارت بزرگ نمود و این عمل مکرر کرد و تمامت نسخ تورات و صحف انبیاء را بسوزاند و تا مدت سه سال و نیم نزد هر کس نسخه ای از آنها بیافت و یا اعمال دینیّه موسویه دید همی کشت و سوزاند تا آنکه حاخام متتیا رسول شاه را کشت و برای اصنام قربانی نکرد و با اولاد خود و عده ای از دلیران بکوه برآمده دفاع و حمله کرد تا وفات یافت. آنگاه پسرش یهودا مکابی بمحاربه پرداخت و با اورشلیم درآمد و اصنام

برانداخت و بعداً برادرانش سلطه و نفوذ قوی برقرار کردند و یوحنّا هاهرکانوس در سال ۱۳۳ قبل میلاد شرایط استیمان با دولت سوریه محکم کرد و پسرش ارستوبولس در سال ۱۰۷ قبل میلاد خواند و عبادت یهوه از نو برقرار کرد و تعصب شدید فریسیّت یهود برپاگشت ولی توده یهود در تحت نفوذ مذکور یونانی بودند و عقیده و اعمال آنان را پیروی میکردند تا آنگاه که دولت روم برخاست و متدرّجاً تمام خاک ایتالیا را متصرف شد و بر دولت یونان غالب آمد و شهر مهمّ قرنتس و نیز شهر کارتاژ افریقا را در سال ۶۸ قبل میلاد خراب کرد و پمپه سردار عظیم رومی بممالک شرقی یونان لشکر کشیده در ۶۴ قبل میلاد تمامت سلاطین و سرداران یونانی و قوایشان را از میان برداشته سوریه را جزو حکومت روم درآورد و اورشلیم را مفتوح نمود و فلسطین جزو مستملکات رومی گردید و در سال ۵۶ قبل میلاد بواسطه ژولیوس قیصر تمام خاک فرانسه جزو آن دولت شد و بیشتر اروپا مطیع گشتند و امپراطوری روم از فرات تا اوقیانوس اطلس دارای مقدار سه هزار میل وسعت و شامل ثلث جمعیت سکنه زمین در آن روز و همه تابع روم بودند و انتیپاتر پدر هیرودیس در سال ۴۷ قبل میلاد از جانب آن دولت ولسی یهودیه شد و چندی نگذشت که او مقتول و هیرودیس در سال

۳۷ قبل میلاد بسلاطنت یهودیه منصوب گشت و او را ریه سکابیه را از میان برد و یهود در آن سنین بعلاوه پراکندگی بابل و شام و مصر در رومیّه نیز راه و اقامت گرفتند و در مراسم و عادات تغییر یافتند و خاندان هیرودوس در فلسطین زمانداری بدست داشتند که ظهور حضرت عیسی شد و نوعی که مینگاریم هیرود انتیپاس حکم بقتل آن حضرت داد و در آن طول مدت تابوت عهد و مراسم معبد و کهنه برقرار نشد و بالاخره دیوانخانه در آخر ایام از اورشلیم بطبریه انتقال یافت که تا زمان مسیح برقرار بود .

وفیلون مذکور که عقیده فلسفیانه در آئین تورات بعرضه آورد و اتصال و ارتباط بین عالم شهودوزات خدای یکتا را بواسطه عقل یا کلمه میگفت و خدا را پدر عقل و انسان میخواند و موسی را پاک شده از آلودگیهای مادی و پیوسته بعالم الهی یاد میکرد و جماعت کثیری فیلونی شدند معاصر با آن حضرت بود و بنا بمسطورات تلمودی یسوع ناموسی صدسال قبل از آن حضرت مدعی گردید که نیز مصلوب گشت .



باز اورشلیم تعمیر و اجتماع شد تا در سال ۱۳۵ میلادی امپراطور آدریان رومی آنجا را از اساس برانداخت و مقدس پانصد هزار یهود مقتول ساخت و باقی را فروخته و متفرق کرد. و از آن پس یهود در ممالک متنوعه بین اقوام وادیان عالم متفرقاً و متذلاً تحت ستم و شکنجه های گوناگون بسر بردند.

وینوع خلاصه عبرانیان را پنج دور بود که باین ترتیب نوشتند: نخست از عهد ابراهیم شاید ۱۹۹۶ قبل از میلاد تا خروج از مصر که بعضی ۱۶۴۵ قبل از میلاد دانستند.

دور دوم از خروج از مصر تا تأسیس حکومت که ۱۰۸۰ قبل از میلاد گفتند.

دور سوم از زمان تأسیس حکومت تا اسیری بابل یعنی ۵۳۶ قبل میلاد.

دور چهارم از اسیری بابل تا خرابی بیت المقدس بدست رومیان یعنی ۱۳۵ میلادی.

دور پنجم از زمان تفرق مذکورشان تا حال که چون مملکت و حکومت از کفشان رفت گروهی بشواطی فرات اقامت جستند و جمعی بافغانستان و کشیری بهند و چین رفتند و عده ای در ممالک اروپا با اهانت و ازیت بسیار زیستند

## خرابی دوم بیت المقدس و انقراض و تفرق یهود

در سنه هفتاد بعد میلاد مسیح طیطوس رومانی با لشکری عظیم با اورشلیم هجوم برد و اگری پس یا اگریس هیروودوس مقابله و مقاتله کرده شکست خورد و طیطوس به قهر و غلبه وارد اورشلیم شد و فرمان قتل عام سکنه داد و پادشاه با هشتاد هزار سکنه اورشلیم هلاک و خانه هایشان منهدم و آتش زده شد چنانکه اورشلیم و بیت المقدس با خاک یکسان ماند (۱) و آنچه از بنی اسرائیل در خارج آنهنگام جان بدر بردند و یا از تیغ بیدریغ طیطوس نجات یافتند در بلاد اندلس و اراضی غرب فروخته و متفرق گردیدند ولی

(۱) مسجد عمر در همان محلیکه پرستشگاه مشهور سلیمان بوده و هرود Herod آنرا مرمت کرده و از نو ساخت هنگامیکه تیتوس Titus میکوشید این پرستشگاه را از حریق نجات دهد خود او هم برای يك لحظه که آنرا دیده غرق حیرت شده بود سنگی که ابراهیم خواست فرزندش را روی آن قربانی کند درین هیمنجا واقع است..... سلیمان در اینجا خدای یهود را عباد کرده رومیان خدای بزرگ خود ژوپیتر را که رب الارباب میسرودند در همین مقام پرستش نموده پیروان صلیب صورت مسیح را در اینجا گذارده (گوستا و لویون)

چنانچه در عهد امپراطور رومانی کوستیان و هراقلیوس و گوستانتان قوانین سخت برایشان مقرر کردند و اشکنازی سختی و عذاب وارد نمودند و نیز در بغداد و قرطبه و قاهره و غیرها بسیاری بماندند و غالباً مصائب وارده بانان از ناحیه دو آئین هم شعبه خود یعنی مسیحیت و اسلام صورت داشت که در ضمن شرح آن دو ذکر است و با آنهمه در هر کشور بزبان عبری آمیخته بلغات آن مملکت که برد و گونه بعمل میآید تکلم میکردند یکی را ییدیش میگفتند که مخصوص اشکنازیها و دیگر را لادیئو مخصوص سفاردیهها میخواندند (۱) و در بلاد کوئی مخصوص کرده مجتمع و مساعد یکدیگر در اوقات هجوم معاندین بسر میبردند و بالاخره در فلسطین تجمع نمودند و متدرجاً از محکومیت بپوشیدن البسه کهنه و نداشتن عمام و عمارات عالیه و سوار نشدن بر اسب و احترام از معاشرتشان و لا اقل تنفر و بدگوئی از ایشان که در شرق و غرب بود راحت شدند .

(۱) اشکنازی از یهود در آلمان پیدا شدند و سفارادی از اسپانیول درآمدند که بعداً در ترکیه و غیرها دو گروه از آنان تحت این دو نام قرار گرفتند .

## شعب مذاهب آن آئین و ملت

از شعب و فرق ثابتة معروفه شان شعبه اسماعیلی و ملت حنیف ساکن در عربستان بود که بالاخره از مابینشان حضرت محمد برخاست و فرعی برومند تراز اصل ایجاد نمود و مابین آن دو با اشتراك در اصل توحید و معبود و در کیفیت خلقت و آفرینش و در تاریخ بشر و تفاوت در بسیاری از شرایع و عقاید در کثیری از واقعات دوره اسلاف و غیرها نیز چنانکه اشاره شد و در ضمن آئین اسلام نیز شرحی است اختلاف و نزاع میباشد و این ضرب المثل بود که تفاوت ما بین عبری و عربی بقدر تفاوت مابین دو کلمه عبری و عربی است .

دیگر شعبه شومروینها یا سامریان سابق الذکر که معبد و پرستش علیحده بر جبل در شهر شکیم داشتند و فقط بدوره موسی و یوشع و اندی بعد از آن دل بستند و بدوره های بعد و انبیاء آنها و آثارشان ایمانی نگرفتند و تورات اصلی را فقط و بدون سائر کتب ملحقه با همان خط فینیقی قدیم نگه میدارند و نسخه توراتشان با نسخه تورات متفاوت بود و چون به زواید

و بدع لاحقہ یهود از قبیل مرثیه خوانیها و دعا  
و سرود رانیهای پرداخته خاخاما و غیرها اعتنا  
نمیکردند متدرجاً بسیاری از یهود نیز بآنان پیوستند  
و مخاصمت و منازعت مابین طرفین در طول مدت  
دو دولت بنی یعقوب و یهود دوام یافت ولی چنانکه  
ذکر شد متدرجاً کاسته شدند و در انجیل نیز  
ذکری از آنها دیده میشود که اشاره میکنیم .

و معبد و اجتماعشان در قرن پنجم میلادی از میان  
رفت و اکنون گویند شاید پیش از پنجاه خانوار  
در نابلس یا ناپلوز همان نئاپولیس قدیم  
باقی اند .

دیگر شعبه نوحیه که غالباً از نژادهای مختلف  
وارد در ایمان باین آئین و خصوصاً از رودسیان  
مجبور بایمان در سنین قدرت مکابیهها بودند و  
بشرايع هفت گانه منتسب بنوح تعلق اظهار میکردند  
که امتناع از بت پرستی و کفرگویی و قتل و زناى با محارم  
و سرقت و ضدیت با حکومت وقت و اکل لحم حیوانات  
غیر مذبحه بود .

دیگر فرقه فریسیان ( فقهاء در دین و پیشوای  
قوم ) که در مخالفت با حکومت یونانی سررشته را

بدست داشتند و با صادوقیان (۱) و اسینیان بصدیت  
و مخاصمت معروف بودند و تکفیر میکردند و تضييق مینمودند  
و در رعایت شرایع و مراسم و امور ظاهره میکوشیدند و از روح

(۱) معنی فردوس فریس بلفت کنعانیان ( طلب خدا میکند )  
میباشد زیرا که ابتدای این اسم در آنجا برسبیل استهزا  
به نیکوکاران شد زیرا که کنعانیان غرق بودند در پرستش  
بتان که آن پرستش دستهای بشری است و بنا بر این  
کنعانیان وقتی که میدیدند یکی از قوم ما را از اشخاصی  
که از جهان کناره گرفته اند تا خدمت خدا کند از روی  
ریشخند میگفتند فریس یعنی طلب خدا میکند ..... پس  
یسوع فرمود راستی بشما میگویم همانا که همه مقدسین  
خدا و پیغمبران او فریسیان بودند نه مانند شما با اسم  
بلکه بحقیقت فعل ..... سوگند بزندگی خدا که در زمان  
دوست خدا و پیغمبر او ایلیا دوازده کوه بود که هفده هزار  
فریس در آنها سکونت داشتند و در این عدد بسیار يك نفر  
رانده نبود بلکه ایشان همگی برگزیدگان خدا  
بودند اما اکنون که در اسرائیل صد هزار و اندکی  
فریس است بس شاید انشاء الله میان هر هزار  
يك برگزیده پیدا شود .....

من دیانت فریسیان حقیقی را رانده شده نمیشمارم  
بلکه ممدوح و همانا من که معتقدم برای خاطر  
آن بمیرم و لکن بیایید به بینیم آیا شماها  
فریسی هستید ؟

( انجیل برنابا )

و حقیقت و مقاصد لاهوتیه روحانیّه و عرفان ایمانی دین بهره ای نداشتند و از تقلید و روایات مأثوره موسویّه اتباع مینمودند حتی شاید آنها را مقدم بر شرایع کتابیه میانگاشتند و بمناعت و شئون جلال میزیستند و از ریا و انواع ناپاک و نجس شرعی دوری میجستند و احکام و اعمالی بسیار سنگین چنانکه ذکر شد در شریعت افزودند فی المثل در باب کیفیت و شکل فتیله چراغ که در سبت سوخته شود فتاوی گذاشته مشاجره و مباحثه مینمودند و در باره حلیت و یا حرمت بیضه ای که مرغ در روز سبت گذارد مناظره و شریعت سازی میکردند .

و دیگر صادقان پیروان صادوق رئیس کهنه که سلیمان وی را پس از عزل ابی یاثار منصوب داشت و او اولاً روایات و شرایع غیر منصوصه در کتاب مقدس را که معمول بها و متداول بین فریسیین بود رد کرد و فقط بشرایع و احکام و عقاید منصوصه اعتماد و عمل داشت و ثانیاً به اسفار پنجگانه منسوب بحضرت موسی اعتماد و عقیده کرده بدیگر کتب اعتنا نمیکرد ، ثالثاً بحیات انسانی را منحصر در همین عالم مادی دانسته برستاخیز و ثواب و عقاب معتقد نبود (۱)

(۱) ای پطرس حذر کن از صدوقی چه صدوقیان میگویند که جسد دوباره برنمیخیزد و اینکه فرشتگان یافت نمیشوند

و رابعاً عقیده تفویض و اختیار محض داشت و میگفت خد ایتعالی پس از بناء عالم و خلقت آدم همه امور را با اختیار و اعمال مخلوق گذاشته و انسان در اعمال خود مختار صرف است .  
و مابین فریسیان و صدوقیان تنفر و تعرض و قتل و غارت بسیار واقع شد .

دیگر آسبی ها مرتاضین و عرفا ساکنین سواحل اردن بنهایت قلیل العدد و النّفوذ بودند و اعمال یسوی داشتند و بنماز و روزه میپرداختند و صلحخواه بودند و از عقاید و اعمالشان غسل روزانه در آن رودخانه برای پاکی از گناه بود و شاید یوحنا تعمید دهنده که در ضمن آئین مسیح ذکر است از این فرقه شمرده میشد و نیز شاید صدوقین متولد از ابیکوریین و اسینیین (۱) متولد از فیثاغورثیین

بقیه از ص قبل  
از اینرو بر تن و روان ایشان دخول در بهشت حرام خواهد شد و ایشان محروم اند از هر خدمت فرشتگان در این جهان (انجیل برنابا ۱۷۳)  
زیرا که صدوقیان منکرقیامت و ملائکه و ارواح هستند لکن فریسیان قائل به هر دو (اعمال رسولان ۲۳)  
(۱) Esseniens و بعضی چنین گفته که فرقه اسینییه مأخوذه از مواسات و حب منسحب از صدوقیین بودند و با عقیدت اشتراکی مانند باتبادل حب بین افراد و بعضی لذات و باغلبه بسر هوای نفس و تحقیر ثروت میزیستند و تا چندی قبل نیز مستعمرات یهود بعنوان وطن قومی بر همین معتقد بودند که اکنون آثار و اخبار آن جز در سطور کتب دیده نمیشود .

یونانی بودند .

و نیز متیناگدیم نام ربّانیهای تلمودی و حسیدیم فرقه  
تأسیس شده از یی اسرائیل بعل شم طوب که بتخفیف  
بشط میخواندند و با آداب گمارا اهمیت نمیدادند و توجه  
به پاکدامنی و اعمال ستوده و راز و نیاز با خدا داشتند  
و این فرقه شاید از قرن ۱۷ مسیحی آغاز گردید .

## کتاب آثار دینیه یهود

کتاب مقدسه معروفه این آئین ۳۹ است : اولاً اسفار  
خمس که بنام تورات معروف میباشد و اصل این آئین  
وقدیمترین قسمت ادبیات عبری شمرده میشود و همه آن پنج  
کتاب را از حضرت موسی میدانند (۱) و باین عناوین واسامی  
مشهور است :

نخست سفر تکوین یا خلقت یا پیدایش

دوم سفر خروج

سوم سفر لا و بین واحبار

چهارم سفر عدد

(۱) و کتب موسی هذ التوراة وسلمها للکهنه بنی لاوی حاملی  
تابوت عهد الرب و لجمیع شیوع اسرائیل (سفر تثنیه اصحاب

پنجم سفر تثنیه یا مثنی یا استثنا

و نام تورات که در لغت عبری بمعنی شریعت است بر این پنج  
سفر از جهت احتواء آنها بر اصول و فروع این آئین نهاده  
شد و گاهی بنوع تغلیب بر تمام کتب ۳۹ گانه اطلاق  
میگردد ولی از سوق کلام در آنها که بنوع حکایت از غائب  
شرح ولادت و دودمان و اسلاف و اعمال و اقوال آنحضرت  
است و در آخر آن کتب قصه وفاتش نیز مصرح میباشد  
و هم از دلائل و قرائن واضحه اخری معلوم است که بنوع  
مذکور در سابق بهنگام بناء بیت المقدس ثانی عزرا تنظیم  
و تدوین نمود و تورات و تعالیم و آیات و کلمات حضرت موسی  
در آن مضمون و مندرج میباشد و شاید از روی نوشته ها  
و آثاری که ممکن است برخی از آنها منسوب بخود  
آن حضرت بود فراهم گردید و بعقیده برخی از علماء  
بعدها یعنی در ازمنه بسیار متأخر از زمان عزرا بعضی  
از انبیاء و علماء بزرگ شرح و تبیینی نیز در آن  
افزودند خصوصاً در قسمت اول که فلسفه پیدایش  
عالم وفق عقاید بابلیان است معلوم میباشد که پس از  
عودت بنی اسرائیل از اسارت بابل آن عقاید داخل تورات (۱)

(۱) یسوع آهی کشیده جواب داد نوشته شده همین است  
ولکن نه موسی نوشته و نه یسوع بلکه احبار ما آنانکه نمیترسند

گردید .

دیگر کتاب یسوع یا یوشع جا . نشین حضرت موسی است که گفتند بدست خودش یا میزانش شرح احوالش و قیادت بر بنی اسرائیل تا یوم وفاتش شاید در سال ۱۴۲۷ قبل میلاد نوشته گردید ولی سوق کلام چنین است که دیگری سرگذشت وی را بحکایت و ترتیب آورد و قصه وفاتش نیز در آخر مذکور میباشد و بقرائن واضح است که قرنهای پس از یوشع تألیف گردید ولی سخنان ملهمانه او را نیز در ضمن دارد .

دیگر کتاب قضات که مؤلفش عزرا یا نحمیا یا یرمیا بود و فرقه سومریون که ذکر شد فقط این هفت کتاب را معتمد و مقدس میشمارند و بدیگر کتب اعتماد و اعتنا نمیکند .

دیگر کتاب راعوث که بمنزله متمم کتاب قضات است و بعد از آن نوشته شد .

بتنبه پاورقی صفحه قبل

از خدای .... پس آنوقت شاگردان گفتند بدرستی که خدعه فقها هرآینه آشکاراست .... و یسوع فرمود حق میگویم شما را بدرستی که کتبه و علما بتحقیق باطل نموده اند شریعت خدای را بنبوتهای دروغ خود که مخالف است با نبوتهای پیغمبران راستگوی خدا بجهت این غضب فرمود خدای .

( انجیل برناها )

دیگر دو کتاب اول و دوم سموئیل است که حسب عقیده یهود تألیف ارمیا بسال ۶۲۰ میلاد میباشد .  
دیگر دو کتاب اول و دوم پادشاهان است که در عبری يك کتاب است و نیز دو کتاب اخبار ایام اول و اخبار ایام ثانی است که جمعی مؤلف آنرا نیز یرمیا در تاریخ مذکور میدانند و اکثری معتقدند که عزرا در سال ۴۵۷ قبل میلاد تألیف کرد .

دیگر کتاب عزرا است که منسوب بخود او میباشد .  
و دیگر کتاب نحمیا است که بخود او نسبت میدهند و بعضی تألیف عزرا میدانند و تقریباً در . . . ۴ سال قبل میلاد نوشته شد و شاید قسمتی از آن بعداً الحاق گردید و اینها کتب تاریخی عبرانیان و سرگذشت ایام بنی اسرائیل و قوآه و انبیاء و سائر امورشان تا زمان خرابی بیت المقدس اول و تعمیر آن میباشد .

دیگر کتاب استیر و نیز کتاب ایوب که بعضی گفتند از آثار یهود در سنین اسیری بابل میباشد که بدست نویسندۀ نامعلومی انجام گرفت و هدف نویسندۀ تسلیت یهود در بلایا و مصائب وارده از بابلیان بود .

دیگر کتاب یوناه که همه مشحون قصه های عبرت و نصیحت آمیزند و در لسان اصلی عبری نهایت فصاحت و

حلاوت دارند .

دیگر کتاب زبور داود ، امثال سلیمان ، جامعه ، نشید الانشاد ، کتاب اشعیا ، کتاب ارمیا ، کتاب حزقیال ، کتاب دانیال (۱) کتاب هوشع ، کتاب یوئیل ، کتاب عاموس ، کتاب عویدیا ، کتاب یونان ، کتاب میخا ، کتاب ناحوم ، کتاب حبقوق ، کتاب صفنیا ، کتاب حجی ، کتاب زکریا ، کتاب ملاخی ،

و چون بنوعی که ذکر شد ملاخی آخرین انبیاء بنوی اسرائیل بود که در ۴۵۰ قبل میلاد وفات نمود . و کتب وحی والهام آن قوم و بنا بر آنچه ذکر شد درباره مؤلف و زمان تألیف بسیاری از این کتب نزد علماء اختلاف است ولی روح توحید و تقوی و احساسات و الهامات و تأثیرات سخنان آسمانی در آنها مفقود نگردید و اما از حیث نوع مطالب کتب مذکوره استفارخمه مشتمل بر کیفیت پیدایش عالم و جو و خلقت انسان و تکثر و تشیت بنی آدم و رجال مقدس الهی تا زمان حضرت موسی و تنظیم شریعت است و منتهی بوفات

(۱) دانیال پیغمبر چون تاریخ ملوک بنی اسرائیل و سرکشان ایشان را وصف فرمود چنین نوشته ( ملوک اول ۲۲ ) که پادشاه اسرائیل و پادشاه یهود باهم اتحاد نمودند ( انجیل برنابا فصل ۱۶ )

آنحضرت گردید و شاید از آنجهت که حاکی عقائد و احوال انسان قبل تاریخ و کتابت می باشد غالباً مانند کتب ملل اقدم منظره افسانه و عقاید غیر معقول و مرموز دارند و نیز از آنرو که نژاد حضرت ابراهیم منشعب از نژاد بابلیان است فلسفه خلقت را مطابق عقاید آن ملت و آن سرزمین را محط نزول آدمی و تکثر بشر و ماده مدنیت داشته فقط انبیاء و رجال عظیم آن سلسله را بر شمرد و کتب دیگر نامبرده بعد از استفارخمس بنوعی که ذکر شد واقعات و قصص ایام می باشد . و زبور داود ۱۵۰ سرودها و مناجاتهای شعری رقت انگیز تعلق خیز بعالم خدائی است که پس از مضمی قریب سه هزار سال در گنائس یهود و نیز در معابد مسیحیان هنوز یگانه عامل مؤثر انتعاش و اهتزاز ارواح قرار دارد و بسیاری از آنها در سرفصول صریحاً بنام داود قید شد ولی بعضی بنام سلیمان و نیز بنام موسی رجل الله و بسیاری بلقب امام المغنیین که همان آساف نام از سبط لاوی رئیس خوانندگان و نوازندگان سلیمان بود و معدودی بنام دیگر مؤلفین و گرد آورندگان سرودها و معدودی به بنی قورح منسوب گشت و گفتند مجموعه ای است فراهم شده از ایام حضرت موسی تا مراجعت از اسیری و ایام عزرا و همه برای عظمت و شهرت مقام سرود داود با و منسوب گردید

و تقسیم فصول آن و نامهای هرفصل و کلمه آمین در پایان سرود و خاتمه آن عمل مؤلفین و جمع کنندگان میباشد .  
 و نشید الانشاد یا غزل غزلها معدودی از سرود و نشید شعری منسوب با وائل و یا اواسط ایام سلیمان است .  
 و کتاب امثال حاوی کلمات قصار حکیمانه منسوب بحضرت سلیمان و کتاب جامعه نصایح حکیمانه عظیمه شاید متعلق با و آخر ایام سلیمان میباشد و کتب سائره پند و انداز و پیشگوئیهها از انبیاء متقدم الذکر قبل و بعد از خرابسی بیت المقدس و کلا الهام و انداز و ابشار الهی است و تمام یهود بر صحت و الهامیت این سی و نه کتاب متفق اند و چنانچه ذکر شد هفتاد تن از معارف علمایشان در قرن دوم قبل از میلاد مسیح بامر بطلمیوس پادشاه یونانی مصر از عبرانی بیونانی ترجمه کردند که معروف بنام ترجمه سبعینیه گردید و بین یهود و بعداً نزد مسیحیان هم مقبول و متداول بود ولی جمعی از مسیحیین تمام کتاب استیرو یا شش باب آن و بعضی از فقرات اخیره کتاب دانیال را مشکوک و نامعتبر دانستند و بجز کتب مذکور چهارده کتاب دیگر بنام اندراس اول و اندراس دوم و طوبیت و یهودیت و بقیه فصول کتاب استیر و حکمت سلیمان و حکمت یشوع بن سراخ و باروخ و اقوال سه جوان مقدس

و تتمه کتاب دانیال و تاریخ سوسنه و تاریخ انقلاب بابل و اژدها و دعای منسه پادشاه یهودا و مکابین اول و مکابین دوم کلاً و تماماً یلقب ابو کریف یا بمعنی مشتبه معروف اند که بآنها اعتماد نموده از انبیاء و بزرگان دوره قدیم نمیدانند و شواهد و قرائن ذکر مینمایند که در اعصار بسیار متأخر تألیف گردیدند و مؤلفین آنها از علماء اخیره بودند و گویند اصل آنها غالباً شاید بلغت یونانی در اسکندریه مصر نوشته شد و در تاریخ یوسفون و قایلون که درمآه اول مسیحیت میزیستند نامی از آنها نیست و تلمود هم اشاره بآنها نمیکند و کتاب حکمت سلیمان را تألیف عالمی یهود از اهل اسکندریه میدانند و گویند پیش از صد سال قبل از مسیح نوشت و نسخه اصلی یونانی و تراجم مختلفه اش موجود است و باروخ بمعنی مبارک کاتب و مخلص ارمیا بود ولی کتاب مذکور را از او نمیدانند و کتب نامبرده حاوی مسائل تاریخیه و قوانین بسیارند و در ترجمه سبعینیه و نیز در ترجمه لاتینی مذکور میباشند و مجمع معروف تریدنتین از مجامع مسیحیه در سال ۱۵۴۵ میلادی بحکم پاپ اعتسراف الهی بودن آنها بجز دو کتاب اندراس و دعای منسه نمود و قصص و مضامین آنها فیما بین بنی اسرائیل و اعراب و مسیحیان جزیره العرب و حوالی آن در قرون وسطای



مسیحی متداول بود و گویند غالب قصص بنی اسرائیل مذکور در قرآن که در کتب معتبره سابق الذکرشان نیست و یا تفاوت دارد با آنها موافق است .

و کاتولیکان مسیحی نیز هفت کتاب از آنها یعنی : کتاب یهودیت ، طوییا ، باروخ ، حکمت سلیمان و غیرها را معتبر شمرده در ضمن کتاب مقدس دارند و مجموع کتب مقدسه بنی اسرائیل بعقیدت آنان ۶۶ است که همه را بلفظ لاتینی طبع و مهیا کرده بنام کتب عهد عتیق بفایت احترام و تقدیس اعتبار میکنند .

و از جمله کتب غیر محققه کتابی دیگر منسوب به عزراست که کلیسای ارتودوکس یونانی معتبر دانسته از کتب مقدسه خود قرار دادند ولی یهود آنرا معتمد ندانستند . و نیز زبوری دیگر بنام زبور سلیمان موجود است که مسیحیان در قدیم آنرا از کتب مقدسه عتیق می شمردند ولی اکنون معتمد نمی شمارند .

و کتبی دیگر نیز منسوب بحضرت موسی و سلیمان و اشعیا و ارمیا و عزرا و اخنوخ و غیرهم موجود است که نه بنی اسرائیل و نه مسیحیان آنرا محلّ اعتماد نشمردند و نیز اسما کتبی ضمن مندرجات کتب مقدسه مذکور است ولی اکنون نسخه از

آنها وجود ندارد (۱) مانند سفر ماشیر که مجمع القاصد بود و معلوم است که بنی اسرائیل در ازمنه قدیمه بدست داشتند و اکنون یافت نمیشود .

و قسمتی دیگر از ادبیات دینیّه یهود کتبی است که رابها و حاخامها در دوره خود یعنی در رؤبیت المقدس دوّم نوشتند چه پس از چهل سال از بنا بیت المقدس دوّم که حکمی و زکریا و ملاکی آخرین انبیاء درگذشتند الی یکصد و هفتاد و دو سال بعد از خرابی بیت المقدس دوّم همی برتورات و کتب انبیاء شروح و تفاسیر و تحقیقات نوشتند که بنام ماسورا یا شرایع شفاهیّه معروف میباشد و این جمله مصطلح شد که امر راب امر خداست و بعلاوه آنچه در سنین اسارت بابل فراهم آمده بود از قبیل نمازهای فرادی و جماعت و ایام عزا مطابق خرابی اورشلیم که در ۳۴ ماه آب بود و پیدایش مرثیه ها و مرثیه خوانهای صیون و هائمه جماعت که همین مرثیه خوانها بودند عبارات و ادعیه و فروع احکام و بیان اعتقادات و معارف و حقیقت واقعات و تواریخ تنظیم کردند و فروع و تقالید کثیره گذاشتند حتّی

(۱) همانا که ایلیا دوست خدا برای اجابت شاگردش الیشع کتابچه نوشته و در آن حکمت بشریه را با شریعت مولای ما خدا و دیمت نهاده (انجیل برنابا فصل ۱۴۵)

آنکه هاران بان عالم شهیر یهود برای خلاص از امراض قانو  
طرف و کشر را احداث کرد و کاهنان مناجاتهای نبیین  
را درباره اسارت قوم با مقداری از آنچه خود ساختند  
منضم کرده بجای قربانی متروک نماز فراهم کردند و ملت  
یهود آن اصول و فروع و فقه و احادیث فراهم آورده ملاها  
انرا معمول به و متداول قرار دادند و از کتاب تورات بخوانند  
اکتفا نمودند و در مواقع اختلاف عمل بکتاب علماء را مقدم  
میشمردند و چنانچه ذکر شد افکار و آثار فیلسوفان فلسفی  
یهود اسکندری متولد بیست سال قبل از میلاد مسیح و یاقی  
تا هفتاد سال بعد از آن که مخالف ظواهر تورات و عقاید ملاها  
بود در قرن اول میلادی انتشار یافت .

و نخستین کتاب از کتب فرآورده ملاها میشناه بمعنی  
تکرار است که در قرن دوم میلادی بواسطه ربی میس  
وربی یهودا تألیف گردید و توراشعل په یعنی تورات  
سینه بسینه و شفاهی نامیدند و حاوی مجموع عقاید و  
اعمال و مراسم و ادعیه و امور دینی یهود است و حاخام  
مذکور که در قرن دوم بعد از مسیح جمع نمود بنام جامع  
مشنا معروف گشت و کثیری از مسائل آن با تورات اختلاف  
دارد حتی یهود گفتند که آنها در کوه سینا بر موسی نازل  
و بعداً بواسطه هارون و الیمازر و یوشع دست بدست

بانبیاء رسید و نام تفاسیر که علماء بر میشناه نوشتند گمارا  
ست یعنی تعلیم ها و آن تفاسیر و توضیحات بسیار از  
ملاهای کثیر است و آنها را پس از اکمال و اختتام میشنا  
شروع کردند و بنوع گلی در زبان عبری نام آن دو کتاب  
فرآورده ملاها را تلمود یعنی تعلّم گفتند و مجموع آنها  
از دو منشأ تراوش کرد چه قسمتی از آن تفاسیر مکتوبه  
حاخامهای طبریه قرن سوم و پنجم بود که آنرا تلمود اورشلیم  
خواندند و قسمتی دیگر را که از ملاهای بابل در قرن پنجم  
نوشته شد تلمود بابل گفتند و تلمود بابلی را راب آشی از  
ملاهای معروف یهود در بابل شروع از اواخر قرن چهارم  
در مدت پنجاه سال از نتایج افکار سه نسل متوالی از تفا  
ورسائل و مقالات و مباحثات راجع بکتاب میشنا که تلمود  
میگفتند تألیف کرد و بالاخره در اواخر قرن پنجم دو تن  
از ملاها بنام رابینا و راب یوسی آنرا ختم و تمام کردند  
و آنرا تلمود بابلی و نیز گمارا مینامند و بلغت عبری تلمود  
را سبورائیم بمعنی جامعین محققین گفتند .

و از مابین کتب معتبره کثیره یهود کتاب حلاخوت  
جامع عبادات و احکام و مناسک آن آئین تألیف اسحق فرزی  
و آشری نام از فقهایشان در اسپانیا است .

وربی یوسف قارو یکی از اعلم علماء اسپانیولی الاصل

در قرن ۱۶ مسیحی کتابی بنام شولحان عاروخ جامع تمام امور آن آئین نوشت که علماء بعد از او تبعیت کرده او را اعرف همیشه و گمارا خواندند و اغلب اعمال و احکام را از او گرفتند. دیگر نوشته های راب شلومویس حقی از علماء یهود فرانسه و معلّم دینی در آلمان که بنام راشی معروف شد و در تسهیل و تعبیر و تفسیر تورات و تلمود بقرن ۱۱ نوشت دیگر سعید بن یعقوب فیومی که مابین یهود بنام سعیدیّه بن یوسف مصری معروف است رئیس مدرسه اسورا بقره بغداد بود و او نخستین کسی است از یهود که کتاب عبری نگاشته در موضوع عقاید و عقلیات منتشر ساخت و اساس و مبنای کتابش که از یکسو در عقیده یهود تازگی داشت و از سوئی دیگر رهنمائی برای ربانیین و اصحاب تلمود بود بر لزوم فحص در قضایای دینیّه و وجوب اتباع حکم عقل در عقاید میباشد و آنکه عقل درست هر شخصی را بهمان حقایق مودعه از اصحاب و دیگر نبیین میرساند و وصول به حقیقت را تأمین مینماید.

دیگر از علماء هم مشرب فیلون سلیمان بن ژیرول متولد در مالکا از آندلس به سال ۱۰۲۰ میلادی و نیز تألیفات موسی بن میمون هارابعام متولد در قرطبه به سال ۱۲۰۴ م که پزشک و بازرگان بود و علم کلام و مباحث علم اسلامی و نیز

فلسفه یونان را بزبان عربی تحصیل کرد و سنین رشد عقلی و تحصیلی را بین اسپانیا و فلسطین گذراند و بالاخره متمرکز در قاهره مصر و طبیب صلاح الدین ایوبی شد بنام میشنه تورا و بنام سراج و بنام دلالة الحائرين که خواست معتقدات یهود را با عقل و علم مطابق کند و تلمود را با خرد و دانش موافقت دهد و در قرن ۱۲ مسیحی انجام رسید و ملاها تعصب و تنفر شدید ابراز نمودند و آن کتاب را ضلالت الحائرين خواندند و امثال آن دانشمندان را مطرود و بیگانه از آئین تورات گفتند.

و نیز کتاب قبالا تألیف عزرا و عزرائیل نام که از قرن ۱۱ گفتند و نسبت بقدم هم داده شد و برای تمام کلمات و حروف تورات معانی رمزیّه قائل شدند و مشتمل بر مسائل تصوف میباشد.

و نیز کتاب زوهیر از همان قبیل و غیره —

و اما از حیث لغت و استنساخ و طبع کتب مقدّسه معتبره شان این محقق است که نسخه اصلیّه بخط مؤلف چنانکه از انقلابات مذکوره معلوم گردید برجا نماند و نسخ بعدیّه و اقدم از منته بخطی فینیقی بود که نزد شومرونیها متداول شد و یهود بعدا خط آرامی را گرفته تورات را بان خط نوشتند که هنوز نزدشان متداول میباشد و اولین نسخه

تقریباً در قرن دهم میلادی جمعی از یهود بنام مسوره فراهم آوردند و اعزاب هم برخط عبری افزودند و اصلاحاتی که اختیار کردند درحاشیه نوشتند و نسخه‌هایی که با نسخه‌شان مطابق نبود رد نمودند و نیز در همین قرن نسخه ترجمهٔ بحرئی بواسطهٔ بعضی از علماء یهود عرب در مصر فراهم شد و الفبای عبری از اول بی اعراب بود و ملاهای جامعین تلمود سبورائیم در قرن ششم اعراب در آن حروف وارد کردند و نسخهٔ معتبرهٔ متداوله بین یهود و مسیحیان پروتستان عبرانیه است و نزد کلیسای ارتودوکس یونانیین یونانیه است که گویا چنانکه ذکر شد در قرن ۳ میلادی در اسکندریه بواسطهٔ گروهی از ملاهای یهود در آنجا صورت گرفته بنام سبعینیه شهرت یافت و تا قرن ۱۵ مسیحی مابین همه فرق مسیحیین اعتبار داشت.

و نسخه معتبره هفت کتاب مقدس نزد سومرونیها که فینیقیه است از جهت کلمات و فقرات مطالب بیش از نسخ دیگر تفصیل دارد و بسیاری اعتماد بیشتر بر آن نموده مقدم بر دیگر نسخ می‌شمارند و فیما بین نسخ ثلاثه تفاوت بسیار است چنانکه طول عمر اقدمین و مدت عمر عالم آفرینش از آغاز خلقت باعتقاد آنان الی یومنا هذا در هر یک نوعی می‌باشد ولی در اساس شریعت و وحی‌های حضرت موسی اختلافی

ندارند و اولین طبع این کتب مقدسه بلفت عبرانی در سال ۱۴۴۸ میلادی و دوم در سال ۱۴۹۴ شد و از آن پس غالباً بدست مسیحیان در جهان منتشر گردید.

### اعتقاد به آغاز و انجام جهان نزد یهود

در این آئین و کتب با صرف نظر از مساعی مانند فلوطین و غیره که تفاسیر و تأویلی بانجام رساندند بخلاف آئین‌های شعب آریانی از هند و ایران و غیرهماکه در مسائل لاهوتی و نظام آفرینش نهان و عیان بحث طویل نمودند در جنبهٔ فلسفی و نظری نسبت بجهان پیداد و پنهان و کیفیت عوالم کتربحثی شد و غالباً تفصیل شرع و شریعات و قانون می‌باشد و اساس هستی در همان بحث مختصری که مذکور است بخلاف آئین‌های آریانی که بر ظهور و نتوج و صدور از کمون غیب نامعلوم نامحدود نشان میدهند بر تکوین و آفرینش و ایجاد از کم عدم بمرصه وجود در زمان معین و محدود می‌باشد و نسبت بعالم کون و صفات خالق واحد تعالی در کتب اولیه مبهمات و متشابهاتی مذکور است که در دوره سلیمان اندکی روشنتر گردید چه در آثار اولیه

طبر مفاد ظاهر، خالق وحده قدیم و سرمدی و دارای قدرت مطلقه و علم محیط و منحاز از خلق و مستوی بر آسمان و گهی درستون آتش و دود و یا برق و صاعقه نزول فرمود و حضرت موسی در حضورش وارد و رو برو تکلم نمود. حتی در باب سوم سفر تکوین است: " آدم و حوا آواز خدا را شنیدند که وقت وزش نسیم روز در باغ میخرامید و خود را بین درختان نهان کردند و خدا آدم را ندا کرده گفت کجاهستی؟ و او جواب گفت چون آوازت را شنیدم و برهنه بودم از خوف پنهان شدم" و امثال این امور بسیار مذکور که در ظاهر جنبه تشبیه صرف است و غالب صفات و شئون محدثه انسانی بذات خالق نسبت داده شد. ولی متدرجا بناء معرفت توحیدی تنزیهی عالیتری مشید گردید چنانچه در کلمات سلیمان است: " آسمان آسمانها نمیتواند او را در خود جای دهد تا چه رسد باین معبد که من ساختم" (۱).

(۱) آسمان آسمانها گنجایش او را ندارند زیرا که غیر محدود است (طوک اول ۸) خدا را آغاز و انجامی نیست (مزمور ۹۰) خدا در همه جا ست و خدائی غیر او نیست که میزند و شفا میدهد و میکند هر چه میخواهد (سفر تثئیه)

خدا هر چیز را فقط بکلمه خود آفرید (مزمور ۳۳)

و نیز رجا و خوف مانند دو کفه ترازو برابری ایمان و توحید قرار دارد و در عین حال مجسمات و صوری برای معبود نبوده و نیست و بنابراین گروهی کثیر از یهود مجسمه بودند و برای ذات الهی طبق ظواهر مذکور کتب دست و پا و چشم و گوش و اندازه قامت و کاخ هخاپوت در آسمان قائل شدند و در مقابل آنها دسته ای از متکلمین بنام قرائیم و نیز جمعی از دانشمندان بر این گروه خرده می گرفتند و از آن رو که این دین، آئین نژادی یهود و اعتقاد و تعالیبی است که از اسلافشان یداً بید رسید و متدرجا تکامل یافت لذا یهود در عبری که همان ضمیر مفرد مذکر غایب بود در عربی است و نیز الوهیم از شقوق همان ال اسم ذات خدا در لغت بابل میباشد که خدای خود و آباء اسلاف خود خواندند و خویش را نخستین نژاد و قوم (۱) محبوب او شمردند و دین و شریعة الله (۲) را بهر خود معتقد گشتند و مشرق ظهور و توجه او را این قوم یاد کردند و بعد و منتهای شریعت و ظهور نبیین را مختص بخود

(۱) اسمعی آیتها السموات و ارضی آیتها الارض لان الرب یتکلم ربیت بسین و نشأ ثم امهم فعصوا علی (اشعیاصحاح ۱)

(۲) سفر تکوین ۱۷

معتقد گردیدند و چنین دانستند که هدایت طائف پیرامون ایشان است و آنچه از ادیان و کتب مقدسه در عالم بشر منتشر گردید هیچیک از جانب خدای اسرائیل نبود لاجراً مال درخشان تجلی الهی را نیز بهر خود منتظرند و نوعی که اشاره شد ظاهر کتاب مقدس حدود زمانی جهان هستی از مدتی قلیل می باشد چنانکه تقریباً قبل از هشت هزار سال و یا قبل از یازده هزار سال حسب اختلافی که در آغاز آفرینش فیما بین سه نسخه یهودی و شومرونی و یونانی موجود است خدا بود و هیچ چیز دیگر نبود و در روز یکشنبه آغاز کرده تمام عالم هستی را در شش روز تمام خلق نمود و روز شنبه را راحت گرفت و باینجهت روز سبت بمعنی راحت نامیده گردید و کیفیت آن در قسمت اول تورات مسطور است.

و در قسمت اول کتاب نام شیطان و ذکر فرشتگان نیست ولی در اقسام دیگر متدرجاً<sup>۲</sup> (۱) بسیار مذکور است و معذک تمام اسما<sup>۳</sup> فرشتگان در دودین مسیحی و اسلام از این آئین می باشد و آخر نام هر یک بکلمه ال منتهی میشود مانند گبرائیل بمعنی قدرة الله که بعداً بتصرفات استعمالیه جبرائیل و جبرئیل و جبریل و جبرال شد.

(۱) مسلاکی ۳ اخبار اول ۲۱ کتاب زکریا ۳

دانیال ۱۰۸ اشعیا سفر تکوین ۱۹۹۱۶ مزمو ۱۰۹ و ۱۴۸

و اما مجازات و مکافات الهیه در این کتب مقدسه غالباً فقط در سود و زیان زندگانی مادی (۱) دنیوی است مانند بسیار شدن حاصل باغ و گلّه و غیرهما و راجع ببقا<sup>۴</sup> در عالمی بعد از مرگ و نعیم و الیم آن امری معتنا به مذکور نگردید و در کلمات اشعیا (۲) باین مضمون است که بابل چون ظلم قساوتکارانه اش درهم شکسته گردید سرانجام هاوس شد و یهود هاوس را عالمی ظلمانی و تحتانی دانستند و تارتاروس جای بد آن والیبیام جای خوب آن است و نیز شوئل عالمی تحتی و تاریک و غیر مرضی و جای ارواح مفارقه از ابدان است و این موضوع جد و درجه ای می باشد که مسیح در انجیل چون خواست برای صدوقیان استدلال بقاء روح از کتاب نماید بکلام خدا برای موسی :

(۱) فلیس للانسان مزیة علی البهیمة لان کلتیهما باطل یذهب کلاهما الی مکان واحد کان کلاهما من التراب الی التراب یعود کلاهما یعلم روح البشر هل هی تصعد الی فوق و روح البهیمة هل هی تنزل الی اسفل الارض (جامعه سلیمان اصحاح ۳) خدای ما ذکر فرموده که ما جز خاک نیستیم و اینکه روح ما می رود و دوباره بر نمیگردد (مزمو ۱۳۰).

(۲) و چشم انسانی ندیده و دگوش او نشنیده و دل بشر درک نکرده آنچه خداتهییه فرمود برای کسانی که او را دوست دارند.

”منم خدای یعقوب واسحق“ تمسک فرمود و لذا صورت ظاهر این آئین حصر زندگانی و منافع و مضار آن در حیات این عالم و ظاهراً جنبهٔ مادیّه محض در مقابل جنبهٔ روحیهٔ آئین هندومیشد. ولی از تبعیّت تلمود و شاید بتأثیر ایران و یونان و رومان این عقیده پیداشد که در آسمان جنّت عدن بوسعت بسیار و دارای دو در است که ششصد هزار فرشته دربان اند و همینکه یهودی صالح بعد از مردن بنزد آنان برسد دوتاج بر سرش مینهند و برایش میرقصند و میخوانند و بجائی که چهارنهر شیر و عسل و شراب و آب جاری است وارد میکنند و برسفره ای از جواهر ثمین مینشانند و در آن جنّت هشتصد هزار درخت است که در سایه اش هشتصد هزار فرشته مدح و ثناء الهی میخوانند و شجرهٔ زندگانی در میان آن اشجار مییاشد.

### شرایع و مراسم منازعهٔ یهود

هرچند اساس و اصول احکام دینیهٔ بنی اسرائیل در تورات است ولی قسمتی بسیار را ربی ها و حاخام ها پس از خرابی بیت المقدس ترتیب و تنظیم کردند چنانکه مذکور گردید که تشکیل و ترتیب نماز معمول بین یهود را آنان

مقرر داشتند و ایام اعیادی ترتیب نمودند و احکامی کثیر فراهم آوردند.

واز شرایع ممتازه شهیره شان ختنه است (۱) که در عبری بمعنی پاکی مییاشد و در یوم هشتم ولادت پسر بعمل میآورند و بنوع مذکور تأسیس آن از حضرت ابراهیم شد و آنرا بصریح کلامش علامت و امتیاز نسل خود مقرر داشته فرمود باید الی الابد برقرار باشد و در تورات تأکید بدرجه ای است که نامختون از قوم خدا خارج مییاشد و حق خوردن فصیح ندارد و خطا و نقصان جبران ناپذیرش مرده میشود و متدرجاً برای آن مراسم و تقالیدی کثیر در مابینشان موجود و متداول گردید.

دیگر تعطیل روز شنبه است (۲) که گویند چون خدا در آنروز سبت و راحت از آفریدن گرفت قوش نیز بایستد در آنروز پی هیچ کاری نگیرند و مخصوصاً دست با آتش نزنند و هیزم جمع نکنند و این حکم بسیار عظیم و محکم مییاشد که باید الی الابد مجری گردد و مخالف آن ملّعون است و جزایش قتل مییاشد چنانکه در ایام خود حضرت موسی اسرائیلی را یافتند که در خارج محل بخارکشی مشغول بود

(۱) سفتکون اصحاب ۱۷

(۲) تثنیه ۱۶ خروج ۳۵

و آن حضرت وی را احضار و امر به رجش فرمود و اورا همی سنگسار کرده کشتند .

و در رشته مجازات ها حکم انواع قتل حتی حرق بسیار است و مورد مجازات بحرق نوشته شده که اگر کسی زنی را با مادرش ازدواج کند همگی سوخته شوند و اگر دخترکاهنی زناشود باید سوخته گردد و جزاء زانی (۱) و زانیه اهلاک به رجم و جزاء کفرگوبنده هم رجم است و قاتل (۲) عمدی کشته میشود و غیر عمدی به بست نشستن شاید مصون میماند . دیگر از احکام اعتقاد ایشان منع اکل لحم ذبیحه غیر یهود میباشد بدرجه ای که خوردن آنها زنب لایغفر میسرند و لذا از تناول خوراک گوشتی که غیر یهودی فراهم آورده باشد هرچند در نهایت پاکیزگی مرتب گردد کمال اجتناب دارند و میت نجس است و حجره ای که میت در آن باشد دخولش ممنوع است و هرکس مس میت کند باید گاو سرخ بسوزانند و خاکسترش را با آلت چوب سرو و زوفا و ارغوان بآب آمیخته بر بدنش بپاشند و گرنه از قوم خارج است و باید کشته شود و سگ و خوک (۳) نجس است .

وسال و ماه عبریان مانند عربان قمری و ماهی ۲۹ روز یا

(۱) سفر تثنیه اصحاب ۱۷ و ۲۱ و ۲۲

(۲) عدد ۳۵ (۳) لا وین ۱۱

سی روز بود و به رویت هلال شروع میشد و ماه را ستایش میکردند و بخور میسوزانند و زنان از برایش قرص نمان میپختند و آنها ملکه آسمان میخواندند و آغاز سال مقدس طیشان از نیسان شروع میشد که آنها نام ابیب بمعنی خوشه سبز گندم و یامیوه نوبر بود و مطابقت بمه ارد بیهشت داشت و ایام کبیره را جمع نموده ماهی کرده آزار دوم نامید سالی را سیزده ماه میگرفتند و هفت هفته بعد از شانزدهم ابیب عید خمسین یا عید حصاد و عید نوبرها ست و عید (۱) فصیح در ماه نیسان بود که در روز دهم بره تعیین میکردند و در شب و روز چهاردهم فصیح نگهداشته طرف غروب قربانی مینمودند و فصیح اطلاق میشد بر قربانی و روز قربانی نهایت هفته و صبح روز پانزدهم شروع بفطیر میشد و یک هفته یعنی از پانزدهم تا بیست و یکم عید فطر بود و در هفت روز فطیر همه روزه قربانی میکردند که بسایبان مقدس منتهی میگشت و آب ماه عزا ست و در غره که مطابق اول شهریور است هارون وفات یافت و عزا میگیرند و در نهم این ماه بیت المقدس از میان رفت و گفته اند که هدم دوم و واقعیه طیطوس در همین روز شد و لذا در شب و روز عزاری و سوگواری و گریه و زاری مفصل صورت میگیرد و ملاً ها خصوصاً آنان که

(۱) سفر خروج ۱۳ سفر تثنیه ۱۶



صوت ربیع و دلکش دارند مرثی نقل از ارمیا وغیره میخوانند و میگریانند . و سال دولتی از تشرین اول شروع میشود و روز کیغور کفاره و آموزش گناهان و روزه دهم تشرین است و از پانزدهم تابست و دوّم سوکوت عید سایبانها<sup>(۱)</sup> است و درغره همین ماه عید بوقهاست و در بیست و پنجم عید اورمیق است و عید مقدّس فوریم<sup>(۲)</sup> در دو روز یادگار قصّه اردشیر و هامان در چهاردهم و پانزدهم آزار است و نیز کاهنان بخور را که ترکیبی از کندر و صمغ و دیگر عطریّات بود میساختند و در بیتا بر مذبح طلائی که مذبح بخور مینامیدند میسوزانند و کاهن نوهر محصولات را که مردم میدادند بحضور خداوند تقدیم میکرد و در هر سه سال یکبار عشر محصولات را بلاویان و بیتیمان و بیوه زنان و غریبان میدادند و بر هر کس همینکوه بسنّ بیست میرسید واجب میشد که نیم شاغل بخزانة خدا بدهد و مقرّر است که هر سال هفتم را سبت دانسته فلاحت کرده محصول را صرف فقرا و غریبان و مرغان نمایند و در هر سالی سه بار حجّ میکردند . و نیز مقرّر است که چون زنی<sup>(۳)</sup> بیوه شود بر برادر شوهر واجب است که او را ازدواج نماید .

(۱) سفر تثنیه ۱۶

(۲) کتاب اسیتیر

(۳) تثنیه اصحاب ۲۵

## انظارات یملور

بنوعی که از ماسبق معلوم گردید این قوم کرارا دچار بلیّات و مخاطراتی شدید شدند و چندین بار لب گودال هلاک و یوار افتادند ولی ناگهان ید غیبیّه الهیّه دستشان گرفته نجات داد و فیما بین اقوام رفیع و سرفراز ساخت و غالباً ببعث و قیام نفی از خودشان واقع میشد که با صفات و حالات ممتازه برخاسته رایت عزّ و شرف قوم را بر میافراخت چنانکه نویتی شاوول را سموئیل نبی بروغن معبد مسح نمود و دعای تائید بسلطنت و قیادت بخواند و اوقیام کرده قوم را از هجمات طوائف همجوار نجات بخشید و او مشیایا ماشیح یعنی مسیح زمان خود و سبب نجات قوم بود ولی بنوعی که نوشته شد این شرف و منقبت را نیک بپایان نبرد پس داوود نیز بهمان وتیره قیام نمود و فلسطینیان را مغلوب کرده از میان برد و امور استقلال و عزّت صوری و معنوی قوم را کاملاً مرتب ساخت و پس از او سلیمان گرچه در ظاهر مسح شده از نبیّی نبود ولی برافراخته از داوود شد و کاهنهای معاصر وی را بطریق مذکور مسح و دعا کردند و دست معنوی الهی برفوق رأسش تبریک و تائید میکرد و او امور انتظام و ترقّی

و معنوی قوم را بکمال و تمام رساند و این وقوعات تولیید و تشدید قوه رجا و امید اکید و ایمان بتائیدات در حقیق خودشان و مصادیق نبوات کرد و در مواقع خطر منتظر ظهور ماشیح بودند و در دور ازمئه حملات متعاقبه مهلکه در ول مصر و اشور و اقوام همجوار و قرب وقوع خرابی بیت المقدس و وقایع مهیبه دیگر انبیاء آنان را امیدوار بظهور ماشیحی موجب خلاص و نجات مینمودند که مانند سلیمان اسباط اسرا<sup>ئیل</sup> را متحد سازد و دشمنان را مقهور نموده مملکت را مسخر و مأمون دارد و معبد باشکوه را از نو ساخته مرتفع نماید تا تمام اعمال و مراسم متروکه اجراء و تکمیل شود و راحت و سعادت بال و پریشاید و بالجمله سلطنت داوودی و سلیمان<sup>نی</sup> اعاده گردد و چون در اثناء قدرت و شدت مهیب اشور چنان طلوعی از آن خاندان نمیشد موافق آن مواعید بامر کورش (۱) ایرانی بیت المقدس ثانی بنا گشت و یهود مملکت خود را بدست آورده بحالت سابقه عود نمودند. لذا کورش در کتاب اشعیاء<sup>نبی</sup> معظم زمان بلقب مسیح ثبت گردید و چون در دوره بیت المقدس ثانی که یهود متدرجاً تحت نفوذ دول اجانب افتادند و به اضطهادات و تضییقات تحمّل ناپذیر دچار گشتند علماء آنان را بظهور ماشیح

بن داوود دلخوش ساخته امیدوار کردند که باین امید و انتظار روزگاری بسر برند تا موقعی که بیت المقدس در <sup>لک</sup> بدست رومیان ویران گشت و یهود ذلیل و متفرق در ممالک عالم گردیدند. در این موقع حال انتظار در ایشان بیشتر قوت یافت و خصوصاً چون حوادث شدیدۀ دوره مسیح با یهود و الاخص چون حوادث اشدّ دوره اسلام با آنان پیش آمد که ضمن واقعات آن دوره بیان است، تعصب و نفرت و خصمگینی طرفین بشدت رسیده انتظار ایشان بیشتر گردید و از آنگاه الی کنون بهمان انتظار باقی و امیدوارند که ماشیح از دودمان داوود قیام کند و تفرق آنان را در فلسطین بدل با اجتماع نماید و تمام اقوامشان را در آنجا متحد سازد و فلسطین را که وطن و اراضی موعوده اسلاف است تسخیر کرده دشمنان و اجانب را منکوب ساخته یهود را بعزت و شرافت مستقر گرداند و معبد را که طیطوس خراب کرد و سپس عمر بن الخطاب خلیفه ثانی اسلام برجایش مسجد بنا نهاد بار سوم سابقه بر همان وتیره بنا کنند و سلطنت داوودی و سلیمانی و اعمال و رسمیت دین است و رسومشان و زبانشان برقرار دارد و حتی طبق برخی روایات مأثوره از علماء چنین نوشتند که شهری را در فلسطین با جمعیت یکصد هزار سکنه و در آنهمیان بن داوود ماشیح

را نهن خواندند و نهري را از ريك روان دور آن شهر  
در جريان گفتند .

و در اين عصر كه از يكسو موانع و عوائق بزرگتر از سابق  
بر ايشان برخاست نهضت و قدرتي بيشتري در آنگاه  
ديده ميشود و اميد وصول تائيد در آفاق قلوبشان  
ميدرخشد .

××××××××××

×××××××

فهرست مطالب كتاب رهبران و رهروان

موضوع	صفحه
مقدمه	۳
مفتاح نجات	۴
سعادت و شقاوت	۵
سعادت اجتماعي	۷
مهمترين علت حرمان ويگانه راه وصول	۹
اهميت مقام اديان و شارعين	۱۱
اموري چند سزاوار دقت در كلييه اديان	۱۳
اديان بدست پيروانشان فاسد و متغير و منشعب ميشود ۱۹	
قدمت و فطريت محاسن اخلاق در عالم بشر	
و عموم و شمول آن در كل اديان	۱۸
پيدايش جهان نيستی	۳۴
بقای روح انسانی بعد از خلع بدن	۴۵
خلاصه و عصاره احوال نژاد اصلي چين و آئينش و	
کنفوسیوس و لا ئوتسی اوضاع چين و تمدنش	۵۱
کنفوسیوس و کتب و کلماتش	۵۹
بعد از کونفوسیوس و جريان آئينش در چين	۶۸
کيفيت آئين لا ئوتسی در چين	۷۷
خلاصه ای از احوال هند و آئين آن کشور آريائی	
وضع اقدم آن کشور	۸۱

موضوع	صفحه
زندگانی حضرت موسی و مقاتلت و تاسیس شریعت و تنظیم ملت و مملکت و وصایایش	۲۹۴
یشوع و حربها و قضاة قائدين	۳۰۷
سلطنت واحده صد و بیست ساله شاوول — داود سلیمان	۳۱۰
انقسام مملکت و ملت و انقراض دولت و خرابی بیت المقدس	۳۱۷
انبیاء	۳۲۳
نجات یهود از اسیری و بنای بیت المقدس دوم و قدرت جدیده	۳۳۴
خرابی دوم بیت المقدس و انقراض و تفرق یهود	۳۵۰
شعب و مذاهب در آن آئین و ملت	۳۵۳
کتب و آثار دینی یهود	۳۵۸
اعتقاد به آغاز و انجام جهان نزد یهود	۳۷۳
شرایع و مراسم ممتازه یهود	۳۷۸
انتظارات یهود	۳۸۳

موضوع	صفحه
هند و آرین و تمدن و عقیدت در هند	۸۶
نام این آئین و شمه ای از انواع فلسفه آن	۹۶
کتب مقدسه برهمنیان	۱۰۶
شمه ای نقل از کتب و شریعت برهمنیان	۱۱۸
طبقات و اوتار و طاعات و تقالید شهیره هندوان	۱۴۳
شعب آئین هندو: سک — برهموساج — آریه سماج	۱۵۵
آئین آریائی بودا — زندگانی بودا	۱۶۱
اصحاب و کتاب و آئین بودا	۱۶۸
خلاصه ای از احوال ایران و آئین آریائی زردشتی	۱۸۲
تحولات کشور و آئین باستانی ایران و شهنشهان الی الیسوم	۱۸۲
شرح زندگانی زردشت	۲۰۱
کتب مقدسه زردشتیان	۲۱۱
فلسفه و نظم جهان هستی از مبدا تا معاد و آمال زردشتیان	۲۲۷
بذره ای از سخنان زردشت و قوانین و آداب متداولیه	۲۵۳
مانویه ، مزدکیه	۲۷۴
احوال قوم یهود	۲۸۱
آشور و فلسطین و مصر و حضرت ابراهیم و اخلافتش	۲۸۳